

כתיבה, תחקיר: בן-חור עזרי
הפקה, עריכת לשון: רון מרחבי
עריכה נוספת ותרגום לפרסית:
יוסי סיון (בהתנדבות), דניאל דנה
תרגום לאנגלית: רון מרחבי, אבי רוז
עיצוב: סטפני ורותי עיצוב



نگارش و پژوهش: بن هور عزری
فراهم سازی و ویراستاری عبری: رון مرخاوی
برگردان به پارسی و ویراستاری:
یوسی سیوان (داوطلبانه) و דانی אל דانا
برگردان به انگلیسی: رון مرخاوی و اوی روز
طراحی: استفانی و روتی دیزاین



Writing, research: Ben-Hur Ezri
Production, Hebrew copy editing:
Ron Merhavi
Additional editing and
translation to Persian:
Yosi Sivan (voluntarily), Daniel Dana
Translation to English:
Ron Merhavi, Avi Rose
Design: Stephanie & Ruti Design

מפרי הבוסתן

מסיפורי ילידי איראן בזיקה לארץ ישראל

מאת בן-חור עזרי



میوه بوستان

داستانهای یهودیان زاده ی ایران
و پیوندشان با سرزمین اسرائیل

بن هور عزری



From the Fruit of the Bustan

From the Stories of those born in Iran,
connected to the Land of Israel

by Ben-Hur Ezri

מפרי הבוסתן

מסיפורי ילידי איראן בזיקה לארץ ישראל

מאת בן-חור עזרי

میوه بوستان

داستانهای یهودیان زاده ی ایران
و پیوندشان با سرزمین اسرائیل

بن هور عزری

From the Fruit of the Bustan

**From the Stories of those born in Iran,
connected to the Land of Israel**

by **Ben-Hur Ezri**

©2018

ISBN 978-965-91240-6-0



9 789659 124060



נשיא המדינה

ירושלים, כ"ה בתשרי תשע"ט
04 באוקטובר 2018

לכבוד
מר בן חור עזרי

מכובדי שלום רב,

אני מודה לך על ששלחת לי את ספרך המקיף והחשוב "מפרי הבוסתן". הספר נושא סיפורים מרתקים, ניחוחות רחוקים ונפלאים, אך אולי חשוב מכך - הוא מבצע שליחות של ממש.

אמנם, לקח זמן רב מדי עד שסיפור עליית יהודי ארצות ערב ואיראן התעורר בתודעה הציבורית בישראל, והחלק המכריע והמשמעותי שנטלו (ועודם נוטלים) בפרויקט הציוני טרם סופר כראוי לו. אך מוטב מאוחר מאשר לעולם לא, ובזכות קולות כשלך, הנשמעים יותר ויותר בשנים אחרונות, הפער הולך ומתקרב אל תיקונו, בזירה החברתית, בתפיסה התרבותית, ועוד.

ידע ומודעות יש בכוחם למוסס את המשקעים, לשנות את העתיד, ולכונן תנועה חדשה שתאיר את העבר באור הצדק ההיסטורי. זו הסיבה מדוע סיפורים כמו שלך, חייבים להישמע בתוככי הספרות, אך גם במערכת החינוך, בערוצי התקשורת, בהיכלי התרבות, ובמוסדותיה הרשמיים של המדינה.

אני מקווה שהספר אכן יממש את שליחותו ויגיע ללבבות רבים,

ישר כוחך,

אלק
בברכה, ובייחבה

ד"ר יובל יובל
ראובן (רובי) ריבלין
המל"ח



رئیس جمهوری اسرائیل

اورشیم، بیست و پنجم ماه تیشری سال عبری ۵۷۷۹

چهارم اکتبر ۲۰۱۸

درد فراوان

آقای بن هور عزری گرامی

از شما پاسگزارم که کتاب پر بار و ارزنده تان "میوه بوستان" را برایم فرستادید. این کتاب دربرگیرنده داستانهای شورانگیز، عطرهای دلپذیر دوردستها، اما شاید از همه مهمتر آنکه - یک رسالت راستین است.

زمان بسیار درازی گذشت تا ماجرای مهاجرت یهودیان کشورهای عربی و ایران منتشر گردید و به آگاهی مردم اسرائیل رسید. هنوز سهم بخشی از آن گروه سرنوشتساز و شکوهمندی که در این برنامه صیونیستی شرکت داشت (وهنوز شرکت دارد)، آنگونه که شایان است، گفته نشده - اما دیرتر گفتن بهتر از هرگز نگفتن است. در سالهای اخیر به پاس صداهایی مانند صدای شما، که بیشتر و بیشتر در این زمینه شنیده میشود، آن حفره ای که پدید آمده - چه در عرصه اجتماعی، چه در برداشت فرهنگی و غیره - در حال پرشدن است.

دانش و آگاهی این توانایی را دارند که گل و لایها را پاک کنند، آینده را دگرگون سازند و جنبشی نوین پانهند، که گذشته را با فروغ دادگری تاریخی روشنایی بخشند. اینست دلیل آنکه داستانهایی را که نگاشته اید، بایستی در درون ادبیات، در دستگاه آموزش و پرورش، در کانالهای رسانه ای، در تالارهای فرهنگی و در نهادهای رسمی کشور، شنیده شود.

امیدوارم که رسالت این کتاب به انجام برسد و به دلها بنشیند.

آفرین بر شما.

با احترام و ارج

رئوون (روبی) ریولین

اورشلیم



President of the State of Israel

Jerusalem, 25 Tishrei 5769

4 October 2018

**Cordially to
Mr. Ben-Hur Ezri**

Dear Sir,

I thank you for sending me your comprehensive and important book "From the Fruit of the Bustan." The book carries fascinating stories, wonderful distant echoes, yet perhaps more importantly – it carries out a real mission.

Indeed, it took too long for the story of the immigration of Jews from the Arab countries and Iran to arise in the public consciousness in Israel, and the decisive and significant part that they took (and are still taking) in the Zionist project has not yet been properly counted. But it is better late than never, and thanks to voices like yours, heard more and more in recent years, the gap is drawing closer to its correction, in the social arena, the cultural perception, and more.

Knowledge and awareness can dispel the fog, change the future, and create a new movement that will illuminate the past in the light of historical justice. That is why stories like yours must be heard within the literature, but also in the education system, the media, the culture halls, and the official institutions of the state of Israel.

I hope that the book will indeed realize its mission and will reach many hearts,

Straighten your strength,

Yours sincerely and with appreciation,

**Reuven (Ruby) Rivlin
Jerusalem**

הפקולטה למדעי הרוח
ע"ש לסטר וסאלי אנטין
אוניברסיטת תל אביב



מרכז אליאנס ללימודים איראניים
Alliance Center for Iranian Studies

23 אוקטובר, 2018
י"ד חשוון, תשע"ט

לכבוד
מר בן-חור עזרי
ירושלים

בן-חור היקר,

ברכות לצאת ספרך "מפרי הבוסתן". זהו מפעל ראשוני וחשוב, המפנה זרקור על קשת עניפה של דמויות של ילידי איראן מתחומי עשייה מגוונים ומציג את סיפור עלייתם והשתלבותם בארץ. אמנם זה רק קומץ קטן ויש עוד רבים וטובים שלא נכללו בקובץ זה, אבל ניתן ללמוד ממנו לא מעט על העולים בתקופות שונות ובמגוון תחומי עיסוק, הפועלים וממשיכים לתרום לחברה בישראל.

מי יתן וליוזמה ברוכה זו יהיה המשך, ובעיקר שסיפור העלייה והקליטה של אישים רבים יותר, מכל השדרות, יסופר ביתר הרחבה. לאחרונה, אמנם באיחור רב, יותר ויותר מיוצאי איראן מפרסמים את סיפור עלייתם וחיייהם בארץ. הדבר חשוב להם ולבני משפחותיהם, המבקשים להתחקות אחר סיפוריהם, וזה חשוב גם לדורות הבאים ולחוקרים צעירים, השוקדים על מחקר על העלייה, הקליטה והתרומה של יוצאי העדה בישראל.

יהדות איראן היא מהקהילות הקדומות ביותר בהיסטוריה היהודית ותולדותיה מתפרסים על-פני יותר מ-2.500 שנים. לצערי לא מספיק נכתב על קורות קהילה זו. אני מקווה שספר זה יעודד אחרים (וגם אותך) להמשיך ולהאיר פינות שונות מתולדות יהדות איראן, מורשתם התרבותית, קורותיהם באיראן והשתלבותם בחברה הישראלית.

בהוקרה,
פרופ' דוד מנשרי
אוניברסיטת תל אביב



دانشکده علوم انسانی بنام لستر واسلی آنتین
دانشگاه تل آویو
مرکز مطالعات ایرانشناسی آلیانس

بیست و سوم اکتبر ۲۰۱۸
چهاردهم خشوان سال عبری ۵۷۷۹

جناب آقای بن هور عزری
اورشلیم

بن هور گرامی،

شادباشه‌ایم را بمناسبت انتشار کتاب "میوه بوستان" بپذیرید. این کار اقدامی نخستین و ارزنده است، که نورافکن را بر گروه متنوعی از چهره های یهودی که زاده ایران‌ند و در زمینه های گوناگون کوشا بوده‌اند، متمرکز می‌سازد و داستان مهاجرت و پیوستگی‌شان با سرزمین اسرائیل را نشان می‌دهد. این تنها مشتی از خروار است. بسیاری شخصیت‌های برجسته دیگر نامشان در این دفتر نیامده، اما میتوان از این دفتر آموخت، که مهاجران ایرانی تبار در دوره های گوناگون و در بخشهای جوراجور کار و سازندگی، فعال بوده و همواره جامعه اسرائیل را غنی و بارور ساخته‌اند.

باشد که این ابتکار ارزنده دنبال گردد و داستان مهاجرت شخصیت‌های بیشتری از همه لایه های جامعه ما و جذبشان در این سرزمین، به شیوه گسترده تری نگاشته شود. اکنون، اما با تاخیری درازمدت، ایرانی تباران بیش از پیش ماجراهای کوچشان از ایران و زندگی در این سرزمین را منتشر میکنند. این تلاشی ارزنده برای خودشان ونیز برای بستگان‌شان است، که مشتاقند این ماجراها را پیگیری کنند. افزون بر این، این تلاش برای آیندگان و پژوهشگران جوانی که درباره مهاجرت، جذب مهاجران و یاری و همراهی جامعه یهودیان ایرانی در اسرائیل، پژوهش میکنند، بسی ارزشمند است.

جامعه یهودیان ایران یکی از باستانیترین جوامع یهودی است، که گذشته ای بیش از ۲۵۰۰ سال را پشت سر گذارده. شوربختانه درباره آنچه بر این جامعه رفته، به شیوه شایانی نگاشته نشده. امیدوارم که این کتاب دیگران (ونیز خود شما) را تشویق کند که در این راه گام بردارند و گوشه های گوناگون جامعه یهود ایران، میراث فرهنگی‌شان، گذشته این جامعه و نیز پیوستگی‌شان با جامعه اسرائیل را روشنایی بخشند.

با تقدیم احترام
پروفیسور داوید منشری
دانشگاه تل آویو

Lester and Sally Entin Faculty of Humanities
Tel Aviv University
Alliance Center for Iranian Studies

23 October 2018
14 Cheshvan 5769

Cordially to
Mr. Ben-Hur Ezri
Jerusalem

Dear Ben-Hur,

Greetings for your book "From the Fruit of the Bustan." This is a primary and important project, which sheds light on a wide range of figures of Iranian natives from various fields of activity and presents the story of their Aliyah and their integration into Israel. Although this is only a small handful and there are many others that have not been included in this file, it is possible to learn quite a bit about the immigrants in different periods and in a variety of fields of activity that continue to contribute to Israeli society.

May this blessed initiative be a continuation, and especially that the story of Aliyah and absorption of more people, from all avenues, will be told in greater detail. Recently, albeit very late, more and more descendants of Iran are publishing the story of their Aliyah and their lives in Israel. This is important for them and their families, who wish to trace their stories, and this is also important for future generations and young scholars, who are working on research on the Aliyah, absorption and contribution of Iranian immigrants in Israel.

Iranian Jewry is one of the oldest communities in Jewish history and has a history of more than 2,500 years. Unfortunately, not enough has been written about the history of this community.

I hope that this book will encourage others (and you) to continue to illuminate different aspects of the history of Iranian Jewry, their cultural heritage, their history in Iran and their integration into Israeli society.

Respectfully,
Prof. David Menashri
Tel Aviv University

תוכן העניינים | فهرست | Contents

14.....	הקדמה پیشگفتار Introduction
16.....	סיפור עלייתי - בן-חור עזרי ماجرای مهاجرتم - بن هور عزری
25.....	הומאיון אברהמי همایون اوراهامی Homayoun Avrahami
27.....	מנשה (מנוצ'ר) אומידוואר ז"ל زنده یاد منشه (منوچهر) امیدوار
28.....	משה אחדות מوشה احدوت Moshe Achdout
30.....	אבשלום (כורש) אליצור اوшалوم (کورش) الیتصور Avshalom (Koresh) Elitzur
32.....	טליה אלעזר חכמי طالیا العازار حاخامی Talia Elazar Khachami
34.....	שוקרולה (אלי) אלעזרי ז"ל زنده یاد شکراله (الی) العازاری The late Shokrola (Eli) Elazari
35.....	יוסף בוחירי یوسف بخیری Yosef Bohiri
36.....	מוטי בניאן ז"ל زنده یاد موتی بنایان The late Moti Banyan
38.....	אברהם בר אורין اوراهام براوریان Avraham Bar Orian
40.....	ציון בר יצחק ציון בר ایטסחאק Zion Bar Itzhak
43.....	אברהם ברוכים اوراهام ברוחیم Avraham Bruchim
45.....	יוסף גבאי ז"ל زنده یاد یوسف گبای The late Yosef Gabbay
46.....	ג'קי גוברין יהודיאן جکی گورین یهودایان Jacky Govrin Yehudain
49.....	דניאל דנה דانی אל דאנא Daniel Dana
51.....	חורשיד זכאים ז"ל زنده یاد خورشید زکائیم The late Horshid Zaka'im
52.....	ציון (סירוס) זכאים ציון (سیروس) زکائیم Zion (Sirus) Zaka'im
53.....	מרדכי זר ז"ל زنده یاد مردخای زر The late Mordechai Zar
54.....	סולימאן חיים ז"ל زنده یاد سلیمان حیم The late Soleiman Haim
56.....	שמואל יחזקאל חיים (מוסיו חיים) ז"ל زنده یاد شموئل یحزقل حیم (موسیو حیم) The late Shmuel Yehezkel Hayyim ("Monsieur Hayyim")
58.....	שושנה חכם זדה ז"ל زنده یاد شوشنا حاخام زاده The late Shoshana Chacham Zada
61.....	שלום חמני ז"ל زنده یاد شالوم خمانی The late Shalom Hammani
62.....	נוריאל חסיד نوریل حاسید Nuriel Hasid
65.....	ציון חסיד ציון حاسید Zion Hasid
68.....	יוסף חסידים یوسف حسیدیم Yosef Hasidim
70.....	שמעון חצב (חנאסאב) ז"ל زنده یاد شیمعون ختصاو (حناساب) The late Shimon Hatzav (Hanasab)
72.....	אורית (שוהרה) חקק اوریت (شهره) حکاک Orit (Shohre) Hakkak
73.....	מוטי חרדים موتی حریدیم Moti Haridim
75.....	ריטה (יהאן-פורוז) ریטה (جهانفروز) Rita (Jahan Foruz)
77.....	שלמה יהודיין שלומו יהודיאן Shlomo Yehudayan
79.....	תקוה (עמיהוד) יהודיין ז"ל زنده یاد تیکوا (عمیهود) یهودایان The late Tikva (Amihud) Yehoudayan
81.....	יצחק יהיד ایטסחאק یاحיד Isaac Yahid
83.....	אייל יונניאן ז"ל زنده یاد ایال یونانیان The late Eyal Yunanian
86.....	רחמים (רחמאת) יחיד ז"ל زنده یاد رحیم (رحمت) یاحید The late Rachamim (Rachmat) Yahid
87.....	דוד ירושלמי داوید یروشلمی David Yeroushalmi
89.....	יוסף כהן ז"ל زنده یاد یوسف کهن The late Yosef Cohen
90.....	פייר ה. לביא پییر ه. لاوی Pierre H. Lavi

יצחק רבני (מולא יצחק) ז"ל | זنده יאד איתסחאק רבני |
 140.....The late Yitzchak Rabbani (Mola Yitzchak)

ג'נט רוטשטיין יהודיאן | ז'אנט רوتשטאין יהודיאן |
 141.....Jeanette Rotstain Yehudayan

דוד רוקני | דאוויד רכני | David Rokni |
 144.....David Rokni

שלמה רוקני ז"ל | זنده יאד שלומו רכני |
 146.....The late Shlomo Rokni

אברהם (חמיד) רושן קשני ז"ל
 זنده יאד אוראהם (חמיד) רושן קאשני
 148.....The late Avraham (Hamid) Roshan Kashani

סולי שאהוור | סלי שאהור | Soli Shahvar |
 150.....Soli Shahvar

רון שגיב | רון סגיו | Ron Sagiv |
 152.....Ron Sagiv

רותי (מהריאן) שי | רותי (מהריאן) שאי |
 154.....Ruty (Mehrian) Shai

אברהם שמאס | אוראהם שמאס | Avraham Shammass |
 156.....Avraham Shammass

ראובן שמח ז"ל | זنده יאד רובן סאמיח |
 158.....The late Reuven Sameach

בית הכנסת "יד שמעון" | כניסאי "יאד שימעון" |
 160.....The "Yad Shimon" Synagogue

אסתר שקלים | אסתר שקלים | Esther Shekalim |
 162.....Esther Shekalim

יחיאל שקלים | יחיאל שקלים | Yehiel Shekalim |
 164.....Yehiel Shekalim

שמואל שרגא | שמואל שרגא | Shmuel Shraga |
 166.....Shmuel Shraga

אלי ששון | אלי סאסון | Eli Sasson |
 168.....Eli Sasson

יואב ששון ז"ל | זنده יאד יואב סאסון |
 170.....The late Yoav Sasson

תיאטרון יוצאי איראן בישראל | גרוה תאטר איראני תבארן איסראל |
 172.....The Iranian Theater in Israel

אמיר תרשיש (אליאסי) | אמיר תרשיש (אליאסי) |
 176.....Amir Tarshish (Eliasi)

האחים ג'ק, ציון (סעיד) ודניאל (ג'ורג'י) ז"ל מאהפר (מאהגרפטא)
 בראדרן מאהפר (מאהגרפטא): ז'אק, סיון (סעיד) ו זنده יאד דאניל (ג'ורג'י)
 Brothers Jacques, Zion (Sa'id) and the late Daniel (Gorgi)
 92.....Mahfar (Mahagrafteh)

ג'מילה מהריאן | ג'מילה מהריאן | Jamile Mehrian |
 94.....Jamile Mehrian

דוד מוטאי | דאוויד מטיעי | David Mutai |
 96.....David Mutai

עזיזולה מוטהדה ז"ל | זنده יאד עזיזלה מוטהדה |
 98.....The late Azizola Motahede

גבריאל מופז | גאוריל מופז | Gabriel Mofaz |
 100.....Gabriel Mofaz

שאול מופז | שאול מופז | Shaul Mofaz |
 102.....Shaul Mofaz

עמנואל מנזורולה | עימאנואל מנזורולה | Emanuel Manzurola |
 106.....Emanuel Manzurola

משה מנשהוף | מושה מנשהוף | Moshe Menasheof |
 108.....Moshe Menasheof

מורין נהדר | מורין נהדר | Maureen Nehedar |
 110.....Maureen Nehedar

נסרין נמדר | נסרין נמדר | Nasrin Namdar |
 113.....Nasrin Namdar

ששון נעים | סאסון נעימ | Sasson Naim |
 114.....Sasson Naim

אמנון נצר ז"ל | זنده יאד אמנון נצר |
 116.....The late Amnon Netzer

דוד סולימני | דאוויד סולימני | David Solimany |
 118.....David Solimany

דניאל סולימני | דאניל סולימני | Daniel Solaimani |
 120.....Daniel Solaimani

יוסי סיון | יוסי סיון | Yosi Sivan |
 122.....Yosi Sivan

פרי סני | פרי סני | Pary Sany |
 124.....Pary Sany

אלברט עזרי | אלברט עזרי | Albert Ezri |
 126.....Albert Ezri

מאיר עזרי ז"ל | זنده יאד מאיר עזרי | The late Meir Ezri |
 128.....The late Meir Ezri

ציון עזרי ז"ל | זنده יאד ציון עזרי | The late Zion Ezri |
 131.....The late Zion Ezri

עמיר פוריין | עמיר פוריין | Amir Puriyan |
 134.....Amir Puriyan

ברוך פיקל | בארוך פיקל | Baruch Pickel |
 136.....Baruch Pickel

אתי ציונית גושן | אתי ציונית גושן | Eti Sionit Goshen |
 138.....Eti Sionit Goshen



הקדמה پیشگفتار Preface



ליקטתי קורות חיים מילידי איראן בארץ ולא האמנתי עד כמה רבים הם בתחומים רבים כגון רפואה, מחקר, צבא, ספרות, אומנות, שירה ועוד – לפניכם מעט מן המעט. פניתי אישית לקבל הסכמתם או הסכמת צאצאיהם ומי שנענה בחיוב נכלל בספר.

ברור לכולם שישנם עוד רבים וטובים נוספים – בתקווה שבעתיד סיפור חייהם יעלה גם הוא על הכתב.

בן־חור עזרי
ירושלים, תשע"ח

ספר זה מוקדש לרעייתי נאוה (וג'יה) לבית יוספיאן־ירושלמי, ילידת טהראן ומורה לעברית, שמאז עלייתה ארצה מתנדבת ועסוקה בייעוץ, מבקרת אנשים בודדים ופועלת למענם; לילדיי אייל, איילת, ציון, שחר ובתיה; לכלות ליאת לבית טלמור, ענבר לבית אליצור ומיכל לבית רחמנוב; ואחרונים חביבים לנכדים תומר, שי, נוי, גילי, עומר, שיר, עידו, איתי, דניאל, אילה ואורי.

נולדתי באספהאן בשנת 1934 ועליתי לארץ מרצוני בשנת 1949 (סיפור עלייתי בעמודים הבאים).

این کتاب را به همسر من نوا (وجیهه) از خانواده ی یوسفیان - یروشلمی، زاده ی تهران و آموزگار زبان عبری که از هنگام مهاجرتش به این کشور، همواره داوطلبانه به رایزنی و دیدار از تنهاییان و یاری رسانی به آنان میپردازد، پیشکش میکنم. افزون بر آن این کتاب را به فرزندانم ایال، ایلت، صیون، شخر و بتیا - به عروسانم لیات از خانواده ی تلمور، عینبار از خانواده ی ایصور و میخال از خانواده ی رحمانوف و سرانجام به نوه های دوست داشتنی ام تومر، شای، نوی، گیل، شیر، عیدو، ایتای، دانیل، ایالا و اوری پیشکش میکنم.

سال ۱۹۳۴ در اصفهان زاده شدم و سال ۱۹۴۹ با خواسته ی خودم به اسرائیل کوچیدم (ماجرای مهاجرتم را در برگهای آینده میخوانید).

چکیده ای از زندگینامه ی ایرانی زادگانی که زندگی را در اسرائیل پی گرفته اند، در این نوشته گرد آورده ام. گاهی برایم باور نکردنی بوده که بسیاری از آنان در زمینه های پزشکی، پژوهشی یا رده های ارتش، ادبیات، هنر، شعر و دیگر زمینه ها، اینهمه کوشیده و ساخته و پرداخته اند. سرفرازم گوشه هایی از شمار کوچکی از این زندگینامه ها را پیشکشتان کنم.

به این افراد یا بازماندگانشان روی آورده ام و موافقتشان را در این زمینه درخواست کرده ام. آنان که موافقتشان را دریافت کردم، زندگینامه شان در این کتاب آمده. بر همگان روشن است، که بسیاری شخصیت‌های برجسته دیگر هستند، که باید امیدوار باشیم در آینده زندگینامه های آنان نیز نگاشته شود.

بن هور عزری
اورشلیم - سال عبری ۵۷۷۸

This collection is dedicated to my wife, Nava (Vajihe) of the Yosefian-Yeroushalmi family, a native of Tehran and a Hebrew teacher. Since her immigration to Israel, she has been volunteering and has dedicated herself to consulting, visiting lonely individuals and working on their behalf. I also dedicate this work to my children Eyal, Ayelet, Zion, Shahar and Batia; Lyat of the Talmor family, Inbar of the Elitzur family and Michal of the Rachmanov family. Last but not least, it is dedicated to my grandchildren Tomer, Shai, Noy, Gili, Omer, Shir, Ido, Itay, Daniel, Ayalah and Ori.

I was born in Isfahan in 1934 and immigrated to Israel of my own volition in 1949 (my Aliyah story appears later in this volume).

I gathered biographies from native Iranians in Israel and I did not believe how many worked in fields such as medicine, research, the military, literature, art, and poetry (to name but a few). Before including them in this volume, I personally obtained their consent or that of their descendants and those who agreed are included in the book. It is obvious to everyone that there are many more good people - hopefully in the future their life story will be written down as well.

Ben-Hur Ezri
Jerusalem, 2018



בן־חור עזרי: סיפור עלייתי – חלום שהתגשם וגעגועים לאימא

יותר נודעו לנו סיבותיה: אבי ביקש להיות קרוב לידידיו בצמרת השלטון בבירה, לזרז ההכנות לעלייתנו ארצה ולפקח באופן אישי על העלאת יהודי עיראק דרך איראן לישראל, שעדיין הייתה בחיתוליה. לא אחת קרה כאשר היינו מסובים לשולחן ובטרם נאמרו הברכות התקבלה ידיעה דחופה: "קבוצת צעירים יהודים שביקשה להימלט מעיראק נתפסה בגבול ומיועדת לגירוש". החזרתם לעיראק פירושה היה משפט שדה ותלייה בכיכר העיר; אבי לא היה מהסס לרגע, היה מתארגן בחיפזון, נפרד מאתנו לשלום וממהר לצאת לדרך - מרחק מאות קילומטרים - כדי לשחרר את האסירים. אנו בירכנוהו לדרך צלחה והתפללנו להצלחתו. בחוכמה ניצל את קשריו, ובכל



המקרים הצליח לבטל את רוע הגזרה הודות לדבקו בצדקת דרכו ולאמונתו בה. עם שחרור האסירים היה מלווה אותם אישית לטהראן בדרכם לישראל (ראו בהרחבה בספר "מי מכם מכל עמי", עמודים 45-46).

חיידק הפעילות הציבורית דבק גם בנו, הילדים. היינו חברים בתנועת "החלוץ", שאחי הבכור מאיר ייסד בטהראן ובערים אחרות ואף היה יד ימינו של אבי בכל פעילויותיו הציבוריות ולימים שגרירה הראשון של מדינת ישראל באיראן. אלברט, הבוגר ממני, הצטיין בספורט ושימש מדריך ופעיל בתנועת "החלוץ". גם אחותנו אסתר לא ויתרה על ביקור קבוע בתנועה ופעילות בה, ובנות הקהילה הלכו בעקבותיה והיו פעילות כל אחת בתחומה.

שליחי העלייה מישראל הגיעו אלינו למטרות יעוץ ושיתוף פעולה עם אבי, אחי מאיר ופעילי העלייה המקומיים. אנו הילדים התגאינו להיות בקרבת אותם השליחים, שהיו כמלאכים בעינינו, ומפיהם התעדכנו על הנעשה בארץ. במיוחד התרשמנו מחברנו שלמה הלל,

נולדתי באספהאן בשניים בנובמבר 1934. זכות גדולה נפלה בחלקי להיוולד בבית יהודי ציוני ש"הישיבה על מזוודות" הייתה בו כמובנת מאליה. בהשפעת אבי ציון עזרי ובעידוד אימי חנום-חנה (לבית סיני) התכוננו כל בני המשפחה בקוצר רוח לעלייה. החלפנו בתים ודירות לעיתים קרובות באופן יחסי לימים ההם כדי שלא להשתקע בגולה ולהכות בה שורשים. אווירת הארעיות והציפייה לעלייה נכחה דרך קבע בחיי היום-יום שלנו.

אבי המנוח ציון עזרי, שעל שמו נקרא בית הספר הממלכתי דתי בשכונת גבעת מרדכי בירושלים, היה יו"ר הקהילה באספהאן ומייסד סניף הקרן הקיימת לישראל בעיר. את רוב חייו הקדיש לענייני הקהילה, וקידם

וייצג אותה בחדווה ובכבוד בפני השלטונות. היה בעל השכלה רחבה, קצין בצבא איראן - מהבודדים מבין המיעוטים ובפרט היהודים. התגאה ביהדותו בכל הזדמנות ולא התכחש לה מעולם. היה מורה לצרפתית ומחנך אהוב; בין תלמידיו הרבים נמנו ראשי ממשלה, שרים ובעלי השפעה בחצר המלוכה. את קשריו הענפים ניצל לטובת הקהילה היהודית, לרווחתה ולקידומה. היה בין החלוצים שטיפלו בקליטה זמנית לקראת עלייתם ארצה של ילדים שורדי שואה, "ילדי טהראן". פעל רבות למען העלייה הבלתי לגאלית לישראל של יהודי עיראק דרך איראן ויהודי איראן (שאר מעלליו ראו בספר "תולדות חיים", שיצא לאור בעברית, בפרסית ובאנגלית).

ביתנו היה פתוח לכול ושימש אכסנייה לשליחים מהארץ ולעוברי אורח יהודים מערי השדה. נשיא ישראל השני יצחק בן צבי המנוח מתאר את ביקורו בביתנו באספהאן ומציין שקיבל מאבי סיוע רב למחקריו בנושא תולדות יהודי המזרח.

בתחילת שנת 1947 החליט אבי להעתיק את מקום מגוריו מאספהאן לבירה טהראן. ההעברה הייתה פתאומית ורק מאוחר

שפעל לטובת עליית יהודי עיראק דרך איראן, ומאוחר יותר שימש יו"ר הכנסת ושר בממשלת ישראל.

בטהראן המשכנו "לשבת על המזוודות". חיכינו בכיליון עיניים ליום שנוכל לארוז סופית את חפצינו לקראת העלייה ביחד, אולם המציאות הייתה שונה: המשימות החדשות שאבי ואחי נטלו על עצמם וזרם העולים הבלתי גאליים הגובר מעיראק אילצו את אבי לדחות שוב ושוב את מועד העלייה. לא היה לנו חשק להמשיך וללמוד; בעת השיעורים המתנתי בקוצר רוח לצלצול הסיום, מיהרתי הביתה ולאחר שהות קצרה הגעתי למועדון תנועת "החלוץ" והתבשמתי מאווירת ארץ ישראל.

בראשית חודש מארס 1949 הייתי בכיתה, שקוע בפתרון בעיית חשבון. לפתע נכנס שרת בית הספר וביקש מהמורה לשלחני למנהל. בחדר המנהל מצאתי את אחותי אסתר ממתנה לי. המנהל, בקול רך ואבהי, פנה אליי ואמר שלבקשת הוריי הוא משחררני לשבוע מהלימודים לחופשה קצרה באספהאן, עיר הולדתי. בשמחה רצתי לכיתה ליטול ילקוטי וספריי ויצאתי הביתה בחברת אחותי. בדרך הייתי במתח וחיכיתי להסברים מפייה או מפי אחיי בדבר החיפזון והדחיפות לנסוע לאספהאן. אחותי סיפרה לי מיני סיפורים שלא שכנעוני, ומאוחר יותר התברר שגם היא לא ידעה את הסיבות האמיתיות לנסיעה.

בבית אימי, שכנראה חשה בדבר מה בלתי צפוי העומד להתרחש, באה לקראתנו בעיניים דומעות, חיבקה ונישקה, ואבא ביקש להזדרז לצאת לשוק ולקנות מלבושים בשבילנו ומתנות למשפחה באספהאן. בדרך שאלתי את אבי שאלות רבות, שלא זכו לתשובות מספקות או משכנעות.

שבנו לביתנו, ובארוחה התבשרתי שאסע יחד עם אחי אלברט, הגדול ממני בארבע שנים (וכנראה שהוא ידע), לימים עיתונאי שעמד בראש קול ישראל בפרסית. שמחתי עד אין קץ, איזה יופי! יחד "נעשה חיים משוגעים" באספהאן. הזדרזנו לסיים את הארוחה ולארוז כדי להגיע בזמן לתחנת האוטובוס. יצאנו את הבית ולהפתעתי במקום לפנות לכיוון תחנת האוטובוס המשכנו לבית

העלמין היהודי שבפאתי העיר, מקום הנקרא בפינו "מחנה" ושוכנו בו בסודי-סודות פליטים יהודים מעיראק בדרכם לישראל. ידעתי היכן המחנה ומי השוכנים בו. בהגיענו לשער המחנה התבהר פשר החיפזון והסודיות בשעות האחרונות ואט אט התגלתה האמת וצפה הבשורה ששנים ציפיתי לה: "מחר בבוקר טסים לארץ ישראל!"; לא האמנתי למשמע אוזניי! סוף סוף אני בדרך לארץ המובטחת. אך שמחתי לא הייתה שלמה משום שלא נפרדתי כיאות מן הידידים והמשפחה ובמיוחד מאימי, שלא סיפרו לה האמת מחשש שתתנגד לנסיעתי מפאת גילי הצעיר (טרם מלאו לי 15 שנים). הייתי המום. לא עיכלתי את שקורה לי. שמחה ועצב שימשו בערבובייה. האם אני הוזה? - הכול קרה במהירות. הייתכן שהחלום הופך למציאות? נפרדנו מאבי בחיבוק חם ובברכת הדרך. מנהל המחנה קיבלנו והובילנו ל"חדר שינה": אוהל ענק ובו מיטות רבות. עליתי על משכבי חרד משהו. בפעם הראשונה בחיי ישנתי עם אנשים זרים, בלי המשפחה ורחוק מאימי. שנתי נדדה ורק לפנות בוקר נפלה עליי תרדמה עמוקה. לקול צעקות ה"משכים" התעוררתי לארוחת הבוקר ולהיכרות עם "הוריי" החדשים. הוסבר לי שמעתה אני יליד עיראק ושעליי להיצמד אליהם עד לעלייה למטוס; הוזהרנו שלא לפצות פה בשטח שדה התעופה שמא תתגלה זהותנו האמיתית. אחרי ארוחת הבוקר עלינו לאוטובוס, כל אחד עם "הוריו". הגענו לשדה התעופה הבין-לאומי והובלנו בדרך צדדית לכיוון המטוס. שם נכונה לנו הפתעה: ליד המטוס עמדו קצינים ועובדי השדה בחברת אבי. השתוקקתי להתקרב ולהיצמד אליו אך הדבר נבצר ממני - אבי פשוט התעלם ממני, כאילו אינו מכירני כלל. "הוריי", שהכירו היטב את אבי, הרגישו בנעשה, מנעו ממני להשתהות ומיהרו להעלותני למטוס.

נדחסנו למטוס דו-מנועי קטן במושגי ימינו, מלא מפה לפה בכ-25 נוסעים. התמקמתי בין "הוריי" בעוד תמונת המפגש עם אבי עדיין לנגד עיניי. המטוס המריא וכולם נשמו לרווחה. הייתי הילד הראשון שעלה ארצה בגפו מאיראן לאחר קום המדינה. לימים, כאשר מתנגדי אבי התקיפוהו על שהעז לשלוח ילד בלי הורים לחוץ לארץ, השיב שבתור פעיל ומעודד עלייה רצה לשמש דוגמה ומופת לכלל היהודים

לנהוג כמוהו, ואינו מצטער על כך. מאוחר יותר הלכו משפחות רבות בעקבות אבי ושלחו את ילדיהם לארץ - והם עצמם אחריהם.

הטיסה הייתה קשה ורצופת כיסי אוויר. המטוס התרומם וירד כאילו שט על גלים, טלטלת הדרך גרמה להקאות, הקרביים התהפכו והחשש גבר - אווירת אי-נוחות ופחד. נראה היה שמשוהו אינו כשורה: כולם מדברים ערבית, שפה שאינני מבין. המטוס התייצב, חוסר השינה והעייפות גברו, עצמתי עיניי ושקעתי בשינה עמוקה. אינני יודע כמה זמן ישנתי - התעוררתי בעת הנחיתה, ראיתי את דלתות המטוס נפתחות ורצתי להיות בין הראשונים לרדת ממנו ולדרוך על אדמת הארץ. שמחתי לא ארכה זמן רב. במרחק קצר ממני עמד מולי לא אחר מאשר אבי יקירי. הוכיחתי בתדהמה. הוא מיהר לקראתי ואני נפלתי לזרועותיו. הכיזד? איך? מה קורה? - זרם השאלות גבר מבלי להמתין לתשובה. היכן אימא וכל בני המשפחה? איך הגעת לפניי? אבא היה חיוור כסיד, אימץ אותי אל ליבו והחל להסביר בנחת: "אתם חזרתם לטהראן; חרדנו לשלומכם, הייתם בסכנת התרסקות. רגעים מספר לאחר ההמראה התגלתה תקלה באחד המנועים והטייס החליט לחזור לנחיתה אונס בטהראן. עוד מעט ניסע בחזרה למחנה ונמתין לטיסה הבאה, מחר."

התחננתי לשוב הביתה ולהיפרד כראוי מאימי, מאחותי ומחבריי הקרובים. משלא נענית חמקתי מאבי והתחלתי להתרחק מהמטוס בריצה. לפתע - משאית ענקית דוהרת לקראתי ועוד רגע אני נדרס. חריקת הבלמים הקיצה אותי משנתי למספר דקות ושוב נרדמתי.

בחלומי בהקיץ אני מגיע ארצה, מאושר, ונקלט היטב בקיבוץ בחברת ילדי קיבוץ גלויות. באחד הימים אנו שטים, הסירה מתהפכת וכולנו טובעים ויורדים למצולות. אני צף, ומכת סירה העוברת לידי מעירה אותי משנתי, רועד ומזיע. "הוריי" מנסים להרגיעני, משקים ומאכילים אותי ברוך ובאהבה. מן הפחד להירדם שוב התאמצתי להשאיר את עיניי פקוחות. שחזרתי את שאירע בחלומותיי בשעות האחרונות, שקעתי במחשבות חיוביות ובניתי לי "מגדלים באוויר" - מה שאעשה בארץ ועד כמה אהיה מאושר. נחיתת המטוס ושאגות השמחה של הנוסעים החזירוני אל קרקע המציאות.

בכניסה אל אולם הנוסעים אורו עיניי ולא היה קץ לשמחתי: הראשון שבא לקראתנו להקביל פנינו בברכת שלום על אדמת ארץ ישראל היה לא אחר מאשר מכרנו הוותיק, ידיד המשפחה שלמה הלל; הוא שדאג לארגן לאחי אלברט ולי בימים הראשונים לשהותנו סיורים להכרת הארץ שכה השתוקקתי להתגורר ולהתאקלם בה.

לאחר קבלת פנים קצרה וסידורים רשמיים נשלחנו לבית עולים בקריית מוצקין. לעולם לא אשכח את שעותיי הראשונות בארץ. בדרך התפעלתי מיופיה, משדותיה הירוקים ומאורה המסנוור. מראות הפרדסים הירוקים והתפוזים הכתומים השכיחו ממני את טלטלת הדרך ותהפוכות השעות האחרונות. חלומי התגשם ואני המאושר באדם!

بن هور عزری: داستان مهاجرتم — روایاتی که جامه‌ی عمل پوشید و دل‌تنگی‌هایم برای دیدار مادر

سال ۱۹۳۴ در اصفهان زاده شدم. بسیار سرفرازم که در یک خانواده ی صیونیست دیده به جهان گشودم. خانواده‌ای که کوچ به سرزمین اسرائیل، برایش امری عادی به شمار میرفت و به اصطلاحی آشنا "همیشه روی چمدانهایمان نشسته بودیم".

تحت تاثیر باورهای زنده یاد پدرم صیون عزری و با تشویق مادرم حنا (از خانواده‌ی سینیایی)، همه‌ی اعضای خانواده، بی‌صبرانه چشم به راه مهاجرت به سرزمین اسرائیل بودیم. هرازچندگاهی بیش از آنچه آن روزها مرسوم بود از خانه‌ای به خانه‌ی دیگر نقل مکان میکردیم. زیرا نمیخواستیم در گالوت مستقر شویم و ریشه بدوانیم. حال و هوای موقتی و انتظار برای مهاجرت، همیشه در زندگی‌ی روزمره‌مان احساس میشد.

زنده یاد پدرم صیون عزری، که مدرسه‌ی دولتی - مذهبی در کوی گیوخت مردخای اورشلیم به نامش نامگذاری شده، رهبر جامعه‌ی یهودیان اصفهان بود. وی شعبه‌ی "کرن کیمیت له اسرائیل" را در این شهر پایه نهاد. همه‌ی زندگی‌اش را به کارهای جامعه اختصاص داد و نیازهای آنان را برآورد. با خوشنودی و احترام، نمایندگی‌ی جامعه را در برابر مقامات رسمی عهده دار شد. تحصیلکرده و نیز افسر ارتش بود. در این زمینه یکی از انگشت شمار یهودیان میان جوامع غیرمسلمانان، به ویژه یهودیان شمرده میشد که در ارتش ایران به درجه‌ی افسری رسید.

در هر فرصتی به یهودی بودنش میباید و هیچگاه آنرا پنهان نمیساخت. آموزگار زبان فرانسه بود. دانش آموزانش دوستش داشتند. در میان آنها کسانی بودند که بعدها به نخست وزیری و وزارت رسیدند. چندان از آنان نیز دارای مقامات حساس در دربار شاهنشاهی شدند. پیوندهای گسترده‌اش به سود جامعه‌ی یهودیان برای آسایش آنان و برای پیشرفتشان به کار گرفته میشد. وی یکی از پیشاهنگان برای یاری رسانی به نوجوانان اروپایی بود که توانسته بودند از دوزخ نازیها بگریزند و به ایران پناهنده شوند تا از این راه به سرزمین اسرائیل برسند. این نوجوانان به "بچه‌های تهران" معروف شدند.

پدرم در زمینه‌ی مهاجرت یهودیان به اسرائیل بسیار تلاش کرد. یهودیان عراقی را از راه خاک ایران همراه با یهودیان ایرانی به اسرائیل میکوچاند. دیگر ماجراهای این دوران پرافت و خیز را میتوانید در کتاب "زندگینامه‌ی صیون عزری" که به زبانهای پارسی، انگلیسی و عبری چاپ شده، بخوانید.

در خانه‌ی ما به روی همه باز بود. خانه‌مان میهمانسرای نمایندگان بود که از سرزمین اسرائیل به ایران میآمدند. یهودیانی هم که از شهرهای دیگر ایرانزمین به شهر ما میآمدند، در همین خانه پذیرایی میشدند. دومین رئیس جمهور اسرائیل، زنده یاد ایتسخاک بن صوی، کتابی منتشر کرده که گوشه‌هایی از دیدارش از خانه‌ی ما در اصفهان را یاد میکند. همچنین از یاری فراوان پدرم به وی در زمینه‌ی پژوهشهایش درباره‌ی یهودیان مشرق زمین را وامیرسد.

در آغاز سال ۱۹۴۷، پدرم بر آن شد تا شهرمان اصفهان را ترک کنیم و به پایتخت، تهران، برویم. این جابجایی، بسیار ناگهانی بود. مدتها گذشت تا انگیزه‌هایش برایمان روشن شد. پدرم میخواست به دوستانش که به مقامات دولتی نزدیک بودند، بپیوندند. او میخواست دامنه‌ی تلاشهایش را برای یاری به مهاجرت یهودیان عراقی که از راه ایران باید به اسرائیل میرسیدند و آنروزها در مراحل آغازین بود، شتابی بیشتر بخشد و خود بر آن نظارت کند. چندین بار اتفاق افتاد هنگامیکه دور میز خوراک نشسته بودیم، پیش از خواندن براخای ویژه، یک پیام فوری دریافت میکرد: "یک گروه جوان یهودی که از عراق گریخته‌اند، در مرز بازداشت شده و به زودی به عراق بازگردانده خواهند شد". بازگردانده شدن آنها به عراق، مفهومی محاکمه‌ی آنها در دادگاه صحرایی و سرانجام اعدام در میدان شهر بود. پدرم حتی یک لحظه هم درنگ نمیکرد، شتابان آماده میشد. خدانگهداری به ما میگفت و به سفر میرفت. صدها کیلومتر راه میپیمود تا بازداشت شدگان را از بند رها سازد. سفر به خیری میگفتم و برای بازگشت هرچه زودترش نیایش میکردیم. میتوانست از میپیمود که داشت هوشمندانه بهره جوید. در پایبندی به هدفش و باور به راهی که در پیش گرفته بود، نمونه نداشت. چنین بود که همیشه پیروز میشد. پس از آزاد ساختن بازداشت شدگان، خودش تا تهران آنان را همراهی میکرد تا از آنجا روانه‌ی اسرائیل شوند (در این زمینه میتوانید مفصلاً کتاب "کیست از شما از تمامی‌ی قوم او؟" برگهای ۴۵-۴۶ را بخوانید).

"بیماری‌ی کارهای اجتماعی به ما فرزندانمان نیز سرایت کرد. همگی عضو جنبش "خلوتص" بودیم. برادر بزرگترم مئیر، این جنبش را در تهران و شهرهای دیگر برپا ساخت. در همه‌ی کارهای اجتماعی کنار پدرم بود. در سالهای پسین در جایگاه نخستین سفیر اسرائیل در ایران درخشید. آلبرت، برادر دیگرم که چند سالی از من بزرگترست، ورزشکار و مربی‌ی خوبی بود که در جنبش خلوتص فعالیت داشت. خواهرمان استر هم عضو این جنبش بود. او در فعالیتهای گوناگون شرکت میکرد و دختران جامعه را به دنبال خود به جنبش گره میزد تا هریک در زمینه‌ای به تلاشی پردازند.

نمایندگان مهاجرت که از اسرائیل به ایران میآمدند، برای رایزنی و همکاری به پدرم و دیگر تلاشگران روی میآوردند. این نزدیکی با

آن نمایندگان، ما کودکان را سرفراز میکرد. آن نمایندگان ما را از آنچه که در اسرائیل میگذشت، آگاه میساختند. از نگاه ما آنان فرشتگانی بودند. به ویژه دوست خانوادگیمان شلومو هیلل که برای مهاجرت یهودیان عراق از راه ایران به اسرائیل تلاش میکرد، تاثیر سازنده ای در من گذاشت. وی بعدها رئیس پارلمان و وزیر دولت اسرائیل شد.

در تهران نیز همچنان به اصطلاح "روی چمدانهایمان نشستیم بودیم" و با حسرت منتظر روزی بودیم که سرانجام بارمان را ببندیم و مهاجرت کنیم. اما واقعیت گونه ای دیگر بود. ماموریت‌های جدیدی را که پدر و برادرم به عهده گرفتند و جریان مهاجرت غیرقانونی از عراق، پدرم را ناگزیر ساخت که هر بار مهاجرت ما را به عقب بیاوردند. چندان تمایلی نداشتم درس بخوانم. سر کلاس بی صبرانه در انتظار شنیدن زنگ پایانی بودم، شتابزده به خانه میآمدم و پس از توقفی کوتاه، خود را به باشگاه جنبش خلوتص میرساندم. آنجا آب و هوای سرزمین اسرائیل را تنفس میکردم.

در آغاز ماه مارس ۱۹۶۹، در کلاس سوم در حال حل یک مسئله حساب بودم. ناگهان فراش مدرسه وارد کلاس شد و گفت مرا از سوی مدیر مدرسه خواسته اند. در اطاق مدیر، خواهرم استر را دیدم که منتظر من بود. مدیر با صدایی پدرا نه رو به من کرد و گفت: "بر اساس خواهش پدر و مادرت که قصد دارند تو را برای مدت یک هفته به شهر زادگاهت در اصفهان ببرند، یک هفته تعطیلی به تو میدهم. با شادمانی به سوی کلاس دویدم و کیف و کتابهایم را برداشتم و همراه خواهرم روانه ی خانه شدیم. در راه هیجان زده منتظر بودم از زبان وی یا از زبان برادرانم بشنوم چه چیزی باعث این شتابزدگی و فوریت برای مسافرت به اصفهان شده؟ خواهرم برایم داستانهای گوناگون گفت که هیچیک از گفته هایش به دلم ننشست. روشن شد که وی نیز چیز زیادی از انگیزه های پشت پرده درباره ی این سفر نمیداند.

در خانه مادرم که ظاهرا احساس کرده بود رویدادی غیرمترقبه در راه است، به سوی من آمد و با چشمانی گریان مرا در آغوش گرفت و بوسید. آنگاه پدرم گفت: "عجله کنید". میخواست باهم به بازار برویم و پوشاکی برایمان بخرد و مشتی سوغاتی برای دیگران. در راه پرسشهایی پیش آمد. ولی پاسخها چندان روشن نبودند.

به خانه بازگشتیم و هنگام خوراک روزانه، این مژده را از زبان پدرم دریافتیم که من و آلبرت برادر بزرگم که چهار سال از من بزرگترست، به زودی به سفری خواهیم رفت. انگار آلبرت داستان سفر را میدانست. او در سالهای پس از آن روزها، به ریاست بخش زبان پارسی در رادیوی صدای اسرائیل رسید.

بی اندازه خشنود و خرسند بودم. احساس شیرینم را با آلبرت در میان نهادم. به کار بسته بندی ی چمدانهایمان رسیدیم تا سر وقت به ایستگاه اتوبوس برسیم. از خانه که بیرون میآمدم، به آرامگاه

یهودیان رفتیم. خیره مانده بودم. آرامگاه، گوشه ای بیرون از شهر بود و آنرا "اردو" میخواندیم. آنجا گروهی پناهندگان عراقی و جوانان شیفته ی سفر به اسرائیل، عراقی و ایرانی برخورداریم که به شیوه ی پنهانی، همه منتظر سفر به اسرائیل بودند. میدانستم اردو کجاست و چه کسانی آنجا بودند. هنگامی که به دروازه ی اردو رسیدیم، شتابزدگی و دستپاچگی و رازداری در ساعت‌های پیش پی بردم و آرام آرام با حقایقی آشنا شدم. مژده ای را که سالها در انتظارش بودم، دریافت کردم: "بامداد فردا روانه ی خانه ی نیاکانی بودیم و باید به اسرائیل پرواز میکردیم".

آنچه که به من گفته شد و سخت باورم میشد، این بود که فردا عازم سرزمین موعود هستیم. شادی کودکانه ام تکمیل شد. هرچند نتوانسته بودم به مادر و خانواده و دوستانم خدانگهداری بگویم. چراکه مرا مانند بسیاری دیگر، از این سفر آگاه نساخته بودند. شاید به دلیل اینکه نوجوانی بیش نبودم (آنروزها هنوز پانزده ساله نشده بودم) میترسیدند که مادرم را آگاه کنم و او با این سفر مخالفت کند. شگفتزده بودم. گونه ای شادی و اندوه و سرگیجه جان و روانم را انباشته بود. این سفر را خیالی میدیدم که گاهی برایم غیرممکن جلوه میکرد. همه چیز شتابان داشت رخ میداد. خواب خوشی که سالها در دل پرورده بودم، داشت انجام میشد. پدر را به گرمی در آغوش فشردیم و او نیایش ویژه ی سفر را برایمان خواند. باید دوش به دوش دیگران روانه میشدیم. مدیر اردو ما را به گرمی پذیرفته بود و به سوی "خوابگاه" رهنمایی شدیم. یک چادر بزرگ که چندین تخت خواب در آن بود، کمی مایه ی هراسم شد. روی یکی از تختها افتادم. برای نخستین بار در زندگی، خود را میان مردمی میدیدم که آنها را نمیشناختم. خوابیدن در چنان جایی، بیرون از خانه ی خودمان، برایم آسان نبود، گونه ای بیم و نگرانی، سراسر جانم را فرا گرفته بود. خواب آرامی نداشتم. سحرگاهان بود که تازه چشمانم سنگینی میکرد و نمیدانم کی به خواب رفته بودم. فریاد "بیدارباش"، همه را از جا کند و سر میز چاشت (صبحانه) رفتیم. آنجا با "پدر و مادر" تازه ام آشنا شدم. به من گفته شد که عراقی هستم و از این پس باید با زن و مردی عراقی یکدست شوم و تا سوار شدن بر هواپیما، نقش فرزند آنانرا بازی کنم. باید در کنار هم میبودیم و از هم سوا نمیشدیم. هشدار دادند که در پهنه ی فرودگاه، یک واژه ی زبان مادری به پارسی نباید از دهانمان بیرون بیاید. تا مبدا هویت اصلیمان آشکار شود. چاشت بامدادی به پایان رسید و همه سوار اتوبوس شدیم تا روانه ی فرودگاه شویم. هریک از نوجوانان با "پدر و مادری" همراه بودند.

هنگامیکه به فرودگاه بین المللی ی تهران رسیدیم، برای سوار شدن به هواپیما، از راهی فرعی رفتیم، نه از راهی که همه ی مردم میرفتند. آنچه که بیشتر مایه ی شگفتیمان شد، این بود که کنار هواپیما، دسته ای از افسران پلیس و کارمندان ویژه گرداگرد ما را گرفته بودند.

شگفتا، ناگهان پدرم را میان آنها دیدم. دوست داشتم بپریم و او را در آغوش بگیرم. اما هزار افسوس که باید خاموش میماندم. پدرم هم از من چشم میپوشاند، گویی مرا نمیشناسد.

در یک دم، گویی "پدر و مادر" تازه ام، که پدرم را میشناختند، متوجه این برخورد شگفت انگیز شده بودند. آنان دستم را در دستشان میفشردند تا در یک دم گمراه نشوم و واکنشی ناجور نشان ندهم، مرا با خود بسوی هواپیما کشانیدند.

همه سوار هواپیمایی دو موتور شدیم. بیست و پنج تن مسافر آن هواپیما بودیم. میان "پدر و مادر" تازه ام نشسته بودم. ولی چهره ی پدرم، هنوز ته دم موج میزد. هواپیما که از روی زمین بلند شد، همگی نفسی به آرامی کشیدیم.

نخستین کودکی بودم که پس از استقلال اسرائیل، به تنهایی از ایران روانه ی سرزمین نیاکانی شده بودم. بودند کسانی که پس از آن رخداد شگفت، بر زنده یاد پدرم خرده ها میگرفتند و او را سرزنش میکردند که چگونه کودکی را روانه ی سفری چنین ناروشن کرده و به اسرائیل فرستاده - ولی او دلیرانه به آن خرده گیران پاسخ میداد:

"کسی که دیگران را برای مهاجرت روانه اسرائیل میکند، باید خودش برای دیگران یک نمونه ی شایسته باشد، تا دیگران نیز مانند او رفتار کنند. بنابراین از کاری که کرده ام، نه تنها پشیمان نیستم، که به آن بسیار هم میبالم".

پس از زنده یاد پدرم، فراوان بودند کسانی که کار او را پی گرفتند و فرزندانشان را به خانه ی نیاکانی فرستادند و سپس خودشان هم کوچیدند.

آنروز پرواز سختی را پشت سر نهادیم. پروازی پر از چاههای هوایی! هواپیما یکسره بالا و پایین میرفت و دلمان را به آشوبه و امیداشت تا ترس، جانمان را بگیرد. تکانهای ناگهانی و دل به هم خوردگیهای آزارنده جانمان را به لب رسانده بود. پرواز خوش آیندی نبود. همه مینداشتند گوشه هایی چیزهایی درست انجام میشوند. همه ی پدر و مادرها به زبان تازی باهم سخن میگفتند و ما نوجوانان و کودکان ایرانی، چیزی از گفت و گوهایشان سر در نمیآوردیم. بیخوابی و خستگی بر بیم و هراس و حال به هم خوردگیمان افزوده بود.

ندانستم کی به خواب رفته بودم. به خانه ی نیاکانی رسیده بودیم که هواپیما روی باند فرودگاه نشسته بود. هنگام فرود هواپیما از خواب بیدار شدم و چشمم را برای نخستین بار در اسرائیل گشودم. درهای هواپیما را باز و مردم را در حال جنبش و پیاده شدن دیدم. مردم از شادی در پوست تن خویش نمیکنجیدند که در خانه ی اسرائیلند. کوشیدم از نخستین کسانی باشم که از هواپیما پیاده میشوم و پا به خاک اسرائیل مینهم. شگفتا، میان استقبال کنندگان به ناگه پدرم را دیدم که چشم به انتظارم ایستاده بود. او خود را بمن رسانید و یکدیگر را در آغوش گرفتیم. ولی به سختی شگفتزده بودم و از خود

میپرسیدم:

"چه شده؟ چه میگردد؟ مادر و دیگر اعضای خانواده کجا هستند؟ پدر چگونه پیش از من به آنجا رسیده؟"

پرسشهای فراوان من همه بی پاسخ ماندند. چهره پدر مانند گچ سپید شده بود. مرا در آغوشش فشرد و گفت:

"یکی از موتورهای هواپیما درست کار نمیکرده و خطر سقوط در میان بوده - خلبان تصمیم گرفته از روی ناچاری به فرودگاه تهران برگردد! به اردوگاه برمیگردیم تا پرواز آینده که فرداست".

از پدرم خواهش کردم به خانه بازگردم تا از مادر و خواهر و دوستانم خداحافظی کنم. ناگهان کامیون گنده ای را دیدم از راه رسید و احساس کردم کامیون دارد مرا به زیر میگیرد. صدای گوشخراش ترمز کامیون مرا از خواب پراند. دوباره به خواب رفتم. در رویا میدیدم به اسرائیل رسیده و در کیبوتصی سرسبز همپای دیگر نوجوانان یهودی از سراسر دنیا، گاهانی خوش داریم. یکی از روزها، همگی در قایقی نشسته و روی آب پارو میزدیم. به ناگه قایقمان وارونه شد. همه به ته دریا فرو رفتیم. خود را به سطح آب رساندم. ضربه ی قایقی که از کنارم میگذرد بار دیگر مرا از خواب میپراند.

عرق سردی تن و جانم را گرفته بود. میلرزیدم. "پدر و مادرم" میکوشیدند، آرامم کنند. بسیار مهربانانه از من میخواستند چیزی بخورم و بنوشم. از بیم آنکه دوباره خواب بر من چیره گردد، تلاش میکردم چشمهایم را باز نگاه دارم. بار دیگر روی هوا و زمین "برجهای خیالی" میساختم. اینکه در اسرائیل چه خواهیم کرد و چه اندازه با فرشته ی خوشبختی همراه خواهیم شد، تا اینکه هواپیما فرود آمد و فریادهای شادی ی مردم مرا بار دیگر بر روی زمین واقعیت نشانید.

در فرودگاه، چشمانم از شادی گویی برقی داشت. شادمانی ام مرزی نمیشناخت. نخستین کسی که به پیشبازمان آمد، یکی از دوستان خانوادگی ی قدیمی به نام "شلومو هیلل" بود. او برای روزهای نخست زندگی ی برادرم آلبرت و من در اسرائیل، یک گردش ترتیب داده بود که کشوری را که دوست داشتیم و میخواستیم در آن زندگی کنیم بهتر بشناسیم.

به دنبال آیین استقبال و خوش آمدگویی، کارهای اداری همه انجام شدند. و به خانه ی مهاجران تازه وارد در شهر کریت موتسکین، فرستاده شدیم. آن روزها و ساعات را هرگز در زندگی فراموش نخواهم کرد. سرزمین سرسبز اسرائیل برایم بهشتی میآمد. در راه زیبای این سرزمین، کشتزارهای سرسبز و روشنایی ی خیره کننده اش، برایم شگفت انگیز مینمود. باغهای مرکبات و پرتقالهای نارنجی رنگ همه جا میدرخشید. خوابهای بد و هراس راه از سرم رفته بود. رویایم به واقعیت پیوسته بود و خوشبختی را در خانه ی نیاکانی میتوانستم حس کنم.

eyes, like angels, keeping us abreast of what was happening in Israel. We were especially impressed by our friend Shlomo Hillel, who acted in favor of the Iraqi Jews Aliyah through Iran, and later served as Knesset speaker and minister in the Israeli government.

In Tehran we continued to “sit on our suitcases”. We waited anxiously for the day when we would finally make Aliyah together, but my father and brother’s responsibilities for the new influx of illegal immigrants from Iraq forced us to postpone the date of immigration again and again. We had little interest in our studies. During the lessons, we waited impatiently for the final bell to ring. From school I hurried home and after a short stop, reached “Hechalutz” club, where I became immersed in the atmosphere of the Land of Israel.

At the beginning of March 1949, I was in class, deeply immersed in solving an arithmetic problem. Suddenly the school custodian came in and asked the teacher to send me to the principal’s office. In the principal’s office I found my sister Esther waiting for me. The principal, in a soft, paternal voice, informed us that at my parents’ request he was releasing us for a short leave of absence in Isfahan, our hometown. I happily ran to the classroom to pick up my bags and books and went home with my sister. On the way I was tense and waited for explanations from her or my brothers about the haste and urgency of going to Isfahan. My sister told me stories that did not convince me, and later it turned out that she did not know the real reasons for the trip.

At home, my mother greeted us with hugs, kisses and tears of joy, while father rushed us to the market in order to buy clothes and gifts for the family in Isfahan. On the way, I asked my father many questions, but received few convincing or satisfactory answers.

We returned to our house, and at dinner I was told that I would travel with my brother Albert (who probably knew what was about to transpire), who was four years my senior and would later become a journalist who headed the Voice of Israel in Persian. I was ecstatic, how beautiful it would be to travel back with him to Isfahan and re-live the “crazy life” we enjoyed there together. We hurried to finish our meal, pack and to get

to the bus stop in time. We left the house and to my surprise instead of heading towards the bus stop we continued to the Jewish cemetery on the outskirts of the city, to a place we called “Camp”, which secretly housed with Jewish refugees from Iraq on their way to Israel. When we arrived at the camp gate, the meaning of all the haste and secrecy of the last few hours became clear, and slowly the truth was revealed as I heard the news that I had been expecting for years: “Tomorrow morning we will be flying to Eretz Israel”; I could not believe my ears! At last I was about to be on my way to the Promised Land.

My joy, however, was incomplete, as I had been unable to part properly from friends and family, most especially my mother, who was not told the truth as it was feared that she would oppose the journey due to my age (I was barely 15). I was shocked; I could not fully make sense of what was happening to me. Joy and sadness were all mixed up. I thought I might have been hallucinating as everything happened so quickly. Was it really possible that the dream had become a reality? We parted from my father in a warm embrace. The camp manager took us and led us to a “bedroom”, a huge tent with many beds. I got on my bed a little anxious. For the first time in my life I slept with strangers, without my family and far from my mother. I tossed and turned all night, it was only at dawn that a deep sleep fell upon me. I was roused by the shouting of the “wake-up call” I went to breakfast and to meet my new “parents”. I was told to assume the identity of an Iraqi native and that I had to stay close to the group until we boarded the flight. We were all warned not to speak out at the airport, lest our true identities be revealed. After breakfast we boarded the bus, each with his “parents”. We arrived at the international airport and were taken via a side road to the plane. There, a surprise awaited us, next to the plane were officers and field workers with my father. I was eager to get close to him but could not. My father simply ignored me, as if he did not know me at all. “My parents,” who knew my father well, understood what was going on, prevented me from lingering, and hurried to get me on the plane.

We were crammed into a small two-engine aircraft, packed with about 25 passengers. I settled between “my parents” while the image of my last encounter with my father was still fresh in my

Ben-Hur Ezri: The story of my Aliyah – A dream that came true and longing for my mother

I was born in Isfahan on November 2, 1934. It was a great privilege for me to have been born into a Zionist Jewish home where “sitting on suitcases” (waiting to immigrate to the HolyLand) was taken for granted. Influenced by my father Zion Ezri and with the encouragement of my mother Chanum-Chana (of the Sinai family), all our family members prepared anxiously for Aliyah. We changed houses and apartments far more frequently than was the custom in those days, so as not to settle in the Diaspora and strike roots. The atmosphere of transience and the expectation of Aliyah were present in our everyday lives.

My late father Zion Ezri (after whom a religious state school in the Givat Mordechai neighborhood of Jerusalem is named,) was the head of the community in Isfahan and the founder of the local branch of the Jewish National Fund. He had devoted most of his life to the affairs of the community and promoting and representing it with joy and honor before the authorities. He was well educated, and an officer in the Iranian army (a rarity among minorities, especially Jews). He publicly took pride in his Jewishness at every opportunity and never denied it. He was a French teacher, a much favored educator, among his many students were future prime ministers, ministers and influential members of the royal court. He utilized his extensive connections for the benefit of the Jewish community, for its welfare and advancement. He was among the first to deal with the temporary absorption of so-called “Tehran Children” holocaust survivors, prior to their final immigration. Worked on behalf of the illegal immigration of Iraqi Jews to Israel via Iran and of Iranian Jews. These and many others of his accomplishments are documents in the book “History of Life,” published in Hebrew, Persian and English.

Our house was open to all and served as a hostel for emissaries

from Israel and Jewish passersby from the provinces. The late President of Israel Yitzhak Ben-Zvi recalled his visit to our home in Isfahan and noted that he received great support from my father for his research into the history of Oriental Jews.

In early 1947, my father decided to move from Isfahan to Tehran. The transfer was sudden and only later were we to understand its true purpose. My father wanted to be close to his associates in the top echelons of the capital, to hasten preparations for our immigration to Israel and personally supervise the immigration of Iraqi Jews through Iran to Israel (which was still in its infancy). More than once, when we were seated at the table and before the blessings were said, an urgent message was received: “A group of young Jews who wanted to escape from Iraq were caught at the border and destined for deportation.” Their return to Iraq meant trial and hanging in the city square. My father did not hesitate for a moment, he hastily organized himself, bid us farewell and hurried travelled hundreds of kilometers away in order to free these young prisoners. We wished him a safe journey and prayed for his success. He wisely took advantage of many connections, and succeeded each time in canceling the deportation decree through his devotion and his faith in the justice of his mission. Upon the release of these prisoners, he would personally accompany them to Tehran as they made their way to Israel (see in more detail in the book “Which of You Are All My People”, pages 45-46).

We children were bit by the bug of public service as well. We became members of “Hechalutz” movement, which my elder brother Meir founded in Tehran and other cities. He was my father’s right hand in all his public activities and later became Israel’s first ambassador to Iran. My other brother Albert, who was older than me, excelled in sports and served as a counselor and in “Hechalutz” movement. Our sister Esther, who was most popular among members of our community, was also an active member of the movement, encouraging others to follow her lead.

Emissaries from Israel came to my father, brother Meir, and the local Aliyah activists for advice and cooperation. We children were proud to be close to these messengers, who were, in our

mind. The plane took off and everyone breathed a sigh of relief. I was the first child to immigrate to Israel on his own from Iran after the establishment of the state. Later, when my father's opponents attacked him for daring to send a child without parents abroad, he replied that as an activist in encouraging Aliyah, he wanted to serve as a model for all Jews to follow suit and he did not regret his actions. Indeed, many families followed my father's example and sent their children ahead of them to Israel, joining them at a later date.

The flight was hard and bumpy with air pockets. The plane rose and fell as if it were traveling on waves, causing many to be sick to their stomachs with an atmosphere of uneasiness and fear. Something felt wrong, everyone spoke Arabic, a language I did not understand. Then, as the plane stabilized, fatigue increased, I closed my eyes and fell into a deep fitful sleep full of detailed and frightening dreams. I do not know how long I slept but woke up upon landing. As I saw the doors of the plane open, I ran with great joy in order to be among the first to get out and walk on to the holy land. My joy, however, did not last long. A short distance away from me stood none other than my dear father. I was shocked. He hurried toward me and I fell into his arms. "What's going on?" I asked, not waiting for answers before asking even more questions. "Where was mother and all the family?" "How did you arrive ahead of me?" Father was pale as a chalk, he embraced me and began to explain calmly: "You were returned to Tehran, we were anxious for your safety, as you were in danger of a crash. A few moments after the takeoff, a malfunction was discovered in one of the engines, and the pilot decided to return to Tehran." "Soon, you will go back to the camp and wait for the next flight tomorrow" he said.

I begged to go home and say good-bye to my mother, sister and close friends. When no response came, I slipped away from my father and started to run away from the plane. Suddenly, a huge truck raced toward me and ran me over. The creak of the brakes woke me from this terrible dream, but after a few moments I fell asleep again. In my next dream I arrived in Israel, happily ensconced in the Kibbutz with the other children from the ingathering of the exiles. One day we go out for a sail but the boat turns over and we all sink down into the depths. I float up, and am once more awaked, shaking and sweating. "My parents"

try to calm me, offering me food and water with tenderness and love. After that, I did my best to keep my eyes open for fear of falling asleep again. I reconstructed what had happened in my dreams over the last few hours, immersed myself in positive thoughts and fantasized about what I would do in Israel and how happy I would be. The landing of the aircraft and roar of the joy from the passengers brought me back to the earthy plane of reality.

At the entrance to the passenger hall my eyes lit up and there was no end to my joy: The first person who came to greet us with wished of welcome to the land of Israel was none other than our old family friend Shlomo Hillel. During our first days, it was he who arranged for us to tour the land and acclimatize to the country I had so longed to explore and settle on.

After a short reception and official arrangements, we were sent to an immigrant home in Kiryat Motzkin. I will never forget my first hours in Israel. As we drove, I admired its beauty of the green fields and its bright light. The hues of green orchards and vivid color of the oranges made me forget the jolts of the road and the trauma of the journey. My dream had come true and I was the happiest person on earth!



הומאיון אברהמי
همایون ابراهامی
Homayoun Avrahami



ג'לאל אידין רומי ושיריו המפורסמים; "האירועים שקרו בימי הרצל במשך 100 שנים" - בעקבות שיחות עם העם האיראני על מדינת ישראל בתוכנית השבועית שהגשתי במשך שמונה שנים ברדיו רדיס אין בשפה הפרסית; ו"המצביא שמעון בר כוכבא" - על חיי גיבור ישראל ומלחמתו ברומאים.

אני מחזיק בדרך פייסבוק וכותב בו באופן קבוע על תרבות איראן וישראל ועל היחסים הטובים שהיו בין שתי המדינות בימי השאה. עובד במשותף עם איראנים בגולה במיזם

לשינוי הכתב הפרסי, שהוא למעשה כתב ערבי, לכתב פרסי עתיק, שהיה נהוג בטרם הכיבוש הערבי באיראן.



נולדתי בקרמנשאה בשנת 1945. למדתי בבית הספר אליאנס שבע שנים, סיימתי תיכון ועליתי לארץ בשנת 1965. התקבלתי ללימודי הנדסת בניין בטכניון בחיפה, וסיימתי את לימודיי בשנת 1970. השלמתי שירות של כ-14 שנים בצה"ל במחלקת הבינוי של חיל האוויר; לאחר השחרור פתחתי משרד עצמאי ועד היום עוסק בתחום הנדסת הבניין.

אהבתי מאוד את תרבות איראן ואת השפה הפרסית הנאצלה, ולכן הקדשתי זמן רב ללימודי השפה וחיברתי ארבעה ספרים:

"דגל שלום" - על חיי היהודים בעיר קרמנשאה ועל הקשרים ההדוקים בין מוסלמים ויהודים בעיר; על חיי המשורר

גם היום עוסק בתחום הנדסת הבניין. אהבתי מאוד את תרבות איראן ואת השפה הפרסית הנאצלה, ולכן הקדשתי זמן רב ללימודי השפה וחיברתי ארבעה ספרים.

سال ۱۹۴۵ در کرمانشاه زاده شدم. هفت سال در آلیانس درس خواندم. دوره ی دبیرستان را به پایان رساندم و سال ۱۹۶۵ به اسرائیل کوچیدم. برای آموزش مهندسی ی ساختمان در تخنیون حیفا پذیرفته شدم و سال ۱۹۷۰ آموزش دانشگاهی را به پایان رساندم. چهارده سال در بخش ساختمانی ی ارتش پدافندی ی اسرائیل خدمت کردم. پس از آن یک دفتر خصوصی در زمینه ی مهندسی ی ساختمان برپا ساختم و تاکنون در آن مشغولم.

فرهنگ ایران و زبان ناب پارسی را بسیار دوست دارم و سالهای فراوانی زبان پارسی را آموختم و چهار کتاب به این زبان نگاشتم. "درفش مهر" - کتابی است درباره ی زندگی ی یهودیان در شهر زادگاهم کرمانشاه و درباره ی پیوندهای نزدیکی که میان یهودیان و مسلمانان در این شهر برقرار بوده. "او" - کتابی است پیرامون زندگی ی شاعر نامدار، جلال الدین رومی و سروده های مشهورش. "رویدادهای ۱۰۰ سالی که گذشت" - این کتاب به رویدادهایی میپردازد که از زمان هرتصل تا ۱۰۰ سال پس از آن رخ داده اند. آنرا به دنبال گفتگوهایی با مردم ایران، درباره ی کشور اسرائیل، در چهارچوب یک برنامه ی هفتگی در رادیو "رادیسین"، به مدت هشت سال، نگاشتم. و سرانجام کتاب "سپهسالار شیمعون برکوخبا" که پیرامون زندگی ی پهلوان یهود است که فرمانده یهودیان در جنگ علیه رومیها بود.

در فیسبوک، برگی دارم که در آن بطور مرتب درباره ی فرهنگهای ایرانی و یهودی و پیوندهای نیکی که میان دو ملت در زمان شاه برقرار بود، مینویسم.

با ایرانیانی که بیرون از میهنشان زندگی میکنند، درباره ی برنامه تغییر خط پارسی همکاری میکنم که هدف از آن زنده کردن خط باستانی ی پارسی است که پیش از چیرگی ی تازیان بر ایران به کار میرفته و کنار گذاردن خط کنونی ی پارسی است که با حروف عربی نوشته میشود.

I was born in Kermanshah in 1945. I studied at the "Alliance" School for seven years, graduated from high school and immigrated to Israel in 1965. I was accepted to study Structural Engineering at the Technion in Haifa, and completed my studies in 1970. I completed 14 years of military service in the IDF Air Force's construction department. Upon my return to civilian life, I opened an independent office and to this day I am engaged in building engineering.

I love Iranian culture and especially the noble Persian language. I have devoted myself to the study of the Farsi language and have written four books: "Flag of Peace" – about the life of Jews in my hometown of Kermanshah and about the close ties between Muslims and Jews in the city; About the life of poet Jalal a-Din Rumi and his famous poems; "The Events that took place in the Days of Herzl for 100 Years" – following talks with the Iranian people about the State of Israel in the weekly program I gave for eight years on Radio "Radis Inn" in Persian, and "Military Leader Shimon Bar Kokhva" – about the life of the hero of Israel and his war against the Romans. I manage a Facebook page where I write regularly about the culture of Iran and Israel and the good relations that existed between the two countries during the reign of the Shah.

I work together with Iranians in exile on a project to change the Persian script – which is currently written in Arabic letters – back to an ancient Persian script that was used before the Arab conquest of Iran.



מנשה (מנוצ'ר) אומידוואר ז"ל زنده یاد منشه (منوچهر) امیدوار The late Menashe (Manucher) Omidvar



השנים האחרונות הוציא לאור בניו יורק את השבועון פיאם, שנשלח למנויים ברחבי תבל. נפטר בניו יורק ביום שישי בשנת 2011 וביום ראשון הובא למנוחת עולמים בירושלים על ידי אלמנתו זוליקה לבית גבאי.

נולד באהואז להוריו סלטנט ושמעון, ילידי אספהן. האב שמעון היה הפקיד הראשי ומנהל במכס בעיר אהואז. מנשה החל את פעילותו הציונית בבית ספר התיכון, סיים בהצלחה את האוניברסיטה והיה למומחה בספרות הפרסית. בשנים 1963-1968 היה שליח הסוכנות היהודית באיראן. בעשרים



דר אהואז זאדה שד. پدر و مادرش شیمعون و سلطنت، هردو زاده ی اصفهان بودند. پدرش کارمند برجسته و رئیس گمرک اهواز بود. بیشتر فعالیت‌های صیونیستی را در دوران دبیرستان آغازید. دوره ی دانشگاه را با درجه ی عالی به پایان رساند و در ادبیات زبان پارسی بسیار چیره بود. سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸ از سوی آژانس یهود برای ماموریت به ایران رفت. در آخرین بیست سال زندگی اش هفته نامه "پیام" را در نیویورک منتشر میکرد که برای مشترکان به سراسر دنیا میفرستاد. در یک روز آدینه در سال ۲۰۱۱ در نیویورک درگذشت و با تلاش همسرش زلیخا خانم (از خانواده گبای)، پیکرش را روز یکشنبه به اسرائیل آوردند و در اورشلیم به خاک سپرده شد.

Born in Ahwaz to parents Saltannat and Shimon (Isfahan born). His father Shimon was the chief clerk and head of customs at Ahwaz. Menashe began his Zionist activities in high school, successfully completed university studies and became an expert in Persian literature. From 1963-1968 he was the Jewish Agency emissary in Iran. During the last 20 years of his life he published the weekly "Payam" in New York, which was sent to subscribers around the world. He died in New York on a Friday in 2011 and by the following Sunday was laid to rest in Jerusalem by his widow Zolaikha nee Gabbai.



משה אחדות
موشه احدوت
Moshe Achdout



בשבת בבוקר, עם פרוץ מלחמת יום כיפור, התייצבתי ונשלחתי לגזרת הדרום. לחמתי בלי הפסקה עד אשר הטנק שלנו קיבל פגיעה ישירה ופרצה בו דליקה. צוות הטנק ואני פונונו לבית החולים שיבא תל השומר. שהיתי שם כ־80 יום ולאחר ניתוחים רבים, במיוחד בעין ובלסת, נשלחתי לבית החולים הדסה בירושלים. הטיפולים בשני בתי החולים היו מסורים ומקצועיים. במשך שנים עבדתי במעבדה לוורולוגיה קלינית בבית החולים הדסה עין כרם. כיום בגופי עדיין רסיסים רבים, אחד מהם חדר קרוב לקרום המוח. אני נשוי באושר לרעייתי ציפי, ולנו שלושה ילדים.



נולדתי ביזוד למשפחה שומרת מצוות ועליתי ארצה עם הוריי בשנת 1964. אבי ביקר בארץ מספר פעמים, ובפעם האחרונה לפני עלייתו קנה בית בירושלים. על אף גילו המבוגר ומצבו הטוב באיראן עבד בישראל בקטיף לפרנסתו ולפרנסת משפחתו, ולעולם לא התלונן - "כי להתלונן בארץ זה חטא". התגייסתי לצה"ל, נשרתי במבחני הטיס והייתי איש צוות בטנק "צנטוריון" בחיל השריון. בשנת 1972 סיימתי שירות חובה ושחררתי מצה"ל. בערבים למדתי, ולפרנסתי עבדתי בצביעת בתים ובסידום.

בשבת בבוקר, עם פרוץ מלחמת יום כיפור, התייצבתי ונשלחתי לגזרת הדרום. לחמתי בלי הפסקה עד אשר הטנק שלנו קיבל פגיעה ישירה ופרצה בו דליקה. צוות הטנק ואני פונונו לבית החולים שיבא תל השומר.

در شهر یزد در یک خانواده ی متدین زاده شدم. سال ۱۹۶۴ همراه پدر و مادرم به اسرائیل کوچیدیم. پدرم پیش از این چندین بار به اسرائیل سفر کرده و در آخرین سفرش، خانه ای در اورشلیم خریده بود. با وجود سن بالا و موقعیت خوبی که داشت پدرم برای امرام معاش خانواده به کار چیدن میوه پرداخت و هیچگاه از دشواری ی این کار گله ای نکرد و همواره میگفت: "شکوه کردن در این سرزمین گناه است".

به خدمت ارتش درآمدم و درآزمون دوره ی خلبانی کامیاب نشدم. در نیروی زرهی ی ارتش پدافندی ی اسرائیل، در رسته ی تانک سنتوریون، خدمت کردم. سال ۱۹۷۲ خدمت در ارتش را به پایان رساندم. شبها آموزش میدیدم و روزها برای گذران زندگی به کار رنگرزی در خانه ها میپرداختم. در بامداد روز شنبه با آغاز جنگ یوم کیپور به ارتش پیوستم و به جبهه ی جنوب فرستاده شدم.

بی وقفه میجنگیدم تا آنکه تانک ما آسیب دید و آتش گرفت. من و دیگر تانکیستها را به بیمارستان "شیبا" در تل هشومر منتقل کردند. پس از ۸۰ روز درمان و پشت سر گذاردن چندین عمل جراحی، به ویژه در چشم و فکم، مرا به بیمارستان "هداسا" در اورشلیم منتقل کردند. درمان در دو بیمارستان بسیار دلسوزانه و حرفه ای انجام شد. سالها در آزمایشگاه ویرولوژی بیمارستان هداسا کار کردم. امروز هنوز ترکشهای فراوانی در بدنم هست که یکی از آنها به نزدیکی ی جدار مغز رخنه کرده - همراه همسرم صیپی و سه فرزندمان، خود را خوشبخت احساس میکنیم.

I was born in Yazd into a religiously observant family and immigrated to Israel with my parents in 1964. My father visited Israel several times prior to immigration, and on the final visit bought a house in Jerusalem. Despite his advanced age and formerly high status in Iran, he harvested in the fields of Israel in order to earn his livelihood and support his family. He never resented this, stating that "complaining in Israel is a sin." I enlisted in the IDF, and after falling the pilot's tests and became a member of the Centurion tank in the Armored Corps. In 1972 I completed compulsory service and was discharged from the IDF. In the evenings I studied and for my living I worked in painting houses and plastering. On Saturday morning, when the Yom Kippur War broke out, I arrived and was sent to the southern sector. I fought nonstop until our tank received a direct hit and a fire broke out. The tank crew and I were hospitalized at the Sheba Medical Center in Tel Hashomer. I stayed there for about 80 days and after many surgeries – especially in the eye and jaw – I was sent to Hadassah Hospital in Jerusalem. The staff at both hospitals were dedicated and professional. For years I've worked in the laboratory for clinical virology at Hadassah Hospital. Today, my body still has much shrapnel, one of which is close to my brain membrane. I am happily married to my wife Tzipi, and we have three children.



אבשלום (קורש) אליצור اوشالوم (كورش) اليتصور Avshalom (Koresh) Elitzur



לטקסט למניעת התאבדות בזמן אמת" – גישת טיפול המביעה הבנה ואהדה למתאבד ומציעה סיבות נגד המעשה; המאמר פורסם באנגלית, בערבית, בגרמנית, ברוסית ובהונגרית ועורר הדים רבים.

אליצור לימד בפקולטה ללימודים בין-תחומיים באוניברסיטת בריאילן, והוא פרופסור לפיזיקה במכון ללימודים קוונטיים באוניברסיטת צ'אפמן, קליפורניה לצד כמה חתני פרס נובל. עורך כתבי עת, משמש בחבר השופטים של פרסים יוקרתיים ומפרסם מאמרים וספרים בארץ ובחו"ל.

מעביר ידע רב בשפה עשירה ורוויית הומור

גם לקהל הרחב ומנגיש נושאי מדע סבוכים באמצעות דוגמות פשוטות – ועל כן מרצה מבוקש.



נולד בקרמאן בשנת 1957 למשפחה דתית, שעלתה לישראל בשנת 1959 והתיישבה ברחובות. בנעוריו עבד במעבדה במכון ויצמן למדע, וכיום הוא מרצה, הוגה דעות וחוקר בתחומים ביולוגיה, פיזיקה, פסיכולוגיה ופילוסופיה.

אף שאין לו השכלה אקדמית רשמית התקבל למסלול ישיר לדוקטורט בפיזיקה באוניברסיטת תל אביב. בתקופה זו הונצח שמו בניסוי אליצור-ויידמן (בתחום פיזיקת הקוונטים), והתואר השלישי הוענק לו מהמכון להיסטוריה ופילוסופיה של המדעים והרעיונות ומהחוג לפיזיקה.

בדמותו הססגונית מפעמת רוח האדם: ראויים לציון ספרו "לפני ולפנים – עיונים פסיכואנליטיים במקרא וביהדות" ומאמר משותף עם הפסיכולוג חיים עומר "מה תאמר לאדם שעל הגג? הצעה

אליצור לימד בפקולטה ללימודים בין-תחומיים באוניברסיטת בריאילן, והוא פרופסור לפיזיקה במכון ללימודים קוונטיים באוניברסיטת צ'אפמן, קליפורניה לצד כמה חתני פרס נובל. עורך כתבי עת, משמש בחבר השופטים של פרסים יוקרתיים ומפרסם מאמרים וספרים בארץ ובחו"ל.

سال ۱۹۵۷ در یک خانواده ی مذهبی در کرمان زاده شد و سال ۱۹۵۹ همراه خانواده به اسرائیل کوچید. خانواده در شهر رخوت خانه گزیدند. اوشالوم در نوجوانی در آزمایشگاهی در انستیتوی وایتزمن کار میکرد و اکنون یک استاد پژوهشگر در زمینه ی بیولوژی، فیزیک، روانشناسی و فلسفه است.

گرچه تحصیلات رسمی دانشگاهی نگذرانیده، دانشگاه تل آویو وی را برای رشته ی دکترای فیزیک پذیرفته است. در این دوره، نامش در آزمایش الیتور - وایزمن (در زمینه ی فیزیک کوانتوم) جاودانه گشت.

درجه ی دکترا از انستیتوی تاریخ و فلسفه ی علوم و اندیشه در بخش فیزیک به وی داده شد. در شخصیت متونش روان انسانی میتپد. شایان یادآوری است که کتابی نگاشته تحت عنوان "گذشته ها و گذشته ترها - نگاه ژرف پسیکوانالیستی بر تورات و بر یهودیت" شکافی ژرف میان پسیکوانالیستی در تورات و یهودیت و نیز مقاله ای همراه با پسیکولوژ خیم عومر نوشته تحت عنوان:

"به آدمی که روی بام ایستاده چه خواهی گفت؟"

پیشنهادی برای جلوگیری از خودکشی در زمان واقعی - یک روش درمانی برای شخصی مایل به خودکشی است که باید وی را درک کرد و با مهربانی با وی روبرو شد و دلالتی برای جلوگیری از خودکشی مطرح میسازد. این مقاله به زبانهای انگلیسی، عبری، آلمانی، روسی و مجارستانی منتشر شد و واکنشهای فراوانی به همراه داشت.

الیتور در دانشکده علوم دانشگاه بارایلان مدرس بوده و در انستیتوی علوم کوانتوم دانشگاه چاپمن کالیفرنیا، کنار چندین دانشمند که جایزه ی نوبل دریافت کرده اند، مقام استادی دارد. وی ویراستار گاهنامه های متعددی است. عضو هیئت داور برای اعطای جایزه های معتبر است و مقاله و کتاب در اسرائیل منتشر میکند.

الیتور دانستنهای فراوان را به زبانی غنی همراه با شوخ طبعی به بسیاری از علاقمندان منتقل میسازد و به یاری ی نمونه های ساده، موضوعهای پیچیده ی علمی را در دسترس آنها قرار میدهد. به همین سبب وی به عنوان یک استاد محبوب شناخته شده است.

Born in Kerman in 1957 in a religious family that immigrated to Israel in 1959 and settled in Rehovot. In his youth he worked in a laboratory at the Weizmann Institute of Science and is currently a lecturer, thinker and researcher in the fields of biology, physics, psychology and philosophy.

Although he had no formal academic education, he was accepted to a direct PhD track in physics at Tel Aviv University. During this period his name was immortalized in the Elitzur-Weidemann experiment in the field of quantum physics, and his Doctoral degree was awarded by the Institute for the History and Philosophy of Science and Ideas and the Department of Physics. He is a colorful, remarkable example of the human spirit.

He is the author of the book "Forensic Psychoanalytic Studies in Judaism and the Bible" and co-author of the article "What would you tell a person on the roof?" with psychologist Haim Omer. The article was published in English, Arabic, German, Russian and Hungarian, and generated much discussion.

Elitzur taught at the Faculty of Interdisciplinary Studies at Bar-Ilan University and is a Professor of Physics at the Institute for Quantum Studies at Chapman University, California, alongside with several Nobel laureates. He is a Jury member for several prestigious awards and publishes articles and books in Israel and abroad.

He conveys a great deal of knowledge in a rich language peppered with humor, so as to make complex scientific subjects accessible through simple examples - and is therefore a much sought-after lecturer.



טליה אלעזר חכמי
 طاليا العازار حاخامي
 Talia Elazar Khachami



לימדתי בהתנדבות בכמה מסגרות. הייתי מדריכה ב"דיאלוג בחשיכה" במוזיאון הילדים בחולון מפתחתו במשך 13 שנים.

כיום מרצה בהתנדבות. פעילה בקבוצת "ספרות ילדות איראן"; בשנת 2016 יצא לאור ספרי האוטוביוגרפי "מבוך חיי", ואני מספרת בו את קורות חיי מלאי התהפוכות והתלאות, ולצדן עשייה רבה.

הספר זכה לחשיפה בתקשורת ובכלל זה במדיה האלקטרונית, בעיתונות, בטלוויזיה וברדיו.



תושבת חולון מאז עלייתי לארץ מאיראן בשנת 1959. עיוורת מלידה הנשואה לגבר רואה. סיימתי בית ספר יסודי בבית חינוך עיוורים בירושלים בתנאי פנימייה. בוגרת תיכון חדש חולון (כיום תיכון אילון).

בעלת תואר ראשון בתלמוד ובחינוך וכן תעודת הוראה לתורה שבעל פה בבתי ספר על יסודיים מאוניברסיטת תל אביב.

במשך כל תקופת הלימודים לא הפסקתי לעבוד במשרה מלאה במשרד הרישוי בחולון; אלה היו שנים עמוסות עד כדי ייאוש, אך לא נכנעתי. לימדתי תלמידים רואים בבתי ספר רגילים בארץ ובלוס אנג'לס.

לימדתי תלמידים רואים בבתי ספר רגילים בארץ ובלוס אנג'לס.
 הייתי מדריכה ב"דיאלוג בחשיכה" במוזיאון הילדים בחולון
 מפתחתו במשך 13 שנים.

سال ۱۹۵۹ از ایران به اسرائیل کوچیدم و از آن هنگام در شهر خولون زندگی میکنم. نابینا زاده شدم، ولی همسری بینا دارم. دوره دبستان را در آموزشگاه شبانه روزی ی ویژه ی نابینایان اورشلیم گذراندم و دوره ی دبیرستان را در دبیرستان "خاداش" شهر خولون که اکنون نام "ایالون" را بر آن نهاده اند. در رشته ی تلمود و آموزش و پرورش از دانشگاه تل آویو به دریافت درجه ی لیسانس سرفراز شدم. همچنین مدرک آموزگاری در رشته ی توراتی شفاهی برای تدریس در دبیرستان را دریافت کردم.

در دوران آموزشی هیچگاه از کار تمام وقت در اداره ی رهنمایی و رانندگی خولون دست نکشیدم. هرچند این سالها برایم بسیار طاقت فرسا بود و گاهی ناامید کننده میشد، اما هیچگاه تسلیم نشدم. آموزگار دانش آموزان بینا در اسرائیل و لوس آنجلس بودم. داوطلبانه در چهارچوبهای گوناگون تدریس کرده ام. در چهارچوب برنامه ی "گفتگو در تاریکی" در موزه ی کودکان شهر خولون، از نخستین روزهای گشایش به مدت سیزده سال، مربی بودم. و اکنون داوطلبانه سخنرانی میکنم.

در گروه بانوان نویسنده ی زاده شده در ایران، فعالم و در سال ۲۰۱۶ زندگینامه ام را با نام "هزارتوی زندگی ام" که در آن رویدادهای سراسر زندگی ی پر ماجرایم را برشمرده ام، کنار کارهای فروانی که انجام داده ام، به خواننده پیشکش میکنم. این کتاب مورد استقبال رسانه ها، از جمله رسانه های الکترونیک، روزنامه ها و رادیوتلوویزیون قرار گرفت.

Resident of Holon since I immigrated to Israel from Iran in 1959. A blind-born woman married to a seeing man. I finished elementary school in "Beit Chinuch Ivrim" in Jerusalem under boarding conditions. I am a graduate of the New High School in Holon (now Ayalon High School).

I hold a Bachelor's degree in Talmud and Education and a Teaching Certificate in Oral Law at the high school level from the Tel Aviv University. Throughout my studies, I worked full time at the Licensing Office in Holon, these were desperately overworked years, but I never gave up.

I taught sighted elementary school students in Israel and Los Angeles. I taught voluntarily in several frameworks. I was a counselor for the "Dialogue in the Dark" (blindness educational experience) at the Holon Children's Museum from its inception for 13 years. Today I lecture voluntarily.

I am active in the "Iran born female writers" group; In 2016 my autobiography "My Life Maze" was published, where I recount the story of my life full of upheavals and tribulations and significant accomplishment. The book received exposure in the media, including electronic media, newspapers, television and radio.



שוקרולה (אלי) אלעזרי ז"ל
 زنده یاد شکراله (الی) العازاری
 The late Shokrola (Eli) Elazari



בשנת 1998 ציווה את גופתו למחקר ומדע ולפני ההחלטה התייעץ עם רעייתו שרה וקיבל את ברכתה לרעיון. נפטר ביום ב' בתמוז תשע"ז, 25 ביולי 2017.

נולד בטרהאן ועלה ארצה בשנת 1963. נשא לאישה את שרה לבית מורדי, ילידת המדאן. אלי ניגן בניי (חליל פרסי עשוי עץ דובדבן) ובכלים נוספים.

היה חבר בלהקת "הברירה הטבעית" בראשית דרכה. באיראן כמו גם בישראל עסק בין השאר בתיאטרון רחוב.



در تهران زاده شد و به سال ۱۹۶۳ به ایسرائل کوچید. با سارا مرادی زاده ی همدان پیمان زناشویی بست. الی در نواختن سازهای گوناگون مانند نی چیره دست بود. در آغاز فعالیتهاى هنرى با گروه "بررا طبعیت" همکاری میکرد. در ایران و ایسرائل در نمایشهای خیابانی، دستی سازنده داشت.

سال ۱۹۹۸، پیرو رایزنی با همسرش، وصیت کرد که، ازبیکرش پس از مرگ به سود پژوهش و دانش بهره برداری کنند. در دومین روز ماه تموز سال عبری ۵۷۷۷ برابر با ۲۵ ژانویه ی ۲۰۱۷ درگذشت.

Born in Tehran and immigrated to Israel in 1963. He married Sarah of the Mordi family, a native of Hamedan. He played Ney (Persian flute made of cherry wood) and other instruments; He was a member of the "Natural Selection" ("Habrera Hativeet") group at the beginning of its path. In Iran, as well as in Israel, he worked in street theater, among others. In 1998 he ordered his body for research and science and before the decision he consulted with his wife Sarah and received her blessing. He died on 25 July, 2017.

ניגן בניי (חליל פרסי עשוי עץ דובדבן) ובכלים נוספים.
 היה חבר בלהקת "הברירה הטבעית" בראשית דרכה.



יוסף בוחירי
 یوسف بخیری
 Yosef Bohiri



והשתלם בלימודי תעודה בפסיכוגריאטריה. בשנת 2004 יצא לגמלאות. משנת 2000 עובד במעון ניצולי השואה בבית החולים באר יעקב וחבר בוועדה הפסיכיאטרית האזורית. הוציא לאור שלושה ספרי שירה פרסית: "תפארת אלוהים" - מסיפורי התנ"ך בשירה פרסית; על מגילת אסתר; "שידא ונגין" - סיפורי אהבה.

נולד בהמדאן בשנת 1939. הגיע ארצה בשנת 1968 ללימודי התמחות בפסיכיאטריה, ובתום הלימודים חזר לאיראן. היה פסיכיאטר בבית החולים של חיל האוויר באיראן וכן עבד בקליניקה פרטית. בשנת 1987 עלה ארצה עם אשתו ושתי בנותיו. בבית החולים באר יעקב היה רופא פסיכוגריאטריה, סגן מנהל בכיר וממלא מקום מנהל המחלקה,

سال ۱۹۳۹ در همدان زاده شده و سال ۱۹۶۸ برای گذراندن دوره ی کارشناسی در رشته ی روانشناسی به ایسرائل آمده - پس از پایان دوره ی کارشناسی به ایران بازگشته و در جایگاه روانپزشک، در بیمارستان نیروی هوایی ی ایران سرگرم کار بوده و نیز کلینیک خصوصی ی خود را برپا کرده است. سال ۱۹۸۷ همراه خانواده، همسر و دو دخترش به ایسرائل کوچیده اند. در بیمارستان بئریعکوو به کار روانپزشکی پرداخته و به مقامهای معاون ارشد مدیر و جانشین رییس بخش رسیده - در رشته بیماریهای روانی سالمندان آموزش دیده و درجه فوق تخصص دریافت کرده است.

Born in Hamedan in 1939. He came to Israel in 1968 to specialize in psychiatry, and at the end of his studies he returned to Iran. He was a psychiatrist at the air force hospital in Iran and I also worked in private practic. In 1987 he immigrated to Israel with his wife and two daughters. At the Beer Ya'akov Hospital he was a psychogeriatric physician, a deputy senior director and a deputy director of the department, and he studied diploma studies in psychogeriatrics. In 2004 he retired.

از سال ۲۰۰۰ در "خانه ی نجات یافتگان شوآ" بیمارستان بئریعکوو، کار میکنند و عضو کمیسیون روانپزشکی منطقه ای است. دکتر بخیری در سال ۲۰۰۴ بازنشسته شده - سه کتاب شعر به زبان پارسی منتشر کرده: کتاب "شکوه ایزدی" - نوشته ای است درباره ی داستانهای کتاب مقدس، کتاب "افسانه استر"، درباره ی مگیلاي استر و کتاب "شیدا و نگین" که در بر گیرنده ی سروده های عاشقانه است.

Since 2000, he has been working at the Holocaust Survivors' Center at Beer Ya'akov Hospital and he is a member of the Regional Psychiatric Committee. He published three books of Persian poetry: "Splendor of Lord" - from the stories of the Bible in Persian poetry; On the Book of Esther; "Shida and Nogin" - love stories.



מוטי בניאן ז"ל زنده یاد موتی بنایان The late Moti Banyan



הנדל"ן של עיתון גלובס, ובו הביא את פסקי הדין החשובים לידיעת הציבור הרחב.

היה חבר פורום המקרקעין והקניין בלשכת עורכי הדין והשפיע על רבות מההצעות לשינויים בתחומי המקרקעין בכנסת. הרצה בדיני קניין במכללה האקדמית קריית אונו ובקורסים להכשרת מתמחים לקראת מבחני לשכת עורכי הדין.



עורך דין ואדריכל, חיבר ספרים בדיני מקרקעין, הרצה בהשתלמויות שופטים ועורכי דין ובאקדמיה בתחום המקרקעין, היה בורר ומגשר ומומחה מטעם בתי משפט. השתתף באופן קבוע בכלי תקשורת, מומחה בתוכניות רדיו של קול ישראל בשידור חי לתשובות לשאלות מאזינים בתחומי מקרקעין, תכנון ובנייה ומיסוי מקרקעין.

בשנת 2004 יצא ספרו "דיני מקרקעין עקרונות והלכות". בשנת 2015 יצא ספרו "דיני מקרקעין, תכנון ובנייה לאור מקורות הדין העברי": הספר הראשון מסוגו סוקר את יסודות דיני המקרקעין ותכנון ובנייה כפי שהשתקפו במקורות הדין העברי מהתורה, הנביאים והכתובים, דרך המשנה והתלמוד ועד לרמב"ם ולשולחן ערוך. הספר מציג את החשיבה בענייני מקרקעין המשתקפת בתנ"ך בתור כלי לריסון פערים חברתיים תוך המעטת כוחו של השליט. לפי אחרית הדבר בספר, מורשת המשפט של עם ישראל היא תעודת הזהות של העם. התייחסות להיבט המשפטי של התנ"ך ומורשת ישראל יכולה להעניק זווית ראייה שונה ומרעננת אל עולם התנ"ך. נפטר בשנת 2017.

נולד באיראן בשנת 1959 ועלה לישראל בעקבות המהפכה בשנת 1979. בשנת 1984 סיים את לימודיו בפקולטה לארכיטקטורה ובנייה ערים בטכניון בחיפה. לאחר שירות צבאי בחיל החינוך בתפקיד מפקד יחידת הסברה החל בלימודי משפטים באוניברסיטת תל אביב, והמשיך לתואר שני במשפט מסחרי באוניברסיטת בראילן.

עורך דין עצמאי משנת 1995, הוביל מספר הלכות חשובות בדיני מקרקעין עד לבית המשפט העליון. הרצאותיו בתחום המקרקעין הפכוהו למרצה מבוקש בהשתלמויות לשופטים, לעורכי דין ולקהל הרחב. בשנת 1996 העביר סדרת שלוש עשרה הרצאות במסגרת האוניברסיטה המשודרת בגלי צה"ל, והן יצאו לאור בספרון המסביר לקהל הרחב בלשון פשוטה את יסודות דיני המקרקעין. משנת 2000 השתתף במדור שבועי קבוע במוסף

הרצאותיו בתחום המקרקעין הפכוהו למרצה מבוקש בהשתלמויות לשופטים,
 לעורכי דין ולקהל הרחב.

وکیل دادگستری و آرشیتکت بود. چندین کتاب در زمینه ی قوانین املاک به نگارش درآورد. در کورسهای قضات دادگستری، وکلا و نهادهای آکادمیک تدریس میکرد. همچنین به داوری و نزدیک ساختن طرفین دعوی میپرداخت و کارشناس دادگاههای اسرائیل بود. در رسانه های همگانی نیز دستی به قلم داشت و در برنامه های زنده ی رادیویی در صدای اسرائیل، به نام کارشناس حقوقی شرکت میجست و پرسشهای شنوندگان را در زمینه ی املاک و ساختمان و مالیاتهای مربوطه پاسخ میگفت.

موتی سال ۱۹۵۹ در ایران زاده شد و به دنبال انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ به اسرائیل کوچید. سال ۱۹۸۴ تحصیلاتش را در دانشکده ی مهندسی و شهرسازی در تخنیون حيفا به پایان رساند. پس از خدمت در یکان فرهنگی ی ارتش در مقام فرمانده واحد روشنگری، به آموزش حقوق در دانشگاه تل آویو پرداخت. درجه ی فوقی لیسانس را در حقوق بازرگانی از دانشگاه برابان دریافت کرد. از سال ۱۹۹۵ به وکالت در بخش خصوصی پرداخت. در مورد چندین قانون مربوط به املاک که بحث درباره ی آنها به دیوان عالی کشیده بود، نوآور بود. سخنرانیهایش در زمینه ی املاک در کورسهای قضات دادگاه و وکلای دادگستری و نیز برای مردم درخشش چشمگیر داشت و در رسانه های همگانی بازتاب مییافت. سال ۱۹۹۶، مجموعه ی سیزده گفتار در چهارچوب دانشگاه رادیویی، از دستگاه سخنپراکنی ی ارتش پخش کرد. این مجموعه گفتار به صورت کتابی به چاپ رسید. در این سلسله گفتارها پدیده ی املاک و قوانین وابسته به زبانی ساده به شنوندگان تفهیم میشود.

از سال ۲۰۰۰ در بخش املاک روزنامه ی اقتصادی ی "گلوبس" مینوشت و گزارشهایی قضایی را از روند دادگاهها به آگاهی ی مردم میرساند. عضو تیم املاک و اموال در کانون وکلا بود و در زمینه ی طرحهای پیشنهادی دگرگونی در قوانین املاک در پارلمان، بسیار تاثیرگذار بود. در کالج "کریت اونو" و نیز در کورسهای آمادگی برای آزمون دفتر وکلا تدریس میکرد. سال ۲۰۰۴ کتاب "قوانین املاک، اصول واحکام" را منتشر ساخت. سال ۲۰۱۵ کتاب "قوانین املاک، برنامه ریزی و ساخت و ساز در پرتو قوانین یهود" را به چاپ رساند. در این کتاب، مبادی قوانین املاک و برنامه ریزی و ساخت و ساز آنگونه که در منابع قوانین عبری، در آغاز تورات، نویسیم و کتوبیم و سپس در میشنا و میدراشیم و تلمود و سرانجام آنچه که در نوشته های هارامبام و شولخان عרוخ آمده را، مورد بررسی قرار داد. این کتاب، اندیشه ای را که از تنخ ریشه گرفته، برای کاستن از اختلافات طبقاتی در جامعه و نیز تحدید قدرت فرمانروایان مطرح میسازد. بر راستای آنچه که در پایان این کار پژوهشی آمده، میراث قانونی ی قوم یهود، شناسنامه ی این قوم است. توجه به دیدگاه قانونی تنخ و میراث یهود میتواند دیدگاهی دیگر و تازه تر از جهان تنخ را به ما نشان دهد. موتی بنایان در سال ۲۰۱۷ درگذشت.

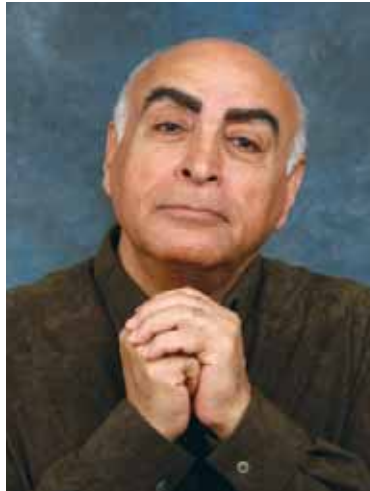
Lawyer and architect, author of books on real estate law. He lectured in the training of judges, lawyers and academics in the field of real estate law, was an arbitrator and mediator and expert on behalf of the courts. Regularly participated in the media and was an expert on Kol Israel Radio live broadcasts for answers to questions of listeners in the areas of real estate, planning and construction and real estate taxation.

He was born in Iran in 1959 and immigrated to Israel following the 1979 revolution. In 1984 he completed his studies in the Faculty of Architecture and Town Planning at the Technion in Haifa. After completing his military service in the Education Corps, he served as the commander of an information unit. He began studying law at Tel Aviv University and continued his Master's Degree in Commercial Law at Bar-Ilan University. An independent lawyer since 1995, he led several important laws in real estate law to the Supreme Court. His lectures in the field of real estate made him a sought after lecturer in courses for judges, lawyers and the general public. In 1996, he delivered a series of thirteen lectures in the framework of the Open University that were broadcast on IDF Radio, and later published in a booklet explaining to the general public the basics of real estate law.

He was a member of the Land and Property Forum in the Israel Bar Association and influenced many of the proposals for changes in the real estate sector in the Knesset. Lectured in property law at the Kiryat Ono Academic College and in courses for training interns in preparation for Bar Association examinations. In 2004 he published his book "Real Estate Law – Principles and Rules". In 2015, his book, "The Real Estate Law, Planning and Building in Light of the Sources of Jewish Law," was published, the first of its kind to examine the fundamentals of land law and planning and construction, as reflected in Jewish law sources from the Torah, the Prophets and the Scriptures. In matters of land reflected in the Bible as a tool to close social gaps and minimize the power of elites. As the book states, the legal heritage of Jewish scripture is the identity card of the people. Reference to the legal aspect of the Bible and the Jewish heritage can provide a different and refreshing perspective to the world of the Bible. He died in 2017.



אברהם בר אורין
 اوراهام براوريان
 Avraham Bar Orian



קליגר ויעקב בר-און. לאט לאט השתלבת, תודה לאל, בעולם האומנות, השתלמתי בקורסים שונים הקשורים לאומנות הבימה ובהם קורס מזורז חד-שנתי בבימוי.

השתתפתי בהצגות ישראליות רבות, בסרטים ובסדרות טלוויזיה אמריקניות וביניהם הקשורים לאיראן ולמזרח התיכון, בתפקיד שחקן וכן יועץ לתרבות, לאומנות,

למסורת ולשפה הפרסית. בנוסף אני מוזמן לחזנות בחגים ובאירועים שונים להנעים לקהל בתפילות, ומכין נערים לבר המצווה.



נולדתי באספהאן בשנת 1946 ומילדות אהבתי את אומנות המשחק. בתנועת החלוץ בטהראן השתתפתי בכמה הצגות הן בפרסית הן בעברית בפני אורחים מישראל, וזכיתי לשבחי הביקורת.

עליתי ארצה בשנת 1964, ולפרנסתי עבדתי בתפקיד טכנאי רדיו. אט אט נכנסתי לעולם האומנות, הנחיתי תוכניות והשתתפתי

בסרטים ובהצגות. יד הגורל הביאה אותי לתיאטרון הלאומי הבימה, שם הייתי חשמלאי מוסמך. לאחר המהפכה באיראן יסדתי בארץ תיאטרון פרסי, שפעל בתנאים לא פשוטים וברוח התנדבות מפאת מחסור בתקציבים. זכיתי להצלחה מרובה ולשבחי העיתונאים נח

מילדות אהבתי את אומנות המשחק. בתנועת החלוץ בטהראן השתתפתי בכמה הצגות הן בפרסית הן בעברית בפני אורחים מישראל, וזכיתי לשבחי הביקורת.

سال ۱۹۴۶ در اصفهان زاده شدم و از هنگام کودکی هنر بازیگری را دوست داشتم. در چهارچوب جنبش "خالوتص" در تهران در چند نمایش به زبانهای پارسی و عبری شرکت کردم و مورد تقدیر قرار گرفتم. سال ۱۹۶۴ به ایسرائل کوچیدم و برای امرار معاش به عنوان تکنسین رادیو به کار پرداختم. آهسته آهسته به دنیای هنر وارد شدم. مجری ی برنامه بودم و در چند فیلم و نمایشنامه بازی کردم. دست سرنوشت مرا به سوی تئاتر ایسرائل "هابیما" کشانید که در آنجا به عنوان تکنسین برق کار میکردم.

پس از انقلاب اسلامی در ایران، یک گروه تئاتر ایرانی را در ایسرائل پایه ریزی کردم که اعضایش همه داوطلبانه کار میکردند. ولی به خاطر کمبود بودجه در شرایط دشواری فعالیت میکردیم. با این حال در کارم بسیار موفق بودم و روزنامه نگاران ایسرائلی همچون نوح کالیگر و یعکوو براون از کار من ستایش کردند.

با سپاس از خدا، آهسته آهسته به جهان هنر راه یافتیم. کورسهای گوناگون در زمینه ی هنر تئاتر، از جمله یک دوره ی فشرده یکساله کارگردانی را گذراندم. در نمایشهای اسرائیلی ی فراوانی شرکت کردم. در چندین فیلم و سریال تلویزیونی ی امریکایی که مربوط به جریانهای مربوط به ایران و خاورمیانه بود، بازی کردم و همچنین در زمینه های فرهنگی، هنری، سنتی و زبان پارسی مورد رایزنی قرار گرفتم.

افزون بر اینها، مرا در روزهای عید و در مراسم گوناگون سنتی برای اجرای خزانوت (خواندن نیایشهای مذهبی به صورت سرود)، دعوت میکنند. همچنین نوجوانان را برای مراسم سنتی بر میتصوا، آماده میکنم.

I was born in Isfahan in 1946 and from childhood I loved the art of acting. In the "Hechalutz" movement in Tehran, I participated in several plays, both in Persian and in Hebrew for visitors from Israel, and I received critical acclaim. I immigrated to Israel in 1964, and worked as a radio technician. Slowly I entered the world of theatre, guided programs and participated in films and plays.

The hand of fate brought me to Habima National Theater, where I was a qualified electrician. After the revolution in Iran, I founded a Persian theater in Israel, which operated under difficult conditions and in a spirit of volunteerism due to lack of funds. The venture was successful and received critical acclaim by the journalists Noah Klieger and Yaakov Bar-On.

Gradually, I became part of the art world, thankfully, I studied in various courses related to the stage arts, including a one-year crash course in directing. I have participated in many Israeli plays, films and American TV series, including those related to Iran and the Middle East, as an actor, as well as an advisor on Persian culture, art, tradition and language. In addition to acting, I serve as a cantor on holidays and at various events and I prepare boys for their Bar Mitzvah.



ציון בר יצחק
 صیون بر ایتسخاک
 Zion Bar Itzhak



התרגשות. ידעתי עד כמה אהב את סגנו וחש בחסרונו. ידעתי גם שאריה ויהודית אשתו היו ערירים ולכן בגין ייחס לכך חשיבות רבה. הוא אחז בידי ואמר שעלינו לשוב למשרדו כדי לבשר זאת ליהודית, אלמנתו של אריה, ולבקש את רשותה. עלינו יחדיו למשרדו ובגין חיג אליה ובישר לה את הבשורה. רק לאחר שבגין סיים את



השיחה הוא שלף מכיסו מטפחת לבנה גדולה ומחה את דמעותיו, שהייתי עד להן."

"בשנת 1960 נחת בשדה התעופה לוד מטוסו של ראש הממשלה דוד בן-גוריון. נבחרתי עם חיילים נוספים לעמוד במשמר הכבוד והסדרנו לפי כללי הטקס מול המטוס. בעודנו עומדים מתוחים התקדרו השמיים וגשם זלעפות ניתך ארצה. כמובן שבהיעדר פקודה לזוז ממקומנו המשכנו לעמוד דום והמתנו. ראש הממשלה בן-גוריון ירד מהמטוס, פנה לרמטכ"ל חיים לסקוב והרעים בקולו: "חיים, מה עושים החיילים?"

"לכבודך, החיילים באו לקבל את פניך" – השיב הרמטכ"ל.

ראש הממשלה אמר לרמטכ"ל שאינו רוצה לראות חיילים נרטבים בגשם, ולא זז ממקומו עד ששחררנו לבסיסים ולבקשתו דאגו לנו לבגדים יבשים ולשתייה חמה."

יליד ברוג'רד, 1939. שליח הסוכנות היהודית באיראן לפני המהפכה האסלאמית ובמהלכה. בישראל שירת במוסד למודיעין ולתפקידים מיוחדים ומילא תפקיד חשוב בהברחת יהודי איראן. בשנת 2005, ביום העצמאות ה-57 למדינת ישראל, זכה להדליק משואה בשל פועלו, המתואר בספר "הקורא בשער – סיפור הברחת יהודי איראן".

שני אירועים מזיכרונותיו:

"אריה בן-אליעזר, סגנו של מנחם בגין, היה איש אצ"ל, ובשנת 1970 נפטר. ליוויתי את אריה בדרכו האחרונה ובתור איש תנועת חירות עמדתי לצידו של בגין בעת שספד לו בהתרגשות רבה. ההספד הותיר בי חותם בל-יימחה, ובשל אהבתי, הערכתי הרבה והוקרתי לאיש, וגם משום שהערכתי את בגין על פועלו שלו, נדרתי בליבי נדר שאם יוולד לי בן אעניק לו את השם אריה. שיתפתי את אשתי בהחלטה, ולאחר כשבוע נולד בננו הראשון וקראנו את שמו אריה. כחודש לאחר מכן, באחד מימי שישי בצוהריים, הגעתי למצודת זאב בתל אביב כדי לבשר למנחם בגין על הולדת בני. קראתי בקול: "מר בגין, אני רוצה לבשר לך בשורה. נולד לי בן ואני רוצה להיות הראשון שינציח את שמו של אריה". בגין כבר עשה דרכו למכוניתו, ונעמד על מקומו אחוז

ביום העצמאות ה-57 למדינת ישראל זכה להדליק משואה בשל פועלו.

Born in Borujerd, 1939. Jewish Agency emissary in Iran before and during the Islamic revolution. In Israel he served in the Mossad intelligence agency and special operations unit, playing an important role in smuggling Iranian Jews. In 2005, on Israel's 57th Independence Day, he was given the second highest civil honor when he was invited to light a torch at the national ceremony for his work, described in the book "The Reader at the Gate – The Story of the Smuggling of Iranian Jews."

Two events from his memoirs:

"Aryeh Ben-Eliezer, Menachem Begin's deputy, was a member of the Irgun, and in 1970 he died. At Aryeh's funeral I stood beside Begin while he eulogized him with great excitement. The eulogy left a deep impression on me and of my great esteem and respect for the man, and because I admired Begin for his work, I vowed that if I had a son I would give him the name Aryeh. I shared my decision with my wife, and a week later our first son was born, whom we indeed named Aryeh. About a month later, on a Friday afternoon, I arrived at Tel Aviv's Metzudat Ze'ev to tell Menachem Begin about my son's birth. I said "Mr. Begin, I want to share with you some news, I have a son and I want to be the first to name him after Aryeh's." Begin had already made his way to his car, but got out and stood up in

excitement. I knew how much he loved his deputy and missed him. I also knew that Aryeh and his wife Yehudit were childless, and therefore Begin attached great importance to this. He took my hand and said we should go back to his office to tell Aryeh's widow Yehudit and ask for her permission. Together we went to his office and Begin dialed her and told her the news. Begin finished the conversation, removed a large white handkerchief from his pocket and wipe away his tears."

"In 1960, a plane carrying Prime Minister David Ben-Gurion landed at Lod airport, and I was chosen with other soldiers to stand in the honor guard as it landed. As we stood in formation the sky darkened and torrential rain began to fall. Of course, in the absence of an order to move, we stood still and waited. Prime Minister Ben-Gurion got off the plane, turned to Chief of Staff Haim Laskov and shouted in his unique voice:

"Haim, what are the soldiers doing?"

"In your honor, the soldiers came to greet you," replied the chief of staff.

The prime minister told the chief of staff that he did not want to see soldiers getting wet in the rain, and did not move until we were released, returned to our base and at his request given dry clothes and hot drinks."

یهودیت، زوجی بی فرزند بودند. بگین به این امر اهمیت بسیاری میداد. او دستم را در دستش گرفت و گفت:

"باید برگردیم به دفتر و این مژده را به آگاهی ی یهودیت، بیوه ی اریه، برسانیم و اجازه ی این کار را از او بگیریم"

با هم به دفتر بگین رفتیم. به یهودیت تلفن زد و این مژده را به وی رساند. پس از آنکه گفتگوی تلفنی را به پایان رساندیم، دستمال بزرگ سپیدی از جیبش درآورد و اشکهایش را پاک کرد.

رویداد دوم:

سال ۱۹۶۰ بود - هواپیمای داوید بن گوریون نخست وزیر به فرودگاه فرود آمد. همراه سربازانی دیگر برگزیده شده بودیم که به عنوان گارد احترام و بر پایه ی مقررات تشریفاتی، روبروی هواپیما بایستیم. در حالی که سیخ ایستاده بودیم، آسمان تیره شد و باران شدیدی به بارش آغازید. بدون حرکت همانگونه در جای خود هنوز خبردار ایستاده و منتظر بودیم. داوید بن گوریون از هواپیما پیاده شد و به سوی رئیس ستاد ارتش، خیم لاسکو، رفت و با خروشی به او گفت:

"خیم، این سربازان اینجا چه میکنند؟"

رئیس ستاد ارتش پاسخ داد:

"این سربازان، به افتخار شما به پیشباز آمده اند."

نخست وزیر به او گفت:

"مایل نیستم ببینم سربازان زیر باران ایستاده و خیس میشوند. از اینجا تکان نخواهم خورد تا آنها آزاد شوند و به پادگانشان برگردند و پوشاک خشک و نوشیدنی ی گرم به آنها داده شود."

سال ۱۹۳۹ در شهر بروجرذ زاده شد. پیش از انقلاب اسلامی در ایران، نماینده ی آژانس یهود بود. در موساد "سازمان اطلاعات اسرائیل" خدمت میکرد و در گریز یهودیان از ایران، نقش مهمی به عهده داشت. سال ۲۰۰۵ در آیین پنجاه و هفتمین سالگرد استقلال اسرائیل، سرفراز گردید به پاس کارهایی که انجام داده، مشعل ویژه ی آن آیین را بیافروزد. در کتابی به نام "هشدار دهنده در دروازه - ماجرای بیرون آوردن یهودیان از ایران" در باره ی تلاشهایش به گونه ای گسترده قلمفرسایی میکند. در زیر دو رویداد چشمگیر از یادمانه هایش، آورده میشود، رویداد نخست:

"اریه بن علیعزر، یکی از اعضای سازمان "اتصل" و معاون منم بگین بود که سال ۱۹۷۰ درگذشت. در تشییع جنازه اش شرکت کردم و به عنوان عضو جنبش "خروت" - هنگامی که بگین در باره ی وی سخن میگفت، کنارش ایستاده بودم. سخنان بگین، اثری ژرف بر من داشت. به خاطر مهر و ارزشی که برای آن شادروان قائل بودم و بگین را هم به خاطر کارهایش میستودم. در دل با خود پیمان بستم چنانچه فرزند پسری نصیم شود، او را "اریه" بنامم. همسر را در این تصمیم سهیم ساختم. پس از یک هفته نخستین فرزند پسرمان زاده شد و او را "اریه" خواندیم. یک ماه پس از این رویداد، در ظهر یکی از روزهای آدینه به ساختمان "متسودت ژئو" در تل آویو رفتم تا زایش فرزندم را به بگین نوید دهم. رو به وی کردم و گفتم: "آقای بگین، میخواهم به شما مژده دهم که دارای فرزند پسری شده ام و میخواهم نخستین کسی باشم که نام "اریه" را زنده میسازد."

بگین در حال حرکت به سوی اتوموبیلش بود. سر جایش ایستاد و احساسات بر وی غلبه کرد. میدانستم چه اندازه معاونش را دوست داشت و کمبودش را حس میکرد. میدانستم که اریه و همسرش



אברהם ברוכים
اوراهام بروخيم
Avraham Bruchim



הספר לרפואה בנושאי השתלות לב וכליות. כתבתי מספר מאמרים שפורסמו בספרות המקצועית. בשנת 1975 מוניתי לתפקיד אחראי לכירורגיה הניסיונית בבית החיות של בית הספר לרפואה, ירושלים. בשנת 1982 עזבתי את בית ספר לרפואה לתפקיד אחראי בריאות הציבור של מטה בנימין, הר אדר וגבעת זאב. בשנת 1970 התגייסתי לשירות בצה"ל, ולאחר תקופה קצרה יצאתי לקורס קציני רפואה וקיבלתי דרגת סגן. במילואים הוצבתי בגדוד רפואה בתפקיד אחראי בריאות הציבור. במלחמת יום כיפור גויסתי למילואים והוצבתי בסיני בגדוד הרפואה, סירתים במוצבים וטיפולתי בעיקר בנושאי תברואה ומים. נולדו לנו שלושה בנים: אילן, ירון וליאור, ששירתו בצבא ביחידות קרביות מובחרות. אילן מנהל מחלקת נשים בבית החולים הלל יפה, מרצה בכיר בטכניון ושותף במחקרים ובפרסומים רבים; ירון מרצה בכיר בפקולטה לרפואה וטרינרית באוניברסיטה העברית בירושלים; ליאור עוסק בעריכת דין וביזמות בתחום הנדל"ן.

נולדתי באספהן בשנת 1938. בגיל 11 עברנו לטהראן. באוניברסיטת טהראן סיימתי שש שנות לימודי רפואה וטרינרית. במהלך לימודי הייתי מעורב בפעילות תנועת החלוץ. בשנת 1964 התחתנתי עם יפה, והתקבלתי להמשך הלימודים באוניברסיטת אייווה בארצות הברית. זמן קצר לאחר החתונה פגשנו את יגאל אלון ז"ל שהיה שר העבודה והגיע לביקור בטהראן. במהלך שהותו יגאל אלון

הגיע לביקור בבית משפחתי, ושם רעייתי ואני שוחחנו אתו. הוא שכנע אותנו לבדוק אפשרות המשך הלימודים בארץ. לאחר השיחה החלטנו שאת ירח הדבש נבלה בישראל, וטסנו לארץ. כאן נפגשתי עם דיקן הפקולטה לרפואה בירושלים והתקבלתי להמשך לימודי בקטריולוגיה בפקולטה. עבדתי במחקר בבקטריולוגיה בפקולטה לרפואה בירושלים ובנחל שורק במחקר בנושא הקרנת מזון וציוד רפואי. בהמשך עסקתי גם במחקר בנושא כירורגיה ניסיונית ורפואה השוואתית והשתתפתי במחקרים רבים שהתקיימו בבית

עבדתי במחקר בבקטריולוגיה בפקולטה לרפואה בירושלים ובנחל שורק במחקר בנושא הקרנת מזון וציוד רפואי. בהמשך עסקתי גם במחקר בנושא כירורגיה ניסיונית ורפואה השוואתית והשתתפתי במחקרים רבים שהתקיימו בבית הספר לרפואה בנושאי השתלות לב וכליות.

سال ۱۹۳۸ در اصفهان زاده شدم. در سن یازده سالگی خانواده ام به تهران نقل مکان کرد. در دانشگاه تهران، شش سال دوره ی پزشکی را گذراندم. در دوران تحصیل، در جنبش خلوتص فعال بودم. سال ۱۹۶۴ با یافا پیمان زناشویی بستم و برای ادامه ی تحصیل در دانشگاه آیوا در ایالات متحده پذیرفته شدم. چندی پس از زناشویی، با زنده یاد ایگال آلون که آن روزها به نام وزیر کار دولت اسرائیل به ایران آمده بود، دیداری داشتم. در گفتگویی با نامبرده در خانه ی خودمان، مرا متقاعد ساخت که امکان پیگیری ی تحصیلم را در اسرائیل بررسی کنم. به دنبال همان گفتگو بود که برای ماه عسل، همراه همسرم برای دیداری از خانه ی نیاکانی، روانه ی اسرائیل شدیم.

با رئیس دانشکده ی پزشکی در دانشگاه عبری ی اورشلیم دیداری داشتم و سرانجام برای دریافت درجه ی تخصصی در رشته ی باکتریولوژی پذیرفته شدم. به پژوهش در دانشکده ی پزشکی و مرکز علمی ی "نحل سورک" در زمینه ی اشعه پراکنی بر خوراکیها و تجهیزات پزشکی پرداختم. پس از آن در زمینه ی جراحی آزمایشی و پزشکی ی تطبیقی، پژوهش کردم. افزون بر آن در همان دانشکده که برنامه های پیوند قلب و کلیه انجام میشد، نیز دستی داشتم. چندین مقاله ی علمی نوشتم که در نشریات حرفه ای به چاپ رسیدند. سال ۱۹۷۵ به عنوان سرپرست تیم جراحی آزمایشی در مرکز حیوانات در دانشکده ی پزشکی ی اورشلیم برگزیده شدم.

سال ۱۹۸۲، رشته ی پزشکی را رها کردم و به عنوان سرپرست تندرستی ی همگانی در مناطق "مته بینامین"، "هرآدار" و "گیوعت زئو" برگزیده شدم. سال ۱۹۷۰، وارد خدمت سربازی شدم و پس از گذراندن دوره ای کوتاه به کورس افسری در بخش پزشکی اعزام شدم و درجه ی ستوانی به من دادند. به عنوان افسر ذخیره در گردان پزشکی در مقام سرپرست امور تندرستی ی همگانی گمارده شدم. در جنگ یوم کیپور در صحرای سینا در گردان پزشکی خدمت میکرادم. بر امور بهداشتی و آب قرارگاه نظارت داشتم. دارای سه فرزند هستیم به نامان ایلان، یارون و لیور، که همگی در یکانهای نخبه ی ارتش اسرائیل خدمت کرده اند. ایلان رئیس بخش زنان در بیمارستان هیلل یافه، مدرس برجسته در تخنویون است و دست اندرکار پژوهشها و مقاله های علمی ی فراوان. یارون، مدرس برجسته در دانشکده ی پزشکی دانشگاه عبری ی اورشلیم است. لیور به کار وکالت دادگستری پرداخته و در زمینه ی املاک تخصص دارد.

I was born in Isfahan in 1938. At the age of 11 we moved to Tehran. At the University of Tehran I completed six years of Veterinary Medicine. During my studies I was involved in "Hechalutz" movement. In 1964, I married Yaffa, and was accepted to continue to study at the University of Iowa in the United States. Shortly after the wedding, we met with Yigal Allon, who was Minister of Labor and came to visit Tehran. During his stay Yigal Allon came to visit my family's home, where my wife and I talked to him. He persuaded us to examine the possibility of continuing studies in Israel. Following the conversation we have decided to spend the honeymoon in Israel, and we flew over. In Israel I met with the Dean of the Faculty of Medicine in Jerusalem and was accepted to continue my studies in Bacteriology in the Faculty. I worked in research of bacteriology in the Faculty of Medicine in Jerusalem and in Nahal Sorek in the study of the screening of food and medical equipment. In 1975, I was appointed to the position of responsible for the experimental surgery at the Animal House of the Medical School in Jerusalem. In 1982 I left the Medical School for the Public Health Officer of Mateh Binyamin, Har Adar and Givat Ze'ev. I enlisted in the IDF, and after a short period of time I went to a medical officer's course and received the rank of lieutenant. In the reserves I was assigned to the Medical Corps as a public health officer. During the Yom Kippur War, I was drafted into reserve duty and was stationed at Sinai in the medical battalion. I toured the posts and dealt mainly with sanitation and water. We had three sons: Ilan, Yaron and Lior, who all served in elite combat units. Ilan, Director of the Women's Department at Hillel Yaffe Hospital, Senior Lecturer at the Technion and a partner in numerous studies and publications; Yaron is a senior lecturer in the Faculty of Veterinary Medicine at the Hebrew University of Jerusalem; Lior is involved in law and real estate entrepreneurship.



יוסף גבאי ז"ל
זنده יאד יוסף גבאי
The late Yosef Gabbay



נולד באספהאן בשנת 1915 ועלה ארצה בשנת 1935. בתחילה עבד בירושלים לפרנסתו בחלוקת קרח, ובעת המנדט הבריטי היה נוטר. עם קום המדינה התגייס למשטרה והועלה לדרגת סגן ניצב. קיבל בירושלים רבים מן הקצינים הפרסים שהגיעו בתקופת השאה לישראל לספורים וללימודים. יוסף נפטר בירושלים ונקבר בה.

סל 1915 דר אصفهان زاده شد و سال 1935 به سرزمین ایسرائل کوچید. در آغاز، شهر اورشلیم را برای زندگی برگزید و به یخ فروشی پرداخت. در دوران قیمومت بریتانیا بر سرزمین ایسرائل، به نگاهبانی پرداخت. پس از استقلال به خدمت دستگاه پلیس درآمد و پس از چندی به درجه ی سرگردی رسید.

در دوران شاه، میزبان گروهی از افسران ایرانی بود که برای برخی دوره های آموزشی یا دیدارهایی به ایسرائل میآمدند. یوسف در شهر اورشلیم درگذشت و در همین شهر به خاک سپرده شد.

Born in Isfahan in 1915 and immigrated to Israel in 1935. At first he worked in Jerusalem making a living in the distribution of ice. Later, during the British Mandate he was a guard. After the establishment of the State of Israel he joined the police and was promoted to the rank of Chief Superintendent. In this capacity, he frequently hosted many of the Persian officers who visited the country during the Shah's reign for tours and studies. Yosef died in Jerusalem, where he was buried.

עם קום המדינה התגייס למשטרה והועלה לדרגת סגן ניצב.



ג'קי גוברין יהודיאן
جکی گوورین יהودایان
Jacky Govrin Yehudain



הפקולטה לרפואה בגליל, מיזם ציוני לאומי לשיפור הרפואה באזור ולרווחת התושבים. הרעיון היכה שורשים רבים וטובים פעלו לממשו, ובהם השר לפיתוח הנגב והגליל באותה עת שמעון פרס, שאימץ את הרעיון והביא להחלטת ממשלה בנושא. הלומדים הרבים בימים אלה בפקולטה לרפואה בצפת הם עדות מרגשת להגשמת החזון.



לפני כעשור פרשתי מעבודתי בבית החולים נהרייה והקמתי את בית הרופאים בחיפה. במקביל הקמתי חברה, G&G Biotechnology, שהחלה במחקר ובפיתוח שתל קל משקל לניתוחי חזה ולשחזור שדיים לאחר כריתה בעקבות מחלת הסרטן. זהו פיתוח ראשון ויחיד בעולם לשתל קל ועם זאת זהה בתכונותיו לשתלים איכותיים אחרים, והוא כבר בשימוש נרחב בעולם.

משמש חבר בצוות הבוחן רופאים לקבלת תואר מומחה בכירורגיה פלסטית. פרסמתי מאמרים רבים ומשתתף קבוע בכינוסים בין-לאומיים. נשוי ואב לשישה.

נולדתי בטהראן. בגיל 11, מעט לאחר מות אבי, עליתי לבדי לארץ בעליית הנוער. את לימודי בית הספר היסודי והתיכון השלמתי ב"חוות הנוער הציוני" - שבע שנים חשובות שעיצבו את אופיי ואישיותי בארץ. את שירותי הצבאי סיימתי בתפקיד מפקד פלוגה. אני בוגר הפקולטה לרפואה בטכניון והתמחיתי כמנתח פלסטי בבית החולים

רמב"ם תוך טיפול במאות פצועי מלחמת שלום הגליל. לאחר השלמת ההתמחות ברמב"ם נקראתי להקים מחלקה לכירורגיה פלסטית בבית החולים נהרייה. העתקתי את מקום מגוריי לנהרייה והקמתי מחלקה שטיפלה במאות חולים ופצועים מרחבי הגליל ומגבול הלבנון. למרות התנאים הקשים והצוות המצומצם המחלקה עסקה במגוון ניתוחים בטכניקות כירורגיות מתקדמות, בטיפול במומים מולדים, חבלות, כוויות, גידולים ובשחזור איברים. במקביל עסקתי במחקר, שהתבצע בעת ובעונה אחת ב-12 מרכזים רפואיים מובילים בעולם. תוצאות המחקר הביאו לפיתוח התכשיר הרפואי POLYHEAL לטיפול בכיבים כרוניים עיקשים ברגליהם של חולי סוכרת לקראת כריתה. בבית החולים נהרייה יזמתי הקמת

את שירותי הצבאי סיימתי בתפקיד מפקד פלוגה. אני בוגר הפקולטה לרפואה בטכניון והתמחיתי כמנתח פלסטי בבית החולים רמב"ם תוך טיפול במאות פצועי מלחמת שלום הגליל.

I was born in Tehran. At the age of 11, shortly after my father's death, I immigrated to Eretz Israel alone in the Youth Aliyah. I completed my elementary and high school studies at the Zionist Youth Farm – seven important years that shaped my character and personality in Israel. I completed my military service as a company commander. I graduated from the Faculty of Medicine at the Technion and was a plastic surgery resident at Rambam Hospital, where I treated hundreds of those wounded in the Peace for the Galilee war. After completing my residency at Rambam I was called to establish a plastic surgery department at Nahariya Hospital. I moved to Nahariya and set up a department that treated hundreds of sick and wounded from all over the Galilee and from the Lebanese border. Despite the difficult conditions and the limited staff, the department dealt with a variety of surgeries in advanced surgical techniques, treating congenital malformations, bruising, burns, tumors and organ reconstruction. At the same time, I was involved in research carried out simultaneously at 12 leading medical centers around the world. The results of the study led to the development of POLYHEAL, for the treatment of persistent chronic ulcers in the legs of diabetics prior to excision. At Nahariya Hospital I initiated the establishment of the Faculty

of Medicine in the Galilee, a national Zionist project intended to improve the medical field and the welfare of the residents. The idea struck a chord, and many good people worked to make it a reality, including the Minister for the Development of the Negev and the Galilee at the time, Shimon Peres, who supported the idea and led to official governmental recognition. The many students who are currently studying at the Faculty of Medicine in Safed are an exciting testimony to the fulfillment of the vision.

About a decade ago, I left my job at Nahariya Hospital and established the Doctors House in Haifa. At the same time, I founded a company, G & G Biotechnology, which began research and development of a lightweight implant for breast surgery and breast reconstruction after cancer resection. This is the first and only development in the world for easy implantation, yet it is identical to other high quality implants and is already widely used in the world.

I serve as a member of the medical examiner team for a specialist degree in plastic surgery. I have published many articles and regularly participate in international conferences. I am married and the father of six children.

در تهران زاده شدم. در سن یازده سالگی کمی پس از درگذشت پدرم به تنهایی و در چهارچوب "علیت هنوعر" به ایسرائل کوچیدم. دوره دبستان و دبیرستان را در "خاوت هنوعر هتصیونی" (مزرعه ی نوجوانان صیونی) گذراندم - هفت سالی که خلق و خو و شخصیتم در ایسرائل را شکل بخشید.

دوره ی سربازی را در مقام فرمانده گروهان به پایان رساندم. رشته پزشکی را در تخنیون گذراندم و دوره ی کارشناسی در رشته ی جراحی پلاستیک را در بیمارستان رامبام انجام دادم.

در این بیمارستان صدها سربازی را که طی جنگ نخست لبنان، زخمی شده بودند، جراحی کردم. پس از پایان دوره در بیمارستان رامبام، مدیریت بیمارستان نهریا به من روی آورد تا بخش جراحی ی پلاستیک را در آن بیمارستان راه اندازم. پیشنهاد را پذیرفتم. به نهریا رفتم و شهروند آنجا شدم. به درمان زخمیهای جنگی و تصادفات و درگیریها در منطقه ی گالیل و در مرز لبنان پرداختم.

با وجود شرایط دشوار و نیز تیم کوچک پزشکی، به جراحیهای گوناگون با تکنولوژی ی پیشرفته دست زدیم - مانند درمان ناکاراییهای مادرزادی، سوختگیها، آسیبهای ناگهانی، غده ها و بازسازی ی اعضا و جوارح. همزمان به برنامه های پژوهشی در دوازده مرکز درمانی - پزشکی ی پیشرفته در دنیا پرداختم. بازده کار این دوران تولید دارویی بود به نام "پولی هیل" بود که برای درمان زخمهای مزمن نزد بیماران دیابتی به کار میرود که در آستانه قطع پا هستند.

در بیمارستان نهریا اندیشه ی برپا ساختن یک دانشکده ی پزشکی در منطقه ی گالیل را با دست اندرکاران مطرح کردم. پروژه ای صیونیستی و ملی برای بهبود موقعیت پزشکی در آن منطقه، پیشرفت دانش و برای آسودگی ی بیشتر مردم آنجا بود. پروژه مورد استقبال قرار گرفت و بسیاری به منظور پیاده کردن آن به تلاش دست یازیدند. چنانچه وزیر توسعه ی مناطق گالیل و نگو در آن زمان، زنده یاد شیمعون پرس، که پیشنهاد را در دولت مطرح کرد و آنرا به تصویب دولت رساند.

بسیاری از دانشجویان که این روزها در دانشکده ی پزشکی ی شهر قدیمی ی صفات سرگرم آموزشند، از گواهان هیجان انگیز آن آینده نگری ای اند که به واقعیت پیوست. از حدود یک دهه پیش، از کار در بیمارستان نهریا، کناره گرفته ام و خانه ی پزشکان را در شهر حیفا پایه گذاری کرده ام. همزمان کمپانی ی "جی اند جی بیوتکنولوژی" را بر پا ساختم که روی پژوهشی در زمینه ی پیوندهای مصنوعی ساده کار میکند. این پیوندها در جراحیهای سینه و بازسازی ی پستان، پس از برداشتن آن به دنبال بیماری ی سرطان، کاربرد دارد. اینگونه پیوندها در نوع خود در دنیا بیمانند است. با پیشرفته ترین پیوندهای مصنوعی از این نوع رقابت میکند و بطور گسترده ای در سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفته است.

از چندی پیش به عضویت گروه آزمون پزشکان برای دریافت درجه کارشناسی در جراحی ی پلاستیک پیوسته ام. مقاله های علمی فراوانی منتشر کرده و در کنگره های بین المللی شرکت میجویم. دارای همسر و شش فرزندم.



דניאל דנה
دانی ال دانا
Daniel Dana



מדיני באוסטרליה. בשנים 1990-1994 למד תיאולוגיה ומדעי המדינה באוסטרליה וקיבל תעודת בוגר. בגיל מבוגר נודע לו מבת אחותו שהוא בן למשפחת בביוף היהודית, שהגיעה לאיראן מרוסיה בשנת 1920 ונאלצה להתאסלם.

בשנת 1994 הגיע לישראל לחודשיים למטרת מחקר בהזמנת האוניברסיטה העברית בירושלים, ולפי רצון הבורא נשאר לחיות בישראל - אחת מהסיבות להישארותו בארץ קשורה לתרגום ספרו של סלמן רושדי "פסוקי השטן" לפרסית על ידי דניאל באוסטרליה ובעיות שהתעוררו מסביב לתרגום.

בשנת 1992 הקים את תנועת "ידידות ואחוה" וכיום היא פועלת גם באירופה ובארצות הברית. מאמריו ושיריו הרבים התפרסמו בעיתוני העולם בשפות פרסית, צרפתית ואנגלית. חבר בארגונים שונים: הלשכה העולמית של עורכי דין, הארגון המשפטי לחקר האנרגיה והנפט ולשכת עורכי הדין באיראן ובישראל.

נולד בטהראן בשנת 1945 במשפחה מוסלמית; שמו המקורי ג'משיד חסני. לאחר בחינות הבגרות התגייס לצבא איראן, נבחר לחייל מצטיין ועבר קורס קצינים. שירת במשטרה במשך שבע שנים.

ספורטאי מצטיין עטור מדליות, ובשנת 1973 השתתף באולימפיאדה של הסטודנטים במוסקבה. לאחר מפלת השאה הקים בפריס תנועה פטריוטית בשם "ג'וואן" ("צעיר"), שבין שאר פעולותיה הצליחה בשנת 1981 לחטוף את המשחתת האיראנית "תברזין" בחופי ספרד.

למד משפטים ומדעי הרוח באוניברסיטת טהראן, לאחר ההתמחות המשיך את לימודיו בפקולטה למשפטים של אוניברסיטת פריס, שבשנת 1984 העניקה לו תעודת דוקטור למשפטים. למד איטלקית וגרמנית במכללות במילאנו ובפרנקפורט. היה עורך דין באיראן ובעקבות סכסוך עם המשטר האסלאמי קיבל מקלט

הקים את תנועת "ידידות ואחוה" וכיום היא פועלת גם באירופה ובארצות הברית. מאמריו ושיריו הרבים התפרסמו בעיתוני העולם בשפות פרסית, צרפתית ואנגלית.

ایسرائل شد. در پایان دوره نتوانست به پناهگاه خویش بازگردد. چراکه کنسول استرالیا در تل آویو، پناهندگی اش را لغو کرده بود. گنااهش، درگیری با دستگاه امنیتی ی استرالیا بر سر برگردان آیه های شیطانی ی سلمان رشدی به زبان پارسی بود.

در پی بیماری ی ناگهانی ی خونی در سال ۲۰۰۰، آزمایشهای پزشکی در بیمارستان هداسا نشان دادند ریشه ی خون یهودی دارد. در دیداری از امریکا از زبان دایی زاده اش شنید که از تبار یهودیان مشهوند. در پوگروم ۱۸۳۹ به دوشنبه در ترکستان گریخته و پس از هشت دهه به سال ۱۹۲۷ با نام خانوادگی ی "آبایف" از باکو به خانه بازگشته اند که در مرز، ناچار به پذیرش نام و نشانی تازه شده اند (داننده).

دکتر دانا عضو کانون بین المللی وکلا و سازمان پژوهشهای انرژی است. دوره ی کانون وکلای اسرائیل و آزمونهای آنرا پشت سر نهاده و همزمان جنبش جهانی ی مهر و دوستی را پایه ریزی کرده که گروه بزرگی از هممیهنان را در کشورهای باختر، زیر پوشش دارد. پژوهشهای دکتر دانا به زبانهای پارسی، انگلیسی و فرانسه در زمینه حقوق اساسی، پیشینه ی تاریخی-فرهنگی ی ایران و اسرائیل، حقوق بین الملل خصوصی و علوم سیاسی شایان یادآوریست و در میدان دینهای تطبیقی آثاری دارد. نوشته ها و سروده های وی در رسانه های دور و نزدیک جهان واکنشی چشمگیر داشته - در اسرائیل میان ایرانی تباران این کشور، نامیست آشنا.

Born in Tehran in 1945 to a Muslim family; his original name was Jamsheed Hasani. After the matriculation exams, he enlisted in the Iranian army, was named as an outstanding soldier and graduated from officers' training course. He served in the police for seven years. An outstanding sportsman with medals, in 1973 he participated in the student Olympics in Moscow.

After the Shah's defeat, he established a patriotic movement in Paris called "Javan" ("young"), along with other activities succeeded in capturing the Iranian destroyer "Tabarzin" on the coast of Spain. He studied law and humanities at Tehran University. After completing his internship, he continued studies at the Faculty of Law of the University of Paris, where in 1984 he earned a Doctorate in law.

He studied Italian and German at colleges in Milan and Frankfurt. He worked as a lawyer in Iran and, following a conflict with the Islamic regime, received asylum in Australia.

سال ۱۹۴۵ در تهران در یک خانواده ی مسلمان زاده شد. نام پیشین وی "جمشید حسنی" بود. پس از پایان دوره ی دبیرستان در اهواز، به خدمت ارتش درآمد و در سپاه دانش، سرباز نمونه شناخته شد. دوره ای در دانشکده ی افسری دید و هشت سال به خدمت در دستگاه پلیس ایران درآمد. در ورزش ژیمناستیک چندین دوره قهرمان آموزشگاهها و دانشگاههای ایران شد. دانشجویان ورزشکار را در بازیهای المپیک دانشجویی در مسکو (۱۹۷۳) نمایندگی کرد. دانشکده حقوق دانشگاه تهران را پشت سر نهاد و دوره ی وکالت را در کانون وکلای دادگستری به پایان رسانید. سال ۱۹۷۶ برای آموزش عالی در حقوق به پاریس رفت. سال ۱۹۸۰ درجه ی فوق لیسانس و در سپتامبر ۱۹۸۴ درجه ی دکترای دولتی در حقوق اساسی را از دانشگاه پاریس دریافت کرد. زبانهای ایتالیایی را در میلان و آلمانی را در فرانکفورت فرا گرفت.

با آغاز انقلاب اسلامی در ایران، گروه شبه نظامی ی جوان را علیه رژیم ولایت فقیه در پاریس سازمان داد. فرماندهی کوماندوها را در عملیات تصرف ناوچه ی موشک انداز "تبرزین" در اوت ۱۹۸۱ به عهده داشت. در مارس ۱۹۸۶ به ایران برگشت و بالای سه سال به کار وکالت و تدریس پرداخت. در ژانویه ۱۹۹۰ از دولت استرالیا درخواست پناهندگی کرد که پس از سه سال پذیرفته شد. در دانشگاههای ملبورن، سیدنی و هوبارت به پیگیری ی آموزشهای حقوق، علوم سیاسی و تئولوژی ی تطبیقی پرداخت. با بورسی برای پژوهشی کوتاه در دانشگاه عبری ی اورشلیم، در نوامبر ۱۹۹۴ وارد

In the years 1994-1994 he studied theology and political science in Australia and received another graduate degree. In his later years, he learned from his sister's daughter that he was a member of the Jewish family of Bayview, who had come to Iran from Russia in 1920 and had been converted to Islam.

In 1994 he came to Israel for two months for a study commissioned by the Hebrew University of Jerusalem, and according to the will of the Creator remained in Israel - one of the reasons for his stay in Israel was related to the translation of Salman Rushdie's book "The Satanic Verses" In 1992, he founded the Yedidut Ve'Akhvah movement and today it operates in Europe and the United States.

His numerous articles and poems have been published in Persian, French and English. He is a member of the World Bar Association, the Legal Organization for Energy and Oil Research and the Israel Bar Association.



חורשיד זכאים ז"ל
זنده یاد خورشید زکائیم
The late Horshid Zaka'im



נולדה באספהאן למשפחת רבני. הייתה המורה היהודייה הראשונה באספהאן, ובין המורות היהודיות הראשונות באיראן. העמידה תלמידים רבים, חלקם הפכו למפורסמים באיראן ומחוצה לה. עלתה לישראל בשנת 1987. בעלה נפטר בגיל צעיר והיא גידלה את ילדיה בכוחות עצמה.

در اصفهان در خانواده ربانی زاده شد. وی نخستین بانوی یهودی ی آموزگار در اصفهان بود و یکی از نخستین آموزگاران زن یهودی در سراسر ایران. دانش آموزان فراوانی را آموزش داد و پرورد که برخی از آنان در سالیان دراز پس از وی در ایران و بیرون از ایران به نام و نشانی دست یافته اند. سال ۱۹۸۷ به ایسرائل کوچید. همسرش شوربختانه در جوانی درگذشت و زنده یاد خورشید، فرزندان را به تنهایی پرورد.

Born in Isfahan to the Rabbani family. She was the first Jewish teacher in Isfahan, and among the first Jewish teachers in Iran. She taught many students, some of whom have become famous in Iran and abroad. She immigrated to Israel in 1987. Her husband died at an early age and she raised her children on her own.

הייתה המורה היהודייה הראשונה באספהאן, ובין המורות היהודיות הראשונות באיראן.



מרדכי זר ז"ל
זنده یاد مردخای زر
The late Mordechai Zar



נולד במشهد בשנת 1914 ועלה לארץ ישראל בשנת 1935. החל לעבוד בבניין ובסלילת כבישים והיה נוטר. ניהל את המחלקה לעדות המזרח בהסתדרות העובדים ואת המחלקה לתרבות במועצת פועלי ירושלים. בשנים 1960-1965 היה חבר מועצת עיריית ירושלים. נבחר לכנסת הרביעית והיה חבר בוועדת הכנסת. בכנסת השישית היה חבר בוועדות הכלכלה, הפנים ואיכות הסביבה והעבודה והרווחה. בכנסת השביעית שימש סגן יו"ר הכנסת. נפטר בשנת 1982 ונטמן בירושלים.

سال ۱۹۱۴ در شهر مشهد زاده شد. سال ۱۹۳۵ به سرزمین ایسرائل کوچید. در آغاز به کار ساختمان و نگهبانی پرداخت. سرپرست بخش جوامع شرقی در هیستدروت (سندیکای کارگران) شد. مدتی نیز سرپرست بخش فرهنگی شورای کارگران اورشلیم بود.

در دوره ی چهارم پارلمان ایسرائل به نمایندگی برگزیده شد و عضو کمیسیون پارلمان بود. در دوره ی ششم پارلمان، عضو کمیسیونهای اقتصاد، کشور، محیط زیست، کارو بهزیستی بود. در دوره ی هفتم، معاون رئیس پارلمان بود. سال ۱۹۸۲ درگذشت و پیکرش در اورشلیم به خاک سپرده شد.

Born in Mashhad in 1914 and immigrated to Eretz Israel in 1935. He began working in building and paving roads and was a guard. He directed the Department of Oriental Communities for the Histadrut and the Culture Department in the Jerusalem Workers' Council. From 1960 to 1965 he was a member of the Jerusalem City Council. He was elected to the Fourth Knesset and was a member of several House Committees. In the Sixth Knesset he was a member of the Economics, Interior and Environment, Labor and Welfare Committees. In the Seventh Knesset he served as Deputy Speaker of the Knesset. He died in 1982 and was buried in Jerusalem.



סולימאן חיים ז"ל
زنده یاد سلیمان حیم
The late Soleiman Haim



יליד טהראן, 1887. סופר, מחזאי ומילונאי: הוציא לאור מילוני פרסית-אנגלית, פרסית-צרפתית, פרסית-עברית ולהיפך; המילונים נודעים בשם "מילון חיים" והוא עצמו כונה "אדון המילים" ו"אבי המילונאות הדו־לשונית של איראן". עבד במשרת מתרגם ולאחר מכן מנהל אגף הרכש בחברת הנפט האנגלו־איראנית. חיבר מחזות בפרסית על אודות סיפורי התנ"ך. בשעות הפנאי היה מוזיקאי, זמר חובב ונגן טאר פרסי מבוקש בשמחות ובאירועים, והופיע שלא על מנת לקבל פרס. לרגל הוצאת מילון עברית-פרסית התגורר בירושלים והיה בקשר הדוק עם המילונאי אברהם אבן־שושן. סולימאן חיים נפטר בטהראן בשנת 1970 ונקבר בה. היה נשוי ואב לשישה.

סופר, מחזאי ומילונאי: הוציא לאור מילוני פרסית-אנגלית,
פרסית-צרפתית, פרסית-עברית ולהיפך.

سلیمان حییم، سال ۱۸۸۷ در تهران زاده شد. نویسنده، نمایشنامه نویس و گردآورنده ی فرهنگهای لغات است. فرهنگهای پارسی به انگلیسی، پارسی به فرانسه و پارسی به عبری و بالعکس را منتشر کرده است.

وی را "آقای لغات" و نیز "پدر فرهنگهای دوزبانه" خوانده اند. در مقام مترجم و پس از آن مدیر بخش خرید در شرکت نفت ایران و انگلیس، کار کرده - داستانهای تورات را به شیوه ی نمایشنامه به پارسی برگردانده - در ساعات فراغت به موسیقی روی میآورد، میخواند و تار مینواخت. در مراسم شادی ی مردم، هنرنمایی میکرد، بی آنکه چیزی دریافت کند. برای فراهم ساختن فرهنگ عبری به پارسی، مدتها در اورشلیم زندگی کرد و با فرهنگنویس نامدار ایسرائلی اوراهام اون شوشن روابط تنگاتنگی داشت. سلیمان حییم دارای همسر و شش فرزند بود و در سال ۱۹۷۰ درگذشت.

Born in Tehran in 1887. Writer, playwright and lexicographer: He published dictionaries of Persian-English, Persian-French, Persian-Hebrew and vice-versa; the dictionaries were known as "Haim's Dictionary" and he himself was called "Master of Words" and "Father of Iran's bilingual lexicography". Worked as a translator and later on as director of procurement at the Anglo-Iranian oil company. He wrote plays in Persian on Biblical stories. In his spare time, he was a musician, an amateur singer and a Persian Tar player, sought after in celebrations and events, and appeared not for personal gain. On the occasion of the publication of a Hebrew-Persian dictionary he lived in Jerusalem and was in close contact with the lexicographer Avraham Even-Shoshan.

Suleiman Haim died in Tehran in 1970 and was buried there. He was married and father of six.



שמואל יחזקאל חיים (מוסיו חיים) ז"ל
 زنده یاد شموئل یحزقل حیم (موسیو حیم)
 The late Shmuel Yehezkel Hayyim ("Monsieur Hayyim")



להרוג אותו על המעשה, אך חבר מוסלמי הזהיר אותו מבעוד מועד והוא הצליח להימלט מן האזור.



בתחילה העריך את הבריטים, אך בהמשך התרחק מהם מסיבות שונות ופעל בכל כוחו למען יהודי איראן. לעיתים התכתב עם הנהלת הסוכנות היהודית בישראל ובבריטניה. בבחירות 1924 בקרב יהודי איראן גבר על יריבו ד"ר איוב לוקמאן נהוראי ונבחר לנציג היהודים במג'לס (בית הנבחרים האיראני), שם שירת את היהודים במשך שנתיים וייצג אותם בכבוד. אט אט החלה לחלחל השפעת יריביו היהודים ומתחרים אחרים. כלפי המלך מוחמד רזא שאה - מייסד השושלת הפהלווית ואבי המלך שהדיח ח'ומייני - טען שאינו שומר דיו על זכויות היהודים: המלך, בהשפעת חתנו, ראה בשמואל חיים מתחרה והכניסו לכלא באשמת בגידה שמעולם לא הוכחה. היה כלוא במשך שש שנים הרחק מעין הציבור ובלי משפט. בשנת 1931 הוצא להורג, וגופתו נקובת הכדורים נעטפה ונמסרה למשפחתו. הלך מעמנו יהודי חם, ידען ותומך, שאהב את עמו ואת ארץ הולדתו. הפסד לכולנו, וכל זאת בשל "שנאת חינם".

נולד בקרמנשאה בשנת 1888 להורים יוצאי אספהאן. דמותו של "מוסיו חיים" ריתקה אותי* מגיל צעיר וסיקרן אותי לדעת עליו יותר - אך לצערי לא עלה בידי. מאוחר יותר

מצאתי בזיכרונות אבי המנוח ציון בן אברהם עזרי, שהכיר אותו והיה מיודד עמו, פרטים שאחרים לא ידעו עליו.

משחר נעוריו פעל שמואל חיים למען היהודים. היה משכיל שסיים בהצטיינות את בית הספר "כי"ח" ושלט בשפות פרסית, צרפתית ואנגלית וידע מעט עברית. עיתונאי בחסד עליון בשנים ההן; הוציא לאור בטהראן את "החיים", עיתון שהופץ בשאר ערי השדה וקראו בו לא רק יהודים אלא גם מוסלמים רבים.

הודות להשכלתו הנרחבת התקדם והתמנה למשרות שבזמנים ההם כמעט ולא שירתו בהן בני מיעוטים ובפרט יהודים: סגן הנציג הפוליטי של הכוחות הבריטיים, ובהמשך מנהל המכס בחבל כורדיסטאן. בתקופה זו, עת מלחמת העולם הראשונה, שרר רעב כבד באיראן; הוא גילה שבמחסני הממשלה מאוחסנות כמויות גדולות של חיטה, והחליט לחלק אותה לרעבים. השלטונות ביקשו

* דברי המחבר, בןחור עזרי.

سال ۱۸۸۸ در کرمانشاه از پدر و مادری اصفهانی زاده شد.

در دوران نوجوانی، درباره ی شخصیت موسیو حیم بسیار میانیدشدم و کنجکاو بودم تا او را بیشتر بشناسم. ولی شوربختانه موفق نمیشدم. بعدها در خاطراتی که زنده یاد پدرم صیون بن اوراهام عزری از خود بر جای نهاد، خواندم که او را میشناخت و پیوندی گرم باهم داشتند. خصوصیتی از او یاد کرده بود که دیگران نمیدانستند.*

شموئل حیم از نوجوانی مردی یاری رسان بود و به سود یهودیان کار میکرد. دانش آموخته ای بود که دوره ی آلیانس را با نمره های عالی به پایان رسانده بود. بر زبانهای فرانسه و انگلیسی چیره بود و کمی هم زبان عبری را میشناخت. روزنامه نگاری بود زبردست که روزنامه ی "هحییم" را چاپ میکرد. این رسانه در برخی شهرها خوانندگانی داشت و افزون بر یهودیان، بودند مسلمانانی که آنرا میخواندند.

در سایه ی آموزشی که دیده بود به جایگاههایی دست یافت که آنروزها برای غیرمسلمانان، کاری آسان نبود. برای نمونه میتوان از دستیاری ی وی در نمایندگی ی انگلیسها در ایران یا ریاست گمرک استان کردستان یاد کرد.

در دوران نخستین جنگ جهانی و قحطی ی سنگینی که بر سراسر ایران چیره گشت، وی توانست دروازه ی سیلوهای دولتی را به روی مردم گرسنه بگشاید. دولتیها دنبالش کردند، ولی دوستی آگاه به یاری اش آمد و از دام رهاییش.

در آغاز، با انگلیسها نزدیک بود، ولی هرچه بیشتر رفت، از آنان بیشتر دوری جست. به مناسبتهای گوناگون با آژانس یهود در سرزمین اسرائیل و بریتانیا، نامه نگاریهایی داشت.

در انتخابات مجلس شورای ملی در سال ۱۹۲۴ (دوره چهارم)، بر رقیبش (دکتر ایوب لقمان نهورایی) پیروز شد. در دو سال و نیم نخست تا توانست به سود توده های یهودی گامهایی سازنده برداشت. ولی شوربختانه رقبای، کار خود را کردند. میگفتند، ادعا کرده که رضا شاه به اندازه ی کافی برای احقاق حقوق یهودیان تلاش نمیکند. شاه را به او بدبین ساختند. شاه حیم را دشمن خود انگاشت که میخواست دست در دست یک افسر ارتش کودتا کند و رژیم را براندازند. دستگیرش کردند و به گناه خیانت که هیچگاه به اثبات نرسید، شش سال بدون محاکمه در زندان نگهش داشتند و سرانجام در سال ۱۹۳۱، تیرباران شد. پیکر سوراخ سوراخ شده اش را که در پارچه ی پیچیده شده بود به خانواده اش سپردند.

جامعه ی ما یک رهبر مهربان، دانا و یار و یآوری را از دست داد که قوم و سرزمینش را دوست میداشت. از دست دادن زنده یاد موسیو حیم، زیان بزرگی برای جامعه ما بود که تنها از "نفرت بی پایه" سرچشمه میگرفت.

*سخنان نویسنده - بن هور عزری.

Born in Kermanshah in 1888 to parents from Isfahan. The character of "Monsieur Chaim" fascinated me* from an early age and intrigued me to know more about him - but unfortunately I could not. Later, I found in the memories of my late father Zion Ben Avraham Ezri, who knew him and was friendly with him, details that others did not know about him.

From the dawn of his youth, Shmuel Hayyim acted for the Jews. He was an educated scholar who graduated with honors from the "Kiach" school and was fluent in Persian, French and English languages and knew a little Hebrew. A journalist of supreme grace in those years; Published "The Life" in Tehran, a newspaper distributed in other provincial cities and read not only by Jews but also by many Muslims.

Thanks to his extensive education he progressed and was appointed to positions during which hardly any minority members, particularly Jews, served as deputy political representative of the British forces, and later as customs director in the Kurdistan region. During this period in the First World War, there was heavy hunger in Iran; He discovered that large quantities of wheat were stored in the government warehouses and decided to distribute it to the hungry. The authorities wanted to kill him for the act, but a Muslim friend warned him in advance and he managed to escape from the area.

At first he appreciated the British, but later moved away from them for various reasons and worked with all his might for the Jews of Iran. Sometimes he corresponded with the Jewish Agency Executive in Israel and Britain. In the 1924 elections among the Jews of Iran, he beat his opponent Dr. Ayoub Lukman Nehorai and was elected to the representative of the Jews in the Majlis (Iranian parliament), where he served the Jews for two years and represented them respectfully.

Slowly, the influence of his Jewish rivals and other competitors began to seep. King Muhammad Reza Shah, the founder of the Pahlavi dynasty and the father of the king, who dismissed Khomeini, claimed that he did not guard the rights of the Jews. The king, under the influence of his son-in-law, saw Shmuel as a competitor and put him in prison for treason that had never been proven. He was imprisoned for six years away from the public eye and without trial. In 1931 he was executed, and his bullet-riddled body was wrapped up and handed over to his family. We lost a warm Jew, scholar and supporter; a loss for all of us, all because of "baseless hatred".

* Words by the author, Ben-Hur Ezri.



שושנה חכם זדה ז"ל

زنده یاد شوشنا حاخام زاده

The late Shoshana Chacham Zada



וכימיה. כדי להגן עליה, הוריה ניסו למנוע ממנה לימודים אקדמיים כי חששו שאלה יהיו מעבר לכוחותיה הפיזיים. בתור אקט מחאה, שושנה חפרה בור ונשכבה בתוכו. כשהשכנים המודאגים הובילו את הוריה המבוהלים לשטח, הצהירה שלא תוכל להשלים עם החלטתם, ואם רצונם לקבור אותה חיים, שיעשו זאת כעת! - בליט ברירה

הוריה נכנעו לרצונה. כך הייתה נחושה כעבור שנים, בניסיונה להיות רופאת עור מן המניין בבית החולים הדסה. מנהל המחלקה ניסה להניא אותה מרצונה, והסביר שהעבודה בבית החולים תובענית ושהרופאים נדרשים לתנועה מתמדת. היא כדרכה לא נכנעה, והציעה לו בתגובה תחרות ריצה עם כל רופאי המחלקה בעוד היא בכיסא הגלגלים החשמלי שלה, ואכן ניצחה ועבדה שם כ־18 שנים!

הייתה מסורה לעבודתה, ניחנה בכושר אבחנה פנומנאלי, אהבה לרפא את חוליה ומעולם לא ויתרה על כך. בשנה האחרונה לחייה, חולה ומאושפזת בעצמה בהדסה, הייתה עוטה את חלוק הרופאה, עולה לקומה השמינית למרפאת עור, מקבלת חולים, ושבה באפיסת כוחות למיטת חוליה. תמיד הוקירה תודה לאלה שליוו אותה בדרכה יוצאת הדופן; בענותה ייחסה הצלחותיה לחבריה ולארגון הנשים היהודיות באיראן. התכוונה להעלות סיפור חייה על הכתב, אך למרבה הצער בטרם הספיקה נפטרה ממחלה בשנת 1988, בת 50 בלבד במותה.

נולדה בבאנדר פהלווי בשנת 1938, סיימה את לימודי הרפואה בהצטיינות באוניברסיטת טהראן בשנת 1968 וכעבור שנה עלתה לישראל. עבדה בבית החולים הדסה עין כרם בירושלים בתפקיד רופאת עור ומין ומומחית למחלות עור תורשתיות. עסקה בהוראת סטודנטים לרפואה ושימשה ממלאת מקום מנהל המחלקה. יעצה בנושא

מחלות עור למוסד לביטוח לאומי ול"דברה" - אגודה למען נפגעי תמס בועתי של העור (אפידרמולוגיה בולוזה) בישראל. פרסמה מחקרים רבים בכתבי עת בין-לאומיים.

בחדרה של ד"ר חכם זדה היו תלויים שני שלטים:

"אל תוותר, הנס שלך בדרך".

"אלי, תן בי את השלווה לקבל את הדברים שאין ביכולתי לשנותם, את האומץ לשנות את אשר ביכולתי, ואת הבינה להבדיל ביניהם".

בגיל שמונה נתגלתה אצל שושנה מחלת ניוון שרירים, שהתפתחה עד לריתוקה לכיסא גלגלים. כוחות הנפש וחוכמתה הנדירים היו לה כפיצוי על מוגבלותה הפיסית. היא ניחנה באופטימיות בלתי נדלית, בשמחת חיים, ובהודיה למה שכן נתן לה האל.

בגיל 16 הגיעה לביקור בישראל כדי לקבל חוות דעת רפואית. כשהמומחים לא הותירו לה כל סיכוי להחלמה, החליטה ללמוד רפואה כדי לרפא עצמה. בגיל 18, לאחר שסיימה באיראן את בחינות הבגרות בהצטיינות, עסקה בהוראת מתמטיקה, פיזיקה

Born in Bandar Pahlavi in 1938, she completed her medical studies with honors at Tehran University in 1968 and a year later immigrated to Israel. She worked at the Hadassah Ein Kerem Hospital in Jerusalem as a Doctor of skin and sex diseases and an expert in hereditary skin diseases. She taught medical students and served as Acting Director of the Department. She advised on the subject of skin diseases to the National Insurance Institute and to the "Debra" – Society for the treatment of skin damage victims (epidermolysis bolosa) in Israel. She has published numerous studies in international journals.

Two signs were hanging in Dr. Chacham Zadeh's room:

"Do not give up, your miracle is on the way."

"My Lord, please give me the serenity to accept the things I cannot change, the courage to change what I can, and the intelligence to distinguish between them."

At the age of eight Shoshana was diagnosed with muscular dystrophy, which developed until she was confined to a wheelchair. Her rare powers of mind and wisdom were compensation for her physical disability. She had infinite optimism, joy of life, and thanksgiving for what God had given her.

At the age of 16 she came to Israel for a medical opinion. When the experts left her no chance of recovery, she decided to study medicine to heal herself. At the age of 18, after completing her matriculation exams in Iran, she taught mathematics, physics

and chemistry. To protect her, her parents tried to prevent her from taking academic studies because they feared they would be beyond her physical powers. As a protest, Shoshana dug a pit and lay in it. When the anxious neighbors led her frightened parents to the ground, she declared that she could not accept their decision, and if they wanted to bury her alive, they could! – Having no choice, her parents relented to her will. She was equally determined years later, in her attempt to be a full-fledged dermatologist at Hadassah Hospital. The director of the department tried to dissuade her, explaining that the work in the hospital was too demanding and that the doctors needed constant movement. As usual, she did not give up, and challenged him to a race with all the department doctors while she was in her electric wheelchair. Of course, she won and worked there for about 18 years!

She was devoted to her work, had phenomenal diagnostic skills, loved to heal her patients, and never gave up. In the last year of her life, sick and hospitalized herself at Hadassah, she would put on her doctor's robe, go up to the eighth floor to the skin clinic, see patients, and return exhausted to her bed. She was always grateful to those who accompanied her on her extraordinary life journey. She attributed her successes to her friends and the organization of Jewish women in Iran. She intended to put her life story in writing, but sadly before she managed to do so she died in 1988, only 50 years old.

سال ۱۹۳۸ در شهر بندرپهلوی زاده شد. تحصیلاتش را در رشته ی پزشکی با درجه ی عالی در سال ۱۹۶۸ در دانشگاه تهران به پایان رساند و پس از یکسال روانه ی اسرائیل شد. در بیمارستان "هداسای عین کرم" در اورشلیم در مقام مدرس دانشجویان رشته پزشکی در زمینه ی امور پوستی و جنسی و بیماریهای توارثی به کار پرداخت. جانشین رئیس بخش بیمارستان شد و پیرامون بیماریهای پوستی به رایزنی با بیمه ی ملی ی اسرائیل پرداخت. انجمن "دورا" - انجمن آسیب دیدگان از بیماریهای پوستی و زخمهای اپیدرمولیزیس بوسوزا را برپا کرد. مقاله های علمی ی بسیاری در نشریات بین المللی منتشر کرد. در اطاق دکتر حاخام زاده دو لوحه نصب شده بود:

"صرف نظر نکن - معجزه در راهست!"

"خدای من، آسایش به من ببخش تا بتوانم چیزهایی را که نمیتوانم دگرگون کنم، بپذیرم. شجاعت به من بده تا بتوانم چیزهایی را که در توانم است دگرگون کنم و آگاهی به من ببخش تا توان تشخیص میان آنها را داشته باشم."

در سن هشت سالگی در بدن شوشنا، بیماری تحلیل ماهیچه تشخیص داده شد که منجر به میخکوب شدن وی بر صندلی معلولین (ویلچر) گردید. نیروی روانی و شعور کمیابی که در او بود، کمبودهای جسمانی ی وی را جبران میکرد. وی بی اندازه خوشبین بود. از زندگی خرسند بود و خدا را همواره سپاس میگفت برای آنچه که به او ارزانی شده است.

در سن شانزده سالگی به اسرائیل آمد تا درباره ی بیماری اش از نظر پزشکان این کشور جويا شود. هنگامی که پزشکان متخصص گفتند هیچگونه شانس برای درمانش وجود ندارد، تصمیم گرفت که خود دانش پزشکی را بیاموزد و خود را درمان کند.

در سن هژده سالگی پس از آنکه دوره ی دبیرستان را با نمرات عالی در ایران پشت سر گذارد، به تدریس ریاضیات، فیزیک و شیمی پرداخت. پدر و مادرش به منظور دور کردن هرگونه گزندی، کوشیدند وی را از آموزش تحصیلات دانشگاهی بازدارند. زیرا بیم آن داشتند که این امر نیروی جسمانی اش را به تحلیل برد و برایش طاقت فرسا شود.

در واکنش به عنوان کوششی اعتراضی، گودالی کند و خود را در آن جای داد. هنگامی که همسایگان نگران، پدر و مادرش را به محل آوردند، به صراحت شنیدند که میگوید نمیتواند تصمیم آنها را بپذیرد. چنانچه آنها میل دارند او را زنده به گور کنند، بهتر آنست که این کار را هم اکنون انجام دهند. سالها پس از آن رویداد نیز همینگونه در بیمارستان هداسای اورشلیم، اراده ی قاطع خویش را نشان داد. وی میخواست به عنوان یک پزشک معمولی در بیمارستان خدمت کند، ولی رئیس بخش بیماریهای پوستی کوشید او را از این کار بازدارد و به وی گفت: "کار در بیمارستان بسیار طاقت فرساست. پزشکان این بخش همیشه بایستی در دوندگی و جنبش باشند!"

طبق معمول تسلیم نشد و در واکنش به این گفته ی رئیس بخش، پیشنهاد کرد که یک مسابقه ی دو بر پا سازد که او روی ویلچرش بتواند شانه به شانه ی دیگر پزشکان در آن شرکت کند. این بار هم سرفراز شد و کار خود را از پیش برد و هژده سال دیگر به کار پزشکی در این بخش سرگرم بود.

دکتر حاخام زاده به کارش به سختی دلبسته بود. دارای توان تشخیصی فوق العاده بود و دوست داشت بیمارانش را درمان کند. هیچگاه در این راه کوتاهی نکرد. در سالهای پایان زندگی، هنگامی که در بیمارستان هداسا بستری شده و به سختی بیمار بود، روپوش پزشکی اش را به تن میکرد و به کلینیک بیماریهای پوستی در طبقه ی هشتم بیمارستان میرفت و به درمان و دلجویی از بیمارانش میپرداخت. هنگامی که به تخت بیماری ی خودش بازمیگشت، دیگر رمقی به تن نداشت.

همیشه سپاسگزار کسانی بود که در فرود و فراز زندگی با او همراه بوده اند. با کمال فروتنی موفقیتش را مرهون دوستانش و نیز "سازمان بانوان یهود ایران" میدانست. میخواست داستان زندگی اش را بنویسد. ولی با کمال تاسف این فرصت را به خاطر بیماری اش نتوانست به دست بیاورد و در سال ۱۹۸۸ درگذشت. هنگام مرگ، تنها پنجاه سال داشت.



שלום חמני ז"ל
 زنده یاد شالوم خماني
 The late Shalom Hammani



נולד בסקיז (כורדיסטאן הפרסית). היה פעיל בהעלאת בני כורדיסטאן הפרסית לישראל, והוא עצמו עלה לארץ בשנת 1951. בשנים 1964-1966 נשלח מטעם הסוכנות היהודית לתורכיה והתגורר באיסטנבול. בתקופה זו הרבה להשתמש בדרכונו הפרסי ונכנס למדינות שונות שלא איפשרו כניסה לבעלי דרכון ישראלי. בסוף שנת 1966 חזר לישראל והמשיך בעיסוקיו הפרטיים.

(כתב אחיו, אורי חמני)

در سقز کردستان زاده شد. یکی از تلاشگران برای مهاجرت یهودیان کرد ایرانی به اسرائیل بود. شالوم در سال ۱۹۵۱، به خانه ی نیاکانی کوچید. سالهای ۱۹۶۴ - ۱۹۶۶، از سوی آژانس یهود به ترکیه فرستاده شد و در استامبول زندگی کرد.

در این سالها با بهره برداری از گذرنامه ی ایرانی اش به کشورهای گوناگون میرفت که دارندگان گذرنامه های اسرائیلی نمیتوانستند، سفر کنند. سال ۱۹۶۶ به اسرائیل بازگشت و به کارهای شخصی پرداخت. در اورشلیم در گذشت و پیکرش در این شهر به خاک سپرده شد.

(نوشته ی برادرش اوری خماني)

Born in Saqeez (Persian Kurdistan). He was active in bringing the Persian jews of Kurdistan to Israel before he himself immigrated to Israel in 1951. In 1964-1966 he was sent by the Jewish Agency to Turkey and lived in Istanbul. During this period, he extensively used his Persian passport and travelled on the Agency's behalf to several countries that did not allow entry to Israeli passport holders. At the end of 1966 he returned to Israel and continued in the private sector businesses world.

(Written by his brother, Uri Hammani)



נוריאל חסיד
 نوريل حاسيد
 Nuriel Hasid



נועזים רבים מעבר לגבול. בנוסף השתתף בשלוש מלחמות: מבצע קדש, מלחמת ששת הימים ומלחמת יום הכיפורים. גולת הכותרת בפעילותו הציונית החברתית היא שליחותו לאיראן בשנים 1959-1963 בתפקיד ראש תנועת "החלוץ" באיראן: הגדיל את פעילות התנועה, הקים והרחיב סניפים של התנועה בערים גדולות (טהראן, אספהאן ושיראז)

ובערי שדה (יזר, כרמאן וסנגדג'), ארגן מחנות קיץ מעורבים לבנים ולבנות, ובהם במהלך שבועיים הנחילו למשתתפים ערכי ציונות וגאווה יהודית; הודות לפעילותו, רבבות מיהודי איראן התקרבו לציונות ולישראל ואלפים רבים מהם עלו לארץ. בשנת 1967 נישא לכרמלה, ילידת הארץ ממוצא פרסי; לזוג ארבעה ילדים ושמונה נכדים. מאז עלייתו לארץ (למעט שנות השליחות באיראן), חי בקיבוץ: תחילה שדות ים, בהמשך קדמה ולבסוף כברי. מפאת נסיבות משפחתיות, בשנת 1973 עבר לחיות בירושלים. בעשורים האחרונים היה מן החברים המרכזיים בארגון הגג של יוצאי איראן בישראל ובד בבד היה יושב ראש ארגון יוצאי איראן בירושלים. במשך קרוב לשבעה עשורים עסק בפעילות ציונות וחברה, פעל רבות להעלאת יהודי איראן לישראל, וסייע בהתנדבות לקליטתם בארץ.

נולד באספהאן בשנת 1936. אביו ריבי ז"ל, סוחר שעבד רוב ימות השנה מחוץ לעיר, הרחק מבני משפחתו, נפטר בגיל 38 והותיר שישה ילדים ובהם נוריאל הפעוט. בעול פרנסת המשפחה נשאה האם מרים ז"ל. הסב מצד האב, פנחס ז"ל, היה סוחר בדים שמכר את מרכולתו בכפרים ובעיירות מסביב לאספהאן ונרצח בידי מוסלמים

בנסיבות טרגיות בשל יהדותו. משפחתו של סבו מצד אמו היא מצאצאי מגורשי ספרד, שתחילה הגיעה לטורקיה ומשם לאיראן. סבא וסבא רבא שלו מצד האם היו רבנים גדולים באספהאן. סבא רבא למד בישיבה הגדולה בבגדאד ושם הוסמך לרבנות. נוריאל למד בבית הספר היהודי "אליאנס" עד כיתה ו', ולאחר מכן בבית הספר המקצועי ממלכתי כדי לרכוש מקצוע לקראת עלייתו ארצה. בן 12 הצטרף למועדון הנוער של מפלגת "טודה" (המפלגה הקומוניסטית) באספהאן. במסגרת זו הצטיין וזכה לציון לשבח ממנהיגי המפלגה, דבר שהעלה את זעמם של חבריו המוסלמים; הם ארבו לו והפליאו בו מכות נמרצות. האירוע הזה שם קץ לפעילות הקומוניסטית וקירב אותו לתנועה הציונית. הוא הצטרף לתנועת "החלוץ" ופעל בה עד לעלייתו לארץ בשנת 1951. בשנים 1954-1956 שירת בחטיבת הצנחנים והשתתף במבצעים

בשנים 1954-1956 שירת בחטיבת הצנחנים והשתתף במבצעים נועזים רבים מעבר לגבול. בנוסף השתתף בשלוש מלחמות: מבצע קדש, מלחמת ששת הימים ומלחמת יום הכיפורים.

participated in many daring operations across the border. He also participated in three wars: the Sinai Campaign, the Six-Day War and the Yom Kippur War. The crowning glory of his Zionist-social activities was his mission to Iran in 1959-1963 as head of "Hechalutz" movement in Iran. He increased the movement's activity, established and expanded branches of the movement in large cities (Tehran, Isfahan and Shiraz) and established summer camps where boys and girls were taught Jewish and Zionist values for two intensive weeks. Thanks to his activities, tens of thousands of Iranian Jews became committed to Zionism and Israel, and thousands immigrated to Israel. In 1967 he married Carmela, a native of Israel of Persian origin. The couple has four children and eight grandchildren. After immigrating to Israel (with the exception of the mission years in Iran), he lived on several kibbutzim, first in Sdot Yam, later in Kedma, and finally in Kabri. Due to family circumstances, in 1973 he moved to Jerusalem. In recent decades, he was one of the main members of the umbrella organization of Iranian immigrants in Israel and at the same time Chairman of the Association of Iranian Immigrants in Jerusalem. For nearly seven decades he was involved in Zionist and social activities, worked hard to bring the Jews of Iran to Israel, and volunteered to assist them in their absorption in Israel.

Born in Isfahan in 1936. His late father Rivi, a merchant who worked most of the year outside the city, far from his family, died at the age of 38, leaving six children, including the infant Nuriel. The burden of supporting the family was borne by the late mother Miriam. The late grandfather from the father's side, Pinchas, was a textile merchant who sold his wares in villages and towns around Isfahan and was murdered by Muslims in tragic circumstances because of his Jewishness. The family of his maternal grandfather was descended from Spanish expellees who first came to Turkey and from there to Iran. His grandfather and great grandfather were Great Rabbis in Isfahan. His Great grandfather studied at the Great Yeshiva in Baghdad where he was ordained as a rabbi. Nuriel studied at the "Alliance" Jewish school until sixth grade, and then at the state-vocational school to acquire a profession in order to immigrate to Israel. At age 12 he joined "Tudeh" (The Communist Party) youth club in Isfahan, in which he excelled and won a commendation from the party leaders, much to the anger of his fellow Muslims who ambushed and beat him severely. This event put an end to Communist activities and brought him to the Zionist movement. He joined the "Hechalutz" movement and worked there until he immigrated to Israel in 1951. From 1954 to 1956 he served in the Paratroopers Brigade and

سال ۱۹۳۶ در اصفهان زاده شد. زنده یاد ربی پدرش فروشنده بود و بیشتر روزهای سال را بیرون از شهر و دور از خانواده به سر میبرد. در سن سی و هشت سالگی درگذشت و شش فرزند از خود بر جا نهاد. روزی که نوربیل پدرش را از دست داد، نوزادی بیش نبود.

مادرش زنده یاد میریام، رشته ی امور خانواده را به دست گرفت. پدربزرگش از سوی پدری زنده یاد پینحاس، پارچه فروش دوره گردی بود که کالایش را به مردم روستاهای پیرامون اصفهان میفروخت. مسلمانهای شیعه او را تنها به گناه یهودی بودن، کشتند. خانواده ی پدربزرگ از سوی مادرش از بازماندگان یهودیان رانده شده از اسپانیا بودند که نخست به ترکیه رفته و از آنجا به ایران آمده بودند.

پدرجد و پدربزرگش از سوی مادری از راهای بزرگ یهودیان اصفهان بودند. پدرجدش علوم یهودی را در یشیوای بزرگ بغداد آموخته و در آنجا به وی درجه ی راو جامعه داده بودند. نوریل تا کلاس ششم دبستان در آلیانس درس خوانده و سپس به یک مدرسه ی حرفه ای دولتی رفته تا پیش از کوچ به اسرائیل، حرفه ای بیآموزد.

در دوازده سالگی به باشگاه نپوواگان حزب کمونیستی ی "توده" در اصفهان پیوست. آنجا درخشید و از سوی رهبران حزب مورد ستایش قرار گرفت. این موضوع خشم همردیفان مسلمان در حزب را برانگیخت. در کمینش ایستاده و او را سخت کتک زدند. این رویداد، پایانی بود بر فعالیتهای کمونیستی اش. از آن پس به صیونیزم نزدیک شد و به تلاش در جنبش خلوتص پرداخت و تا زمان کوچ به اسرائیل در سال ۱۹۵۱، همواره در آن جنبش بود.

سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶ در تیپ چتر باز ارتش اسرائیل خدمت کرد و در نبردهای بیرون از مرزهای این کشور، دلورانه جنگید. افزون بر این در جنگهای سینا، شش روزه و یوم کپیور شرکت داشت. از فعالیتهای چشمگیرش در زمینه ی صیونیزم میتوان به ماموریتی که میان سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۳ در ایران انجام داده، یاد کرد.

جنبش خلوتص را در ایران گسترش داد. بر شعبه های این جنبش در تهران، اصفهان، شیراز، یزد، کرمان و نیز سندیج افزود و آنها را هرچه بیشتر گسترد. اردوهای مختلط میان دختران و پسران برپا ساخت و نو جوانان را با ارزشهای صیونیستی آشنا کرد. احساس سربلندی ی یهودی بودن را در آنان تقویت کرد. در پی تلاشهایش دهها هزار یهودی ی ایرانی را به جنبش صیونیزم و کشور اسرائیل نزدیک ساخت. هزاران تن از آنان به این کشور نوپا آمدند.

سال ۱۹۶۷ با کرمل که یک ایرانی تبار اسرائیلی است، پیمان زناشویی بسته و دارای چهار فرزند و هشت نوه اند. از هنگام کوچ به اسرائیل تا سال ۱۹۷۳ به استثنای سالهای ماموریت در ایران، در کیبوتص زندگی کرده و از آن پس در اورشلیم زندگی میکند.

در دهه های گذشته، نوربیل یکی از اعضای برجسته ی سازمان ایرانی تباران اسرائیل و رییس شاخه ی این سازمان در اورشلیم بوده است. به مدت نزدیک به هفت دهه در کارهای صیونیستی و اجتماعی فعال بوده - تلاش فراوان برای آوردن یهودیان ایرانی به اسرائیل انجام داده و داوطلبانه برای جذب آنان در این کشور کوشیده است.



ציון חסיד صیون حاسيد Zion Hasid



בשיעור של עשרות אחוזים, ולהקפאת המחירים לתקופה חסרת תקדים של שנים. חבר בלשכת הבונים החופשיים של ירושלים ובמשך שנתיים שימש נשיאה. כיום חבר נשיאות התאחדות הבונים וחבר בוועדת התכנון והבניה ובוועדה העירונית של התאחדות הבונים בארץ. חברת "אחים חסיד" בנתה מרכז מוזיקה מתקדם ומשוכלל

בשכונת גוננים בירושלים לרווחת הציבור הירושלמי. החברה בנתה בירושלים שלושה בתי כנסת במימון עצמי, השתתפה בבניית בתי כנסת רבים אחרים בעיר והמשפחה אף תרמה ספרי תורה לבתי כנסת. ציון חסיד שיקם, שיפץ וחידש את "גן הסוס" ("גן המנורה") ברחוב המלך ג'ורג' בירושלים. באחרונה נבחר פה אחד ליושב ראש ארגון הגג של יוצאי איראן בארץ, ובתפקידו משתדל להחיות ולפאר את המורשת והתרבות של יהודי איראן בארץ.



נולד באספהאן בשנת 1940 ועלה לישראל בשנת 1963. ציוני נלהב, הצליח לשכנע את בני משפחתו לעלות ארצה, ומשניתנה הסכמתם ויתר על לימודי הרפואה באוניברסיטה, הגיע לישראל וכאן הגשים את חלומו - לחיות בירושלים ולהימנות עם בניה. בתחילה התקשה להתקבל לעבודות הבניין, והציע לקבלן לעבוד אצלו לתקופת

ניסיון בלי שחר; בעקבות מאמצים רבים שהשקיע הועסק בשכר מלא. מאז שנת 1965 ביצע במו ידיו את כל שלבי הבנייה, ועד היום בונה מיזמים ייחודיים ויוקרתיים, בעיקר בירושלים ובסביבתה; כך גם אביו, אחיו ואף בניו ונכדו, דור שלישי ורביעי לבוני עיר הקודש וכיום "אחים חסיד" בין החברות המוערכות בארץ. בשנות השמונים של המאה שעברה נבחר ציון חסיד להנהלת ארגון הקבלנים, ובמסגרת פעילותו נתמנה ליושב ראש ועדת המשאבים בהתאחדות הבונים. תרם להוזלת אגרות הפיתוח לקבלנים

חבר בלשכת הבונים החופשיים של ירושלים ובמשך שנתיים שימש נשיאה. כיום חבר נשיאות התאחדות הבונים וחבר בוועדת התכנון והבניה ובוועדה העירונית של התאחדות הבונים בארץ.

Born in Isfahan in 1940 and immigrated to Israel in 1963. An enthusiastic Zionist, he succeeded in persuading his family to immigrate to Israel. He agreed to give up medical studies at the university, in order to move to Israel and fulfill his dream of living in Jerusalem. At first he found it difficult to get hired for the construction work, and suggested to the contractor that he work for him for a period of unpaid intern. Due to his efforts, he was eventually employed at full wages.

Since 1965 he has carried out all stages of construction with his own hands, and to this day he is building unique and prestigious projects, mainly in and around Jerusalem. He worked with his father, brother, sons and grandson, third and fourth generations of the builders of the Holy City and today "Hasid Brothers" is among the most esteemed companies in Israel. In the 1980s, Zion Hasid was elected to the management of the Association of Contractors and Builders, and as Chairman of the resources committee of Habonim Association.

He contributed to the reduction of development fees to contractors by tens of percentage points and to the freezing of prices for an unprecedented period of six years. He was a member of the Masonic Bureau of Jerusalem and for two years served as its President.

Today he is a member of the Presidium of Habonim Association and a member of the Planning and Building Committee and the Municipal Committee of Habonim Association in Israel. "Hasid Brothers" has built an advanced and sophisticated Music Center in Jerusalem's Gonenim neighborhood for the benefit of the Jerusalem public. The company built three self-financed synagogues in Jerusalem, participated in the construction of many other synagogues in the city, and the family donated Torah scrolls to synagogues.

Zion Hasid rehabilitated and renovated the "Garden of the Horse" ("Garden of the Menorah") on King George street in Jerusalem. Recently, he was unanimously elected chairman of the umbrella organization of the Iranian immigrants in Israel, and in his role he tries to revive and glorify the heritage and culture of the Iranian Jews in Israel.

سال ۱۹۴۰، در اصفهان زاده شد و در بیست و سه سالگی (۱۹۶۳)، به اسرائیل کوچید. سیون یک صیونیست راستین است. خانواده اش را متقاعد ساخت تا به اسرائیل بکوچند. تحصیلات پزشکی اش را کناری نهاد و به سرزمینی که زندگی در آن منتهای آرزویش بوده، آمد. شهروند اورشلیم شده و به سازندگی اش پرداخته است.

در آغاز در کاریابی با دشواریهایی رو در رو شد. به پیمانکاری ساختمانی پیشنهاد کرد برای دوره ای آزمایشی، چندی رایگان و بی دریافت دستمزد به کار گرفته شود. پذیرفته شده و کارشان به دریافت دستمزد کشید. از سال ۱۹۶۵، دستانش را در ساختن به کار گرفته تا به جایی رسیده که خود به انجام پروژه های وزین ساختمانی در اورشلیم دست یافته - با همین شیوه پدر، برادران، فرزندان و نوه اش را در بخشهای گوناگون ساختمان سهیم کرده - اینک سومین و چهارمین نسلی که او ساخته، به کار ساختمان در کمپانی ی "برادران حاسید"، سرگرمند که یکی از کمپانیهای سرشناس شهر مقدس اورشلیم محسوب میشود.

در سالهای دهه ی هشتاد سده ی بیستم، سیون حاسید به ریاست سازمان پیمانکاران ساختمانی برگزیده شده - افزون بر آن، ریاست کمسیون فراهم آوردن سرمایه در سندیکای مزبور نیز به وی سپرده شده - برخی عوارض مالیاتی که پیمانکاران باید میپرداختند، با

تلاشهای وی دهها درصد کاهش یافت - چنین کاهش بوده که بهای خانه را در اورشلیم به درازای شش سال ثابت نگاه داشت.

سیون حاسید از اعضای تلاشگر در لژ فراماسونری ی اورشلیم است و دو سال ریاست لژ را عهده دار بوده - کنار این تلاش، عضویت هیئت مدیره در سندیکای معماران را عهده دارست. همچنین کمسیون برنامه ریزی و شهرسازی را در سندیکای مزبور مدیریت میکند.

کمپانی ی ساختمانی ی "برادران حاسید"، مرکزی پیشرفته و مجهز در امور فرهنگی در کوی "گونیم" برای رفاه شهروندان این گوشه از شهر اورشلیم ساخته - همچنین هزینه ی ساختن سه باب کنیسا در این شهر را پرداخته - در ساخت دیگر کنیساها نیز سهیم بوده و هزینه ی خرید چندین سفر تورا را پرداخته است.

از دیگر خدمات این کمپانی، بازسازی ی "پارک اسب" یا "پارک منورا"، در دل شهر اورشلیم (خیابان کینگ جرج) شایان یادآوری است.

سیون حاسید چندی پیش، از سوی سازمان مرکزی ی ایرانی تباران اسرائیل با رای قاطع و بدون مخالفت، به ریاست این سازمان برگزیده شده و میکوشد میراث فرهنگ یهودیان ایرانی تبار را در اسرائیل، زنده نگاه دارد و آنرا شکوهی چشمگیر بخشد.



יוסף חסידים
يوسف حسيديم
Yosef Hasidim



תחילה הייתי מהנדס אתר שכיר, ואחר כך מפקח מטעם הסוכנות היהודית בהקמת הישוב מעלה עמוס. הקמתי חברת הנדסה ובנייה והייתי קבלן ומהנדס מבנים. בארץ נולדו לנו עוד שני ילדים, וכיום יש לנו מכל אחד מארבעת הילדים נכדות ונכדים בגילים שונים. כבר שלושים וחמש שנים עובד במשרדי הפרטי לאדריכלות ולהנדסה,

ובשבע שנים האחרונות עם אחד מילדיי, אף הוא מהנדס מבנים, וביחד ממשיכים לעבוד ולהתפרנס בכבוד.



נולדתי באספהאן בשנת 1944. בגיל 14 עברנו לטהראן, ובגיל 16 התקבלתי לבית הספר להנדסת בניין באוניברסיטת פהלווי בשיראז. בשנת 1966 סיימתי תואר שני בהנדסת בניין. עבדתי עשר שנים בתפקיד מהנדס מבנים (קונסטרוקטור) בכיר לכבישי צבא איראן ולבנייניו. במקביל לעבודה בצבא היה לי משרד פרטי לתכנון בנייני

מסחר, מגורים וציבור. בשנת 1973 נישאתי לשהלה, וביחד גידלנו שני ילדים באיראן. בשנת 1979 לאחר המהפכה עלינו לארץ.

בשנת 1979 לאחר המהפכה עלינו לארץ. תחילה הייתי מהנדס אתר שכיר, ואחר כך מפקח מטעם הסוכנות היהודית בהקמת הישוב מעלה עמוס.

سال ۱۹۴۴ در اصفهان زاده شدم. در چهارده سالگی همراه خانواده به تهران نقل مکان کردیم و در شانزده سالگی برای تحصیل در مدرسه ی مهندسی ی ساختمان در دانشگاه پهلوی ی شیراز پذیرفته شدم. سال ۱۹۶۶ دوره ی کارشناسی در مهندسی ی ساختمان را به پایان رساندم. ده سال در جایگاه مهندس ساختمان (کونستروکتور) برجسته در جاده ها و ساختمانهای ارتش ایران خدمت کردم.

همزمان یک دفتر خصوصی برای برنامه ریزی ی ساختمانهای بازرگانی و مسکونی و بناهای عمومی داشتم. سال ۱۹۷۳ با همسرم شهلا پیمان زناشویی بستم و در ایران دارای دو فرزند شدیم. سال ۱۹۷۹ به دنبال انقلاب اسلامی به ایسرائل کوچیدیم. در آغاز به عنوان مهندس به کار گرفته شدم. پس از آن از سوی آژانس یهود بر پایه گذاری ی شهرک "معله عاموس" نظارت کردم.

یک شرکت مهندسی ساختمانی بر پا ساختم و در جایگاه پیمانکار و مهندس ساختمان کار کردم. در ایسرائل دارای دو فرزند دیگر شدیم و اینک از چهار فرزندانمان، چندین نوه ی دختر و پسر در سنین گوناگون داریم.

سی و پنج سال است که در دفتر آرشیتکت و مهندسی شخصی ام کار میکنم و در هفت سال گذشته یکی از فرزندانم که خود مهندس ساختمان شده، مرا در کارها همراهی میکند و نیازهای زندگیمان به خوبی تامین است.

I was born in Isfahan in 1944. At the age of 14 we moved to Tehran, and at age 16 I was admitted to the School of Structural Engineering at the University of Pahlavi in Shiraz. In 1966 I completed my Master's degree in Structural Engineering. I worked for ten years as a senior structural engineer for the roads and buildings of the Iranian army. In addition to working in the army, I had a private office for planning commercial, residential and public buildings. In 1973 I married Shahla, and together we raised two children in Iran. In 1979, after the revolution, we immigrated to Israel. At first I was an employee site engineer, and then a Jewish Agency inspector for the establishment of Ma'aleh Amos. I established an engineering and construction company and I was a contractor and building engineer. In Israel, two more children were born, and today we have grandchildren of various ages. For thirty-five years I have been working in my private office for architecture and engineering, and for the last seven years have been joined by one of my children (a structural engineer as well) and together we work and provide income for our families.



שמעון חצב (חנאסאב) ז"ל
زنده یاد شیمعون ختصاو (حناساب)
The late Shimon Hatzav (Hanasab)



ותנועת הקיבוץ המאוחד. בארבע שנות שהותו באיראן הרחיב את פעילות תנועת "החלוץ": הפעלת סניפים בערים גדולות, הטמעת הציונות, בעיקר בקרב הצעירים, והעלאת יהודים לארץ. נמנה עם מייסדי בית הספר וגן הילדים לילדי הישראלים בטהראן. עם שובו מאיראן שינה את שם משפחתו לשם העברי - חצב, אך גם לאחר מכן פנו אליו לרוב בשמו הקודם, שהיה אהוב על הבריות. נמנה עם מייסדי ארגון הגג של יוצאי איראן בישראל והיה הרוח החיה בו, ובמשך שנים עמד בראשו. המשיך לעבוד בקיבוצו בפלחה, בגידול עצי פרי ובמוסך, ובמשך שנים שימש רכז התרבות של הקיבוץ. לשמעון וציונה נולדו שלושה בנים ובת. בתם דינה ז"ל נפטרה ממחלה קשה, בת 29 במותה. בנם יעקבי ז"ל נרצח בידי טרוריסטים פלסטינים, בן 42 במותו. אובדן שני ילדים תוך ארבע שנים היה קשה מנשוא לשמעון, ועם זאת הוא המשיך בפעילותו הציבורית למען יהודי איראן כפי שעשה באהבה ובמסירות במשך 70 שנים. נפטר בשנת 2011.

נולד באספהאן בשנת 1924 במשפחה קשת יום וברוכת ילדים. אמו שרה ז"ל הייתה המפרנסת העיקרית ושמעון היה עוזר לה אחרי יום הלימודים. הוא גידל בחצר ביתם חיות משק והמשפחה נהנתה מתוצרתן. בן 12 עבר עם משפחתו לטהראן והחל לעבוד במפעל עצים ובמוסך. את רוב שכרו מסר לאמו ובמעט שנותר השתמש ללימודי נגינה בכינור. בן 16 הצטרף למפלגה הקומוניסטית "טודה", היה פעיל בה עד שהבין שהקומוניזם לא יפתור את בעיית היהודים - ועזב את המפלגה. יחד עם שליחים שהגיעו מארץ ישראל הקים את תנועת "החלוץ" באיראן ובמשך שנים העלה אלפי יהודים לארץ, בעיקר מקרב הצעירים; רבים מיהודי איראן כינו אותו "נביא" או "משיח". בשנת 1950 נשלח לישראל ללימודים במכון למדריכי חו"ל. כעבור שנתיים שב לאיראן, נישא לרעייתו איראן ושינה את שמה לציונה. בשנת 1957 עלה לארץ עם אשתו ובנו הבכור גיורא והתיישב בקיבוץ אלונים. בתחילת שנות השישים למד בסמינר אפעל ובשנת 1962 נשלח עם משפחתו לשליחות באיראן מטעם הסוכנות היהודית

سال ۱۹۲۴ در اصفهان، در یک خانواده ی فرودست و پر فرزند زاده شد. مادرش زنده یاد سارا، زندگی ی خانوادگی را میچرخاند. شیمعون پس از بازگشت از مدرسه او را یاری میداد. در حیاط خانه شان حیوانات خانگی پرورش میداد که از فرآورده شان، خانواده بهره مند میگشت. دوازده ساله بود که همراه خانواده به تهران نقل مکان کرد شیمعون در یک کارخانه ی چوببری و سپس در یک گاراژ کار میکرد همه ی درآمدش را به مادرش پیشکش میکرد و اندکی را که برایش میماند برای آموزش ویولون میپرداخت.

در شانزده سالگی به حزب کمونیست توده پیوست و به فعالیت حزبی پرداخت. پس از آنکه دریافت که حزب نمیتواند گامی به سود یهودیان بردارد، همکاری با آنها را رها کرد. با گروهی از همکیشان که از اسرائیل به ایران آمده بودند، زیربنای جنبش خلوتص را پی ریختند. شمار بزرگی از یهودیان، به ویژه جوانان را، روانه ی آب و خاک نیاکانی کرد. بسیاری از یهودیان ایران، او را "پیامبر" یا "ماشیح"، میخواندند.

سال ۱۹۵۰ به اسرائیل کوچید تا در انستیتوی مربیان خارج از کشور تحصیل کند. پس از دو سال به ایران بازگشت و با همسرش ایران، پیمان زناشویی بست و او را از آن پس "صیونا" خواند. سال ۱۹۵۷، همراه همسر و فرزندشان گیورا، به اسرائیل کوچیدند و در کیبوتص "آلونیم" خانه گزیدند. در اوایل دهه ی شصت سده بیستم میلادی در سمینار "افعل"، دوره ای آموزشی دید و سال ۱۹۶۲ همراه خانواده از سوی آژانس یهود و جنبش کیبوتص "همعوخاد"، برای ماموریت به ایران اعزام شد.

چهار سال در ایران بود و جنبش خلوتص را گسترش داد. چندین شاخه در شهرهای بزرگ برپا ساخت. صیونیزم را به ویژه میان جوانان آموزش داد و یهودیان بسیاری را به خانه ی نیاکانی گسیل داشت. او یکی از بنیانگذاران مدرسه و کودکستان برای فرزندان اسرائیلیهای مقیم ایران بود.

پس از بازگشت به اسرائیل، نام خانوادگی ی "ختصاو" را برای خود برگزید. ولی مردمان آشنا، پس از آن دگرگونی، وی را به همان نام دوست داشتند گذشته میخواندند. یکی از بنیانگذاران سازمان مرکزی ی ایرانی تباران اسرائیل بود - خود سالها در راس این سازمان به خدماتی ارزنده به سود مردم پرداخت - همزمان، در کیبوتص به تلاشهای کشاورزی و کار در گاراژ کیبوتص سرگرم بود. سالها سرپرستی ی بخش تلاشهای فرهنگی ی کیبوتص را عهده دار بود.

شیمعون و صیونا دارای چهار فرزند، سه پسر و یک دختر شده بودند که شوربختانه "دینا" دختر جوانشان در ۲۹ سالگی به دنبال یک بیماری جانکاه درگذشت. پسرشان، زنده یاد یعقوبی نیز در یک اقدام تروریستی فلسطینیها در ۴۲ سالگی، کشته شد. از دست دادن دو فرزند، در عرض چهار سال، ضربه ای بس سنگین به شیمعون و همسرش بود. ولی همچنان تلاشهای اجتماعی اش را پی گرفت و همانگونه که ۷۰ سال تلاش کرده بود، با جان و دل به جامعه اش خدمت کرد. شیمعون، سال ۲۰۱۷ درگذشت.

Born in Isfahan in 1924 in a work weary family of many children. His late mother, Sarah, was the main breadwinner and Shimon helped her after school. He raised farm animals in the yard, and the family enjoying their products. At the age of 12, he moved with his family to Tehran and began working in a wood factory and garage. Most of his salary was given to his mother and with the little that was left he used to study the violin. At the age of 16 he joined the "Tudeh" communist party until he realized that communism would not solve the Jewish problem and left the party. Along with emissaries from Eretz Israel he founded "Hechalutz" movement in Iran and for years he brought thousands of Jews to Israel, especially among the youngsters. Many Iranian Jews called him a "prophet" or a "messiah."

In 1950 he was sent to study in Israel at the Institute for Overseas Studies. Two years later he returned to Iran and married his wife Iran, who changed her name to Ziona. In 1957 he immigrated to Israel with his wife and eldest son, Giora, and settled in Kibbutz Alonim. In the early 1960s he studied at the Efal Seminary, and in 1962 he was sent with his family as an emissary in Iran on behalf of the Jewish Agency and Hakibbutz Hameuhad. During his four years in Iran, he expanded the activities of "Hechalutz" movement, operating branches in large cities, teaching Zionism, especially among young people, and bringing Jews to Israel. He was among the founders of the school and kindergarten for the children of the Israelis in Tehran.

Upon his return from Iran, he changed his surname to the Hebrew 'Hatsav', though for many years after people kept calling him by his previous name. He was one of the founders of the umbrella organization of Iranian immigrants in Israel, was a driving force behind it, and for years was at its helm. Shimon continued to work in his kibbutz in the fields, growing fruit trees and in the garage, and for years served as culture coordinator of the kibbutz. Shimon and Ziona had three sons and a daughter. Their late daughter, Dina, died of a serious illness at age 29. Their late son Ya'acobi was murdered by Palestinian terrorists at age 42. The loss of two children within four years was unbearably difficult for Shimon, yet he continued his public activities for the Jews of Iran as he had done with love and devotion for 70 years. He passed away in 2011.



אורית (שוהרה) חקק
اوریت (شهره) حكاك
Orit (Shohre) Hakkak



נולדה באבדאן. לאחר לימודי התיכון בטהראן עלתה לישראל. שנים רבות הייתה קריינית בקול ישראל בפרסית, והיא בעלת ידע בספרות ובאומנות של איראן. במשך חמש שנים התמחתה בשירה ובמוזיקה פרסית קלאסית במרכז למוזיקה מן המזרח בירושלים.

در شهر آبادان زاده شد. پس از پایان دوره دبیرستان در تهران، به اسرائیل کوچید. سالها گوینده بخش پارسی در صدای اسرائیل بود. وی دارای دانستیهای گسترده ای در زمینه ادبیات و هنر پارسی است. پنج سال در کانون موسیقی ی شرقی در اورشلیم در رشته شعر و موسیقی کلاسیک ایران، دانش آموخته است.

Born in Abadan. After high school in Tehran she immigrated to Israel. For many years she was an announcer in the Voice of Israel in Persian. She is especially knowledgeable in the areas of Iranian literature and art. For five years she specialized in classical Persian singing and music at the Center for Middle Eastern Classical Music in Jerusalem.

שנים רבות הייתה קריינית בקול ישראל בפרסית,
והיא בעלת ידע בספרות ובאומנות של איראן.



מוטי חרדים
 موتى حريديم
 Moti Haridim



ומשמש ספר לימוד במאות אוניברסיטאות ברחבי העולם. מומחה בתחומי אנטנות וקרינה; בשיתוף פעולה עם משרד הביטחון ייסד את מעבדת הקרינה במכון טכנולוגי חולון – מעבדה יחידה בארץ עם אמצעים למדידת קרינה הנספגת בגוף האדם. זכה במענקי מחקר מטעם משרד הביטחון, חיל הרפואה, המדען הראשי והאיחוד האירופי.

בין הפטנטים שרשם: מערכת לשיקום חולים לאחר שבץ מוח, ואנטנות חדשניות. ייסד שתי חברות היי-טק: "מדיטאצ" העוסקת בפיתוח מערכות מתקדמות לשיקום יכולות מוטוריות של נפגעי מוח, ו"מנפרד טכנולוגיות" העוסקת בפיתוח אנטנות ייחודיות ומערכות מיקרוגל לחיטוי מצעי גידול חקלאי. בשנת 2014 מונה לסגן נשיא לפיתוח אקדמי במכון טכנולוגי חולון, ומשנת 2016 ראש בית הספר לתארים מתקדמים במכון.

נולד ביזרד בשנת 1960. למד הנדסת מכונות באוניברסיטת טהראן ועלה לארץ בשנת 1978. למד הנדסת חשמל בטכניון ולו תואר שני בפיזיקה שימושית מהאוניברסיטה העברית בירושלים ובהנדסת אלקטרוניקה מאוניברסיטת וושינגטון בסיאטל, ותואר שלישי בהנדסת אלקטרוניקה מהטכניון. לאחר מספר שנים בתעשיית ההיי-טק,

בשנת 1995 הצטרף לסגל האקדמי של המכון הטכנולוגי חולון, ייסד את המחלקה להנדסת תקשורת (הראשונה והיחידה בארץ) ועמד בראשה עד 2008. פרסם למעלה ממאה מאמרים בכתבי עת מקצועיים בין-לאומיים ובכנסים באירופה ובארצות הברית. בשנת 1995 כתב ספר לימוד אלקטרו-אופטיקה שיצא לאור באוניברסיטה הפתוחה. בשנת 2016 חיבר ביחד עם ד"ר אריאל לוצאטו (לשעבר המדען הראשי בחברת "מוטרולה") ספר על משדרים ומקלטנים לתקשורת אלחוטית, שיצא לאור בהוצאת Wiley הבין-לאומית

מומחה בתחומי אנטנות וקרינה; בשיתוף פעולה עם משרד הביטחון ייסד את מעבדת הקרינה במכון טכנולוגי חולון – מעבדה יחידה בארץ עם אמצעים למדידת קרינה הנספגת בגוף האדם. זכה במענקי מחקר מטעם משרד הביטחון, חיל הרפואה, המדען הראשי והאיחוד האירופי.

موتی حریدیم، سال ۱۹۶۰ در یزد زاده شده. پس از پایان دوره های دبستان و دبیرستان در زادگاه خویش، رشته ی مهندسی ی مکانیک را در دانشکده ی فنی ی دانشگاه تهران به پایان رسانده و به دریافت دانشنامه سرفراز گردیده - سال ۱۹۷۸ به اسرائیل کوچید و آموزش در زمینه ی مهندسی ی برق را در تخنویون حيفا پی گرفت. در رشته فیزیک تجربی درجه ی فوق لیسانس از دانشگاههای اورشلیم و واشینگتن سیاتل دریافت کرد. همچنین از دانشگاه حيفا به دریافت درجه ی دکترای مهندسی در الکتريسيته نائل شد.

سال ۱۹۹۵ پس از چند سال کار در سازمان صنایع تکنولوژی ی پیشرفته به عضویت هیئت علمی ی انستیتوی خولون برگزیده شد. بخش ویژه ی مخابرات (نخستین و تنها بخش موجود در موسسات علمی اسرائیل) را پایه ریزی کرد که تا سال ۲۰۰۸ بر آن مدیریت اجرایی داشت. پروفیسور حریدیم بیش از صد مقاله علمی در رسانه های نام و نشاندار جهان و مجامع علمی اروپا و امریکا منتشر کرده است. در سال ۱۹۹۵ کتاب "آموزش الکترونیک" را نوشت که از سوی دانشگاه آزاد اسرائیل به چاپ رسید. همچنین در سال ۲۰۱۶ با همکاری ی دکتر آرییل لوتساتو (کارشناس ارشد کمپانی ی موتورولا) کتابی درباره ی فرستنده ها و گیرنده ها در مخابرات بیسیم نوشت که از سوی انستیتوی انتشارات بین المللی ی "ویلی" چاپ شد. این کتاب در دانشگاههای برجسته ی جهان، مورد استفاده قرارمیگیرد.

وی کارشناس در زمینه های آنتن و اشعه است. با همکاری ی وزارت پدافند اسرائیل آزمایشگاهی بیهمتا در انستیتوی تکنولوژی ی خولون برپا کرده و دارای دستگاه سنجش جذب اشعه در تن انسان است. برای انجام پژوهشهای علمی اش از سوی وزارت دفاع اسرائیل، نیروی پزشکی ارتش اسرائیل، دانشمند ارشد (سرپرست دولتی پیشبرد پروژه های علمی) و نیز اتحادیه اروپا مورد حمایت قرار گرفته است.

پروفیسور حریدیم تاکنون چندین اختراع به ثبت رسانده، از جمله: سیستم بازسازی برای بیمارانی که به سکتة مغزی دچار شده اند و آنتنهای بسیار پیشرفته - وی تاکنون دو شرکت در زمینه تکنولوژی پیشرفته برپا ساخته: یکی "مدیتاچ" که به توسعه سیستمهای پیشرفته برای بازسازی توانهای موتوری افرادی میپردازد که بخاطر سکتة مغزی آسیب دیده اند و دیگری "مانفرد تکنولوژی" است که به توسعه آنتنهای ویژه و نیز سیستمهای مایکروویو برای سموم زدایی محیطهای کشاورزی میپردازد. سال ۲۰۱۴ به معاونت ریاست توسعه علمی در انستیتوی تکنولوژی خولون برگزیده شد و از سال ۲۰۱۶ در راس گروه اعطای درجه های بالای علمی در این انستیتو قرار دارد.

Born in Yazd in 1960. Studied mechanical engineering at the University of Tehran and immigrated to Israel in 1978.

He studied electrical engineering at the Technion and gained a Master's degree in applied physics from the Hebrew University of Jerusalem, an Electric Engineering degree from Washington University in Seattle, and a PhD in Electric Engineering from the Technion. After several years in the high-tech industry, in 1995 joined the faculty of the Holon Institute of Technology, founded the Department of Communications Engineering (the first and only in Israel) and headed it until 2008.

Published more than 100 articles in international professional journals and conferences in Europe and the United States. In 1995 he wrote an electro-optics textbook published at the Open University. In 2016, he co-authored with Dr. Ariel Luzzatto (formerly Chief Scientist at Motorola) a book on wireless transmitters and receivers that was published by Wiley International and serves as a textbook in hundreds of universities around the world. He founded the Radiation Laboratory at the Holon Institute of Technology - the only laboratory in Israel with radiation measurement methods that is absorbed in the human body.

He received research grants from the Ministry of Defense, the Medical Corps, the Chief Scientist and the European Union. Among the patents he wrote were: a system for the rehabilitation of patients after a stroke, and innovative antennas. He founded two high-tech companies: "Meditouch", which develops systems for repair, and "Manfred Technologies", which specializes in the development of unique antennas and microwave systems for disinfection of agricultural substrates.

In 2014 he was appointed vice president of academic development at the Holon Institute of Technology, and since 2016 head of the graduate school of the Institute.



ריטה (יהאן-פורוז)

ريتا جهانفروز

Rita (Jahan Foruz)



"השמחות שלי" - אלבומה בשפה הפרסית ובו שירים מסורתיים מאיראן בלבוש חדש הופץ בדרך-לא־דרך גם באיראן. בשנת 2013, במחוות שלום של רצון טוב מטעם משלחת ישראל לאו"ם בראשות השגריר דאז רון פרושאור, הייתה לזמרת הראשונה שהופיעה אי פעם בהופעה מלאה באו"ם - באולם המליאה בפני מזכ"ל האו"ם באן קי

מון ולמעלה מ־120 נציגויות, במופע "צלילים לשלום" בפרסית, בעברית ובאנגלית. שיאים נוספים בקריירה המפוארת שלה כוללים גם אינספור הופעות עם התזמורת הפילהרמונית הישראלית, כמו גם במשכן הנשיא, במסגרת ביקורי ראש ממשלת איטליה ברלוסקוני ונשיאי ארצות הברית קלינטון, בוש ואובמה. שרה את "התקווה" במופע "פעמוני היובל" ביום העצמאות 1998, את "עוף גוזל" עם שמעון פרס ב"שרים עצמאות" 2014, ואת "ירושלים של זהב" בטקס הדלקת משואות יום העצמאות 2017.



נולדה בטהראן בשנת 1962 ובגיל שמונה עלתה לישראל עם הוריה ושלוש אחיותיה. גילתה כישרון טבעי לזמרה ולמשחק, ולאחר שירותה הצבאי למדה בבית הספר לאומנויות הבמה "בית צבי". התפרסמה בקדם האירוויזיון 1986 בשיר "שביל הבריחה", ואת ייצוג ישראל באירוויזיון קטפה שנתיים לאחר מכן. שיאי מכירות

של למעלה ממיליון עותקים מאלבומיה וזכיותיה בתואר "זמרת השנה" הקנו לה מעמד של זמרת לאומית ושגרירה בין־לאומית של ישראל. במסגרת מצעד לרגל חגיגות השישים למדינה זכתה בתואר "זמרת כל הזמנים של ישראל". השתתפה במחזמר "גבירתי הנאווה" ובהצגות "אילוף הסוררת" ו"חתולה על גג פח לוחט", ועל הופעתה בסרט "אלף נשותיו של נפתלי סימן טוב" זכתה בתואר "שחקנית השנה". את ספר הילדים "הלב של שירז" ריטה חיברה על פי אגדת עם ששמעה בילדותה ושייפרה לבנותיה, ובו איורים בהשראת עולם האמנות העשיר של יהדות איראן.

הייתה לזמרת הראשונה שהופיעה אי פעם בהופעה מלאה באו"ם – באולם המליאה בפני מזכ"ל האו"ם באן קי-מון ולמעלה מ-120 נציגויות, במופע "צלילים לשלום" בפרסית, בעברית ובאנגלית.

ریتا سال ۱۹۶۲ در تهران زاده شد و در هشت سالگی همراه پدر و مادر و سه خواهرش به اسرائیل کوچیدند. استعدادی طبیعی در امر خوانندگی و بازیگری از خویش نشان داد و پس از دوره ی خدمت در ارتش، در مدرسه ی هنرهای دراماتیک "بیت صوی" به آموزش هنر پرداخت.

شهرتش سال ۱۹۸۶ با ترانه ی "راه گریز"، که در چهارچوب مسابقات مقدماتی ی اورووژیون اجرا کرد، شکفته شد. دو سال پس از آن به نام نماینده ی اسرائیل در مسابقات اوپروویزیون شرکت کرد. آلبومهای ترانه هایش، رکورد فروش را شکستند. فروش بیش از یک میلیون آلبوم، او را به جایگاه "خواننده ی سال" اسرائیل رساند.

ریتا را خواننده ی ملی و سفیر بین المللی ی این کشور نیز میخوانند. در آیینی ویژه که به مناسبت شصتمین سالگرد استقلال اسرائیل برپا شده بود، ریتا عنوان "بانوی خواننده ی همه ی زمانهای اسرائیل" را به دست آورد. در نمایشنامه های موزیکال "بانوی زیبای من"، "رام کردن زن سرکش" و "گرچه روی شیروانی ی داغ" نقش نخست را بازی کرد و به خاطر بازی اش در فیلم "هزار همسر نفتالی سیمانتب" عنوان "بازیگر سال" را از آن خود ساخت.

بر پایه ی داستان عامیانه ای که در کودکی شنیده و برای دخترانش تعریف کرده بود، کتاب کودکان "دل شیراز" را نوشت. نقاشیهای این کتاب با الهام از هنر غنی ی یهودیان ایرانی طراحی شده - "شادیهای من"، نام آلبومی است که ریتا به زبان پارسی خوانده و آنجا به اجرای ترانه های سنتی ی ایرانی، در جامه ای نو، پرداخته - این آلبوم در ایران نیز به دست دوستدارانش رسیده است.

سال ۲۰۱۳ با برنامه ای دیدنی در جامه ی نمایندگی ی آشتی و فروتنی از سوی نمایندگی اسرائیل در سازمان ملل متحد (رون پرس اور، سفیر اسرائیل در سازمان ملل بود) کنسرتی در مجمع عمومی سازمان ملل اجرا کرد. ریتا آنروز در برابر نمایندگیهای بیش از ۱۲۰ کشور جهان و بنکی مون، دبیر کل سازمان ملل، ترانه ی "آهنگهای صلح" را به سه زبان پارسی، عبری و عربی اجرا کرد.

برنامه های ارکستر سمفونیک اسرائیل و اجرای برنامه در کاخ ریاست جمهوری اسرائیل در میهمانیهای پرزیدنت کلینتون، بوش، اوباما، برلوسکونی (نخست وزیر ایتالیا) از دیگر فرازهای ارزشمند کارهای ریتاست. به مناسبت پنجاهمین سالگرد استقلال اسرائیل در سال ۱۹۸۸، سرود ملی ی اسرائیل (هتیکوا) را در برنامه ی "زنگهای پنجاهمین سال" اجرا کرد. سال ۲۰۱۴، در برنامه ای به نام "استقلال را میخوانیم"، با شیمعون پرس همآوا شد. در جشن استقلال سال ۲۰۱۷، در آیین افروختن مشعلها، مشعلی افروخت و ترانه ی زیبای "یروشالیم شل زهاو" را خواند.

Born in Tehran in 1962 and at the age of eight immigrated to Israel with her parents and three sisters. She discovered a natural talent for singing and acting, and after her army service she attended the Beit Zvi School of the Performing Arts.

She became famous in the 1986 pre-Eurovision Song Contest in the song "The Path to Escape," and two years later became Israel's representative in the Eurovision Song Contest. Record sales of more than one million copies of her albums and her numerous "Singer of the Year" titles gave her the status of a national singer and an international ambassador for Israel.

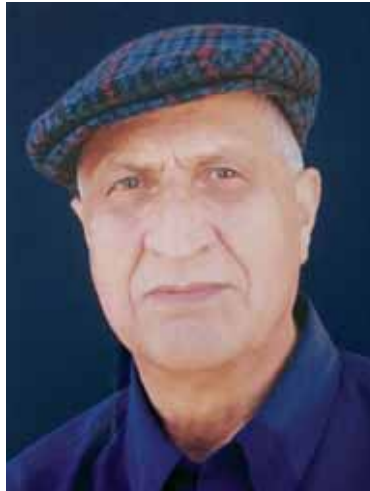
As part of a poll marking Israel's 60th anniversary, she won the title "All-Time Singer of Israel". She participated in the musical "My Fair Lady" and in the plays "Taming of the Shrew" and "Cat on a Hot Tin Roof" and her performance in the movie "One Thousand Women of Naftali Siman Tov" won her the title of "Actress of the Year". Rita wrote the children's book "Heart of Shiraz" based on a childhood story she heard and told her daughters, with illustrations inspired by the rich art world of Iranian Jewry.

"My Joys" – her Persian-language album, featuring traditional songs from Iran with modern interpretation, has been distributed in Iran via underground networks of fans. In 2013, in a goodwill gesture from the Israeli delegation to the United Nations under the leadership of Ambassador Ron Prosor, she became the first female singer ever to appear at the United Nations. In the plenary hall in front of UN Secretary-General Ban Ki-moon and more than 120 missions, she sang "Sounds for Peace" in Persian, Hebrew and English.

Other highlights of her illustrious career include countless concerts with the Israel Philharmonic Orchestra, as well as the President's Residence, during visits by Italian Prime Minister Berlusconi and US Presidents Clinton, Bush and Obama. She sang "Hatikvah" in "The Bells of the Jubilee" on Independence Day 1998, "Fly, nestling" ("Uf, Gozal") with Shimon Peres in "Singing Independence" 2014, and "Jerusalem of Gold" at the torch lighting ceremony of Independence Day 2017.



שלמה יהודיין
شلومو يهوداين
Shlomo Yehudayan



חבר באגודת הציירים והפסלים ובאגודת המעצבים הגרפיים. בשנת 1994 הוענקה לו מלגת עידוד לאומנים מלשכת בני ברית רמת גן. בשנת 2007 נבחר לייצג את אומני ירושלים בביאנלה לאקוורל בסלובקיה עם ציורו "נימפאה".

הציג 32 תערוכות יחיד, השתתף ב-25 תערוכות קבוצתיות ואצר מעל למאה תערוכות לאומנים מישראל ומח"ל. עבודותיו מצויות באוספים פרטיים ובמוזיאונים בארץ ובעולם.

נולד באספהאן בשנת 1937 ועלה לישראל בשנת 1950. צייר, מעצב גרפי וצלם. בסיוע מלגות עליית הנוער למד ציור אצל פרופ' יוסף שוורצמן בתל אביב וגרפיקה בבצלאל אקדמיה לאומנות ועיצוב ירושלים.

למד צילום בטכניון בחיפה. עבד בתעשייה הגרפית, בצינוקוגרפיה ובמחלקת אופסט. בשנים 1960-1989 היה מעצב גרפי ומבקר טיב בהוצאת כתר ירושלים. בשנים 1968-2000 היה אוצר ומנהל אומנותי במוזיאון לאומנות הדפוס בצפת. היה חבר הנהלה ואוצר בית התנ"ך בתל אביב. הרצה והדריך בתחום הגרפיקה השימושית והאומנותית בחוגים לאומנות באולפנות ובמכללות בצפת, ברחובות ובירושלים.

בשנים 1960-1989 היה מעצב גרפי ומבקר טיב בהוצאת כתר ירושלים.
בשנים 1968-2000 היה אוצר ומנהל אומנותי במוזיאון לאומנות הדפוס בצפת.

سال ۱۹۳۷ در اصفهان زاده شد و سال ۱۹۵۰ به اسرائیل کوچید. نقاش، طراح گرافیک و عکاس است. به دنبال دریافت جوایز آموزشی از سوی سازمان "علیت هنوعر"، نزد پروفسور یوسف شوارتسمن در تل آویو، ریزه کاریهای هنر نقاشی را آموخت و کار آموزش گرافیک را در آکادمی ی هنر و طراحی "بتصلل" در اورشلیم پی گرفت. هنر عکاسی را نیز در تخنیون فرا گرفت.

سالها در هنر گرافیک، گراورسازی و افست کار کرد. میان سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۹، طراح گرافیک و بازرس کیفیت در کمپانی ی انتشارات "کتر" در اورشلیم بود. همچنین میان سالهای ۱۹۶۸ تا ۲۰۰۰، سرپرستی امور هنری در موزه ی هنرهای چاپی ی شهر صفات را به عهده داشت. عضو هیئت مدیره و سرپرست هنری ی سازمان "بیت هتنخ" در تل آویو بوده و سالها نقش استاد و راهنما در کالجهای صفات و رخوت و اورشلیم را داشته است.

سال ۱۹۹۴، از سوی دفتر "بنی بریت" در رمت گن، جایزه ی ویژه پشتیبانی از هنرمندان را دریافت کرده و به سال ۲۰۰۷، از سوی هنرمندان اورشلیم برگزیده شده تا آنانرا در بیانال لاکوارل در اسلواکی نمایندگی کند. آنجا بود که یکی از تابلوهای ارزنده اش "نیمفئا" به نمایش درآمد.

شلمو تاکنون تابلوهای برگزیده اش را در ۳۲ نمایشگاه در برابر دید بینندگان و داوران به نمایش درآورده - در ۲۵ نمایشگاه گروهی شرکت داشته و بیش از ۱۰۰ نمایشگاه هنرمندان ایرانی یا اسرائیلی را، سرپرستی کرده - آفریده های ارزنده اش را میتوان در کلکسیون شخصی یا موزه های اسرائیلی و بیرون از کشور یافت.

Born in Isfahan in 1937 and immigrated to Israel in 1950. Painter, graphic designer and photographer. With the help of the Youth Aliyah Scholarship he studied painting with Prof. Joseph Schwartzman in Tel Aviv and graphics at Bezalel Academy of Art and Design in Jerusalem. Studied photography at the Technion in Haifa.

He worked in graphic design, typography and offset. From 1960 to 1989 he was a graphic designer and quality controller at Keter Jerusalem. From 1968 to 2000 he was curator and artistic director at the Museum of Printing Arts in Safed.

He was a member of the board of directors and the curator of the Bible House in Tel Aviv, and was a member of the Association of Painters and Sculptors and of the Association of Graphic Designers in 1994. He was awarded a fellowship for artists from the Bnai Brith office in Ramat Gan.

In 2007 he was chosen to represent the Jerusalem artists at the Aquarelle Biennale in Slovakia with his painting "Nymphaea". He presented 32 solo exhibitions, participated in 25 exhibitions and held over one hundred exhibitions of artists from Israel and abroad. His works are available in private collections and museums in Israel and around the world.



תקוה (עמיהוד) יהודיין ז"ל
زنده یاد تیکوا (عميهود) يهوداين
The late Tikva (Amihud) Yehoudayan



עבודותיה תלויות בבית הכנסת הרפורמי בירושלים, ב"יד שרה" בבירה, בביתה ובבתי ידידיה. שימשה אחות ראשית במעון היום לשיקום קשישים בשכונת תלפיות מזרח בירושלים עד צאתה לגמלאות בשנת 2002; המשיכה להתנדב ולטפל בקשישים כל עוד אפשרו לה כוחותיה, ועד שנתיים לפני מותה התנדבה בבית פרנקפורטר בשכונת בקעה בבירה וסייעה בשיעורי אומנות. שנים רבות חייתה בצל מחלה קשה, נגאלה מייסוריה בשנת 2017 בבית החולים "הדסה" עין כרם ונטמנה בירושלים.



תיקי, לבית מורד מוסא, ילידת טהראן. עלתה לארץ לבדה בשנת 1953, למדה בבית הספר לאחיות "הדסה" בירושלים והוסמכה לאחות. שירתה בצה"ל בחיל הרפואה והשתחררה בדרגת סגן. בשנת 1957 נישאה למוטי ולשניים שתי בנות ובן. בשעות הפנאי עסקה בהצלחה בתחביבה מנוער - אומנות: מציור מיניאטורות, דרך קולאז'ים מנוצות וכלה בציור בצבעי שמן; בין השאר ציירה את השוק באספהאן בתקופה שהצטרפה לבעלה שעבד באיראן, ודמויות אפריקניות מחוף השנהב, שעברו אליה לאחר המהפכה באיראן. פיסלה בגבס והמשיכה בטכניקה מעורבת, בפסיפס ובוויטראז'.

עלתה לארץ לבדה בשנת 1953, למדה בבית הספר לאחיות "הדסה" בירושלים והוסמכה לאחות. שירתה בצה"ל בחיל הרפואה והשתחררה בדרגת סגן.

تیکی در خانواده ی مرادموسی در تهران زاده شد. سال ۱۹۵۳، به اسرائیل کوچید و در مدرسه ی پرستاری ی بیمارستان هداسا تحصیل کرد و درجه ی پرستاری گرفت. در ارتش پدافندی ی اسرائیل در یکان پزشکی با درجه ی ستوانی خدمت کرد. سال ۱۹۵۷ با موتی پیمان زناشویی بست که حاصل آن دو فرزند دختر و یک پسر شد.

زمان فراغت به علاقه ی دوران کودکی اش پرداخت و به هنر روی آورد. نقاشیهای مینیاتور میکشید، با پر کارهای کولاژ میساخت یا به نقاشی ی رنگ و روغن میپرداخت. روزهایی که با همسرش در ایران سرگرم کار و زندگی بود، تابلوی "بازار اصفهان" را آفرید. همچنین چهره هایی از مردم ساحل عاج را با رنگ و قلم، جان بخشید.

هرازگاه پیکره هایی میتراشید و تکنیکهای موزائیک و ویتراژ را درهم میآمیخت. کارهای هنری اش دیوارهای کنیسیای رفورمیستها در اورشلیم، بنیاد "یدوشیم" در پایتخت و نیز در خانه اش و خانه ی دوستانش زینتبخش دیوارها شده - تا دوران بازنشستگی به سال ۲۰۰۲، در جایگاه پرستار ارشد در خانه ی سالمندان کوی تلپیوت میزراخ اورشلیم، به کار پرداخت.

از آن پس نیز تا روزی که توان داشت در یاری به سالمندان، داوطلبانه در تلاش بود. تا دو سال پیش از درگذشتش، در خانه ی "فرانکفورتر" در کوی بکعای پایتخت، به یاری رسانی و آموزش هنری سرگرم بود. سالها با بیماری ی جانکاه دست به گریبان بود و سرانجام سال ۲۰۱۷، در بیمارستان هداسا به پایان رنج هستی رسید. پیکرش در اورشلیم به خاک سپرده شد.

Tiki, of the Murad Musa family, was born in Tehran. She immigrated to Israel alone in 1953, studied at the Hadassah Hospital in Jerusalem and was certified as a nurse. She served in the IDF Medical Corps and was discharged as a lieutenant. In 1957, she married Moti and they had two daughters and a son. In her spare time she successfully nurtured her hobby from youth - Art - from painting of miniatures, through feather collages to oil painting. She painted the market in Isfahan when she joined her husband, who worked in Iran, and African figures from the Ivory Coast, where they moved to after the revolution in Iran. She sculpted in plaster and continued using mixed-media technique, mosaics and stained glass. Her works are exhibited in a Reform synagogue, at "Yad Sarah" in Jerusalem, in her home and in the homes of her friends. She served as chief nurse in the senior citizen day care in East Talpiot in Jerusalem until her retirement in 2002. She continued as a volunteer for the elderly long after her retirement, stopping only two years before her death. She volunteered at the Frankfurter home in Baka neighborhood in the capital and helped in arts and crafts projects. For many years she lived with serious illness, until she finally succumbed in 2017 in "Hadassah" Ein Kerem hospital. She is buried in Jerusalem.



יצחק יהיד
ایتسحاق یاحید
Isaac Yahid



הבהאים בחיפה. משנת 1999 מומחה בתחום התאורה, מתכנן ויועץ תאורה.

במשך חמש שנים בחברת ג'נראל מהנדסים ולאחר מכן באופן עצמאי מעורב במיזמים ציבוריים, כבישים ומגרשי ספורט, וגולת

הכותרת שלו: תכנון התאורה בגשר גלילות, סמוך לתל אביב ולהרצליה. אב לשלושה בנים ולבת.



נולד בטהראן בשנת 1951 להוריו מלוק ואברהם יהיד. למד הנדסת חשמל באוניברסיטה הטכנית אריאמהר בטהראן.

עבד בחברת מהנדסים יועצים ותכנן את מערכת החשמל של פרהזאד בפאתי טהראן.

בשנת 1978 עלה לישראל ועבד בתפקיד מהנדס חשמל בחברת מקורות.

בשנת 1985 נסע לארצות הברית להצטרף למשפחתו ובשנת 1995 חזר לישראל. עבד בחברת פויכטוונגר תעשיות בע"מ בגנים

משנת 1999 מומחה בתחום התאורה, מתכנן ויועץ תאורה. במשך חמש שנים בחברת ג'נראל מהנדסים ולאחר מכן באופן עצמאי מעורב במיזמים ציבוריים, כבישים ומגרשי ספורט, וגולת הכותרת שלו: תכנון התאורה בגשר גלילות, סמוך לתל אביב ולהרצליה.

سال ۱۹۵۱ در اصفهان زاده شد. پدر و مادرش اوراهام و ملوک بودند. دوره ی مهندسی ی برق را در دانشگاه پلیتکنیک آریامهر در تهران گذراند. در یک کمپانی ی خصوصی، کار مهندسی و رایزنی ی فنی میکرد و سیستم برق "فرحزاد"، در نزدیکی ی تهران را، برنامه ریزی کرده بود.

سال ۱۹۷۸ به اسرائیل کوچید و در جایگاه مهندس برق در "مکوروت" سرگرم کار شد. سال ۱۹۸۵ با خواسته ی پیوستن به خانواده اش، به ایالات متحده امریکا رفت و سال ۱۹۹۵ دوباره به اسرائیل بازگشت. در کمپانی ی صنعتی ی "فویخت وانگر" و در باغهای بهائیان شهر حیفا به کار مشغول شد. از سال ۱۹۹۹ به عنوان کارشناس روشنایی، برنامه ریز و رایزن در امور روشنایی، کار میکند.

مدت پنج سال در کمپانی ی مهندسی ی "جنرال" و پس از آن بصورت کارشناس مستقل در چندین پروژه ی عمومی در رابطه با جاده ها و میدانهای ورزشی کار کرده و شاهکارش برنامه ریزی ی روشنایی پل "گلیلوت" در نزدیکی ی شهرهای تل آویو و هرتصلیاست. پدر سه پسر و یک دخترست.

Born in Tehran in 1951 to parents Maluk and Ebrahim Yahid. He studied Electrical Engineering at the Aria-Mehr University of Technology in Tehran. He worked at an engineering consulting firm and planned the Farahzad power system on the outskirts of Tehran. In 1978 he immigrated to Israel and worked as an electrical engineer at Mekorot water company. In 1985 he went to the United States to join his family and in 1995 he returned to Israel. He worked for Feuchtwanger Industries Ltd. in the Bahá'í Gardens in Haifa, and since 1999 he has been an expert in the field of lighting, planning and lighting consultant for five years at General Engineers and then independently involved in public projects, roads and sports fields, and his highlight is planning of the lighting in Glilot bridge, near Tel Aviv and Herzliya. He is a father of three sons and a daughter.



אייל יונניאן ז"ל زنده یاد ایال یونانیان The late Eyal Yunanian



בתנועת "גשר" לקירוב לבבות בין דתיים לחילונים. ביולי 1994 התגייס לצה"ל למסלול בני ישיבות, התנדב לחטיבת הצנחנים ועבר בהצלחה גיבוש לסיירת צנחנים. בעקבות פציעה ברגלו בשלהי הטירונות נאלץ לנוח בבית ולקבל סדרת טיפולים אך לא ויתר, שב לשרת עם חבריו בלבנון, השתתף באימונים ואף השלים

קורס צניחה. בכ"ט באייר תשנ"ז אייל ועוד נוסעים ובהם חברו ומפקדו בצבא, אורי, היו בדרכם לחתונתו של אורי. בשעות הערב, משבוששו החתן ומלוויו להגיע לחתונה, החלו לחפש אחריהם. התברר כי באחת הפניות במהלך הנסיעה בכביש הבקעה, צפונית ליישוב ארגמן, סטה הרכב ממסלולו לעבר ואדי, ונוסעיו נהרגו.

אייל, בן 22 במותו, הובא למנוחת עולמים בבית העלמין הצבאי הר הצל בירושלים.

פעולות הנצחה רבות נעשו לזיכרו, ביניהן הקמת "קרן אייל", רכישת ספר תורה לבית כנסת והוצאת קובץ דברי תורה לזיכרו ולעילוי נשמתו.



נולד בכ"ח באב תשל"ה להוריו טובה ואהרון, ילידי יזד; אח תאום לאלון, ואח לאבי, אורלי, רונית, איתן, רויטל, ליאת וגיא. בוגר בית הספר הממלכתי-דתי "מימון" ותיכון "הימלפארב".

מגיל צעיר היה פעיל בתנועת בני עקיבא. חובב נלהב של ענפי ספורט שונים, ובהם ריצה, כדורגל, טניס, כדורעף וכדורסל -

שיחק בקבוצת הכדורסל של בית הספר "הימלפארב" וב"אליצור ירושלים".

בכל שנות חייו פעמה באייל אהבת הארץ והוא ניצל כל הזדמנות לטייל בחיק הטבע ולהתפעל מנופי המולדת. כשהיה פוגש אדם שפניו מועדות לטיול בחו"ל היה שואלו: "את הארץ אתה כבר מכיר שאתה הולך לרעות בשדות זרים?"

אייל למד בישיבת ההסדר "שילה" ובמכללת "ליפשיץ" לחינוך ושאף להיות בין מעצבי פני הדור הבא.

ראה חשיבות ראשונה במעלה באיחוי הקרעים בעם ואף פעל

בכל שנות חייו פעמה באייל אהבת הארץ והוא ניצל כל הזדמנות לטייל בחיק הטבע ולהתפעל מנופי המולדת. כשהיה פוגש אדם שפניו מועדות לטיול בחו"ל היה שואלו: "את הארץ אתה כבר מכיר שאתה הולך לרעות בשדות זרים?"

روز بیست و هشتم ماه آو از سال عبری ۵۷۳۸ در یزد زاده شد. فرزند اهرن و طووا و برادر توامان آلون بود. دیگر برادران و خواهرانش ایتان، رویتال، لیات و گای هستند. در مدرسه ی دولتی- مذهبی "مایمون" و دبیرستان "هیملفارب" درس خواند.

از دوران نوجوانی در جنبش "بنی عکیوا" فعالیت میکرد. ورزشدوست بود و در رشته های گوناگون ورزشی، همانند دومیدانی، فوتبال، تنیس، والیبال و بسکتبال، کار میکرد. عضو تیم بسکتبال دبیرستان "هیملفارب" و نیز گروه ورزشی "الیتصور یروشالییم" بود

در تمام دوران زندگی، قلبش همواره برای سرزمینی که دوست داشت، میتپید و در هر فرصتی به گردش در دامان طبیعت سرزمینش میپرداخت و از زیباییهای میهنش شادمان میشد. به کسانی که قصد سفر به خارج از کشور برای گردش را داشتند، میگفت: "آیاسرزمینتان را خوب میشناسید که برای گردش به کشورهای بیگانه میروید؟".

ایال پیش از پیوستن به ارتش، در یشیوای "شیلو" و در کالج تربیتی "لیفشیتس" تحصیل کرد و مشتاق بود که در شکل گیری نسل آینده نقش داشته باشد.

از دیدگاه وی نزدیکی میان پاره های گوناگون ملت دارای اهمیتی سرنوشتساز است

و به منظور نزدیک ساختن قلوب مذهبیها و غیرمذهبیها داوطلبانه در جنبش "گشر" (پل) فعالیت کرد. ماه ژوئیه ی ۱۹۹۴ وارد ارتش شد و در رده دانش آموختگان یشیواها، داوطلبانه به تیپ چتربازان پیوست و نیز دوره ی آمادگی واحد پیشتازان چترباز را با موفقیت پشت سر گذارد. در پایان دوره ی مقدماتی ارتش، از ناحیه پا زخمی شد و ناگزیر مدتی در خانه استراحت کرد و تحت درمان قرار گرفت. ولی بزودی به لبنان بازگشت تا کنار یارانش به خدمت سربازی ادامه دهد. در تهرینهای نظامی شرکت جست و حتی کورس چتربازی را با موفقیت گذراند. روز بیست و نهم ماه ایار از سال عبری ۵۷۵۷ ایال همراه چند تن از یارانش، از جمله اوری، دوست و فرمانده اش، با خودرو برای شرکت در جشن عروسی اوری، به سوی مقصد راه طی میکردند. پس ز آنکه ساعتها گذشت و داماد و همهرانش به محل برگزاری عروسی نرسیدند، همه نگران شدند و به جستجو پرداختند. ولی شوربختانه آگاه شدند که در یکی از پیچهای جاده "بیکعا"، در بخش شمالی آبادی "آرگامان"، خودرو از مسیرش منحرف گردیده و به دره سرنگون شده. در این سانحه ایال و همه ی دوستانش که در خودرو بودند، جان باختند.

ایال هنگام مرگ تنها ۲۲ سال داشت. بیکرش برای آرامش جاودانه در آرامگاه نظامی ی "هر هرتصل" در اورشلیم به خاک سپرده شد.

برای زنده نگاه داشتن نامش و آموزش روانش، تا کنون چندین اقدام انجام شده. از جمله بنیادی با نام "بنیاد ایال" برپا گردیده، کتابهای مقدس توراه به کنیسایی اهدا و نیز گلچینی از گفتار توراه چاپ و پخش شده.

Born on 5 August 1975 to parents Tova and Aharon, born in Yazd; twin brother to Alon, and brother to Avi, Orly, Ronit, Eitan, Revital, Liat and Guy. He is a graduate of the "Maimon" religious high school and the "Himmelfarb" high school.

From an early age he was active in the Bnei Akiva movement. He was a fan of various sports, including running, soccer, tennis, volleyball and basketball. He played in the basketball team of the "Himmelfarb" School and the Jerusalem "Elizur".

Throughout the years of his life, Eyal experienced the love of his land and he took every opportunity to stroll through nature and admire the landscapes of the homeland. When he met a man heading for a trip abroad, he asked: "Do you already know the country that you are going to graze in foreign fields?"

Eyal attended the "Shilo" Hesder Yeshiva and "Lifshitz" College of Education and aspired to be one of the designers of the next generation.

Saw great importance in fomenting the rifts in the nation and even worked in the "Geshet" movement to bring religious and secular communities closer together. In July 1994 he volunteered for the Paratroopers Brigade and was successfully drafted into a paratroopers' paratroopers unit. He was forced to rest at home and receive a series of treatments but did not give up, returned to serve with his friends in Lebanon, participated in training and completed a parachuting course. On 5 June 1997 Eyal and other passengers, including his friend and commander in the army, Uri, were on their way to Uri's wedding. During the evening, as the groom and his entourage did not show up, the search after them had begun. It had come clear that in one of the turns of HaBik'ah road, north of Argaman, the car missed a turn and fell into a wadi, and all its passengers were killed.

Eyal, 22, was laid to rest at the Mount Herzl military cemetery in Jerusalem.

Many commemoration activities took place at his memory, among them the establishment of the "Eyal Fund", the purchase of a Torah scroll for a synagogue, and the publication of a collection of Divrei Torah in memory of him and his soul.



רחמים (רחמאת) יחיד ז"ל زنده یاد رحمیم (رحمت) یاحید The late Rachamim (Rachmat) Yahid



כחצי שנה שהה במעברה בלי מסגרת עד אשר הגיע לקיבוץ גליל ים ליד הרצליה ומשם לקיבוץ בית אורן סמוך לחיפה.

לאחר סיום שירותו הצבאי נקלט בקיבוץ יראון על גבול הלבנון ובשנת 1958 הכיר את רעייתו ענת ולשניים נולדו שלוש בנות ושני בנים. התגורר בקיבוצו עד לפטירתו בשנת 2011.



נולד באספהאן בשנת 1935, בן זקונים במשפחתו. בילדותו התייתם ואחיו הבכור נשא בעול פרנסת המשפחה.

מגיל צעיר שאף לעלות לישראל, אולם אחיו הבכור התנגד לכך. בלית ברירה עזב את אספהאן ובא אל אחיו השני אברהם יחיד – מפעילי יהדות איראן – בטרהאן. המשיך בלימודי בית הספר היסודי ולאחר הלימודים ביקר בתנועת "החלוץ" עד לעלייתו לארץ בסוף שנת 1949.

سال ۱۹۳۵ در اصفهان زاده شد. کوچکترین فرزند خانواده بود. پدرش را در کودکی از دست داد. اداره ی امور خانواده را برادر بزرگترش به دوش کشید. از کودکی هوای ایسرائل و کوچ به خانه ی نیاکانی را به سر داشت. ولی برادر بزرگش با این کار مخالف بود. ناچار از اصفهان به تهران رفت و به برادر دیگرش، اوراهام، پیوست.

تلاش در جنبش خلوتص را از دوران دبستان در کودکی آغازیده بود. سرانجام در پایان سال ۱۹۴۹، در چهارده سالگی، روانه ی ایسرائل شد. شش ماه در یک معبارا، بی هیچگونه پشتیبانی به سر برد تا به کيبوتص "گاليل یم" نزدیک شهر هرتصليا فرستاده شد. کمی بعد به کيبوتص "بيت اورن" در نزدیکی ی حیفا پیوست.

خدمت سربازی را در ارتش پدافندی ی ایسرائل به پایان رساند و پس از چندی به کيبوتص "ییرئون" نزدیک مرزهای لبنان پیوست. سال ۱۹۵۸ عنات را به همسری برگزید و میوه ی زندگیشان، سه دختر و دو پسر شد. تا هنگامی که به سال ۲۰۱۱ درگذشت، در همان کيبوتص زندگی میکرد.

Born in Isfahan in 1935, the youngest son in his family. As a child he was orphaned and his older brother bore the burden of supporting the family. From an early age he aspired to immigrate to Israel, but his older brother objected. Having no choice, he left Isfahan and came to his second brother, Avraham Yahid – Iranian Jewish activist - in Tehran. After completing his elementary school studies, he joined "Hechalutz" movement until his immigration to Israel at the end of 1949. He spent about six months in a transit camp without a framework until he reached Kibbutz Glil Yam near Herzliya and from there to Kibbutz Beit Oren near Haifa. After completing his army service, he was accepted as a member of Kibbutz Yiron on the Lebanese border. In 1958 he met his wife Anat; the two had three daughters and two sons. He lived in his kibbutz until his death in 2011.



דוד ירושלמי
 داويد يروشلمى
 David Yeroushalmi



לסגל ההוראה בחוג להיסטוריה של המזרח התיכון ואפריקה באוניברסיטת תל אביב, ומאז ועד צאתו לגמלאות בשנת 2016 מילא מגוון תפקידים כולל הוראה, הנחייה ומחקר, בדרגת מורה, מרצה בכיר ופרופסור. מאז הקמת המרכז ללימודים איראניים ע"ש אליאנס באוניברסיטת תל אביב לפני כעשור, ובמסגרת התוכנית לחקר יהדות איראן ע"ש ד"ר חביב לוי, פרופ' ירושלמי



חוקר בכיר במרכז. לצד ההוראה, בשלושת העשורים האחרונים המשיך במחקר ובפרסומים באנגלית, בעברית ובפרסית על אודות ההיסטוריה ומורשת התרבות של יהודים באיראן ובמרחב הפרסי-מוסלמי. יעץ למוסדות אקדמיה ותרבות, וביניהם מוזיאון ישראל, ירושלים, יד ושם, בית התפוצות תל אביב ומוזיאון פאולר באוניברסיטת קליפורניה בלוס אנג'לס. הרצה באוניברסיטאות ובמכללות בארצות הברית ובisrael, ובהן אוניברסיטת משיגן באן ארבור, הסמינר היהודי התיאולוגי (בית מדרש לרבנים) ומכללת האנטר בניו יורק. מתגורר עם משפחתו בירושלים.

נולד בטרהאן להורים יוצאי קשאן. לאחר סיום בית הספר היסודי וחטיבת הביניים בבתי הספר "אתחאד" ו"כורש" של "אליאנס" עלה לישראל בעליית הנוער בשנת 1961. עם תום לימודי התיכון בפנימייה החקלאית "ניצנים", צפונית לאשקלון, וב"חוות הנוער הציוני" בירושלים היה עתודאי באוניברסיטה העברית בירושלים. עם השלמת לימודי התואר

הראשון בחוגים להיסטוריה של המזרח התיכון ולמדעי המדינה התגייס לצה"ל. היה קצין בחיל המודיעין, ולאחר שירות הקבע המשיך בלימודיו בארצות הברית. עם סיום התואר השני, לאחר שנתיים של לימודים והוראה במחלקות ללימודי אסיה וללימודים שמיים באוניברסיטת מדיסון במדינת ויסקונסין המשיך את לימודי הדוקטורט בחוג לשפות ולתרבויות המזרח התיכון באוניברסיטת קולומביה בניו יורק, שם שימש עוזר מחקר. מחקרו התמקד בתרבות יהודי איראן וספרותם, והדוקטורט שלו משנת 1985 חקר את יצירות המשורר יליד אספהאן עמראני. הוא הוזמן להצטרף

לצד ההוראה, בשלושת העשורים האחרונים המשיך במחקר ובפרסומים באנגלית, בעברית ובפרסית על אודות ההיסטוריה ומורשת התרבות של יהודים באיראן ובמרחב הפרסי-מוסלמי.

Born in Tehran to parents from Kashan. After graduating from elementary school and junior high school in the "Alliance" and "Koresh" schools, he immigrated to Israel within Youth Aliyah in 1961. After graduating from the Nitzanim agricultural boarding school north of Ashkelon and at the "Zionist Youth Farm" in Jerusalem, he was a cadet student at the Hebrew University of Jerusalem. After completing his Bachelor's degree studies in Middle East History and Political Science, he joined the IDF and served as an officer in the Intelligence Corps. He continued his studies in the United States, completing his Master's degree in Asian Studies and Semitic Studies at Madison University in Wisconsin. His Doctoral studies were completed at the Department of Middle Eastern Languages and Cultures of Columbia University in New York, where he served as research assistant, focused on the culture and literature of Iranian Jews. His 1985 dissertation studied the works of the native Isfahan poet Amrani. He was invited to join the faculty of the Department of Middle Eastern and African History at

Tel Aviv University, where he remained until his retirement in 2016. There, he has held a variety of positions including teaching, guidance and research, with the rank of teacher, senior lecturer and professor. Since the establishment of the Dr. Haviv Levy Alliance Center for Iranian Studies at Tel Aviv University a decade ago, Prof. Yeroushalmi is a senior researcher at the Center. In addition to teaching, he has continued his research and publishes in English, Hebrew and Persian on the history and cultural heritage of Jews in Iran and in the Persian-Muslim region. He has advised academic and cultural institutions, including the Israel Museum, Jerusalem, Yad Vashem, Beth Hatefutsoth Tel Aviv and the Fowler Museum at the University of California at Los Angeles. He has lectured at universities and colleges in the United States and Israel, including the University of Michigan in Ann Arbor, the Jewish Theological Seminary and the Hunter College in New York. He lives with his family in Jerusalem.

پیرو فراخوان دانشگاه تل آویو، به همکاران پژوهشگر در بخش پژوهشهای تاریخ خاورمیانه و آفریقا در این دانشگاه پیوست و تا دوران بازنشستگی به سال ۲۰۱۶ به تدریس، رهنمونی و پژوهش پرداخت و به مقامهای مدرس، استادی برجسته و پروفesوری رسید.

از هنگام برپایی مرکز مطالعات ایرانی "آلیانس"، در دانشگاه تل آویو، کم و بیش ده سال پیش، در چهارچوب برنامه ای پژوهشی درباره ی یهودیان ایران که به نام زنده یاد دکتر حبیب لوی نامگزاری شده - پروفesور یروشلمی یکی از پژوهشگران برجسته ی این مرکز بوده. کنار سه دهه تدریس و پژوهش و نگارش مقالات علمی به زبانهای پارسی، عبری و انگلیسی، درباره ی تاریخ و میراث فرهنگی یهودیان ایرانی در پهنه ی فرهنگی ی ایرانی- اسلامی، پیگیری کرده - با نهادهای آکادمیک و فرهنگی از جمله موزه ی اسرائیل در اورشلیم، بیت هتفوتصوت در تل آویو و موزه ی پاولر در دانشگاه لوس آنجلس کالیفرنیا، نقشی کارا در رایزنی داشته - پروفesور یروشلمی دارای پیشینه ی کار تدریس در دانشگاههای آمریکایی و اسرائیلی است. از جمله شایسته ی یادآور است: دانشگاه میشیگان در آن اربور، سمینار تئولوژی ی یهودی (بیت میدراش برای آموزش ربانیم) و کالج هانتز نیویورک. پروفesور یروشلمی با خانواده اش در شهر اورشلیم زندگی میکند.

در تهران از پدر و مادری کاشانی زاده شد. دوره ی دبستان و سیکل اول دبیرستان را در "آلیانس" و "کورش" گذراند و در چهارچوب برنامه ی مهاجرت نوجوانان یهودی به خانه ی نیاکانی، سال ۱۹۶۱ به اسرائیل کوچید. دوره ی دوم دبیرستان را در مدرسه ی شبانه روزی-کشاورزی ی "نیتسانیم" در شمال شهر اشکلون و در "خاوت هنوعر هتصیونی" در اورشلیم گذراند سپس آموزش دانشگاهی را در دانشگاه عبری ی اورشلیم آغازید.

پس از دریافت درجه ی لیسانس در رشته ی تاریخ خاورمیانه و علوم سیاسی به خدمت ارتش پدافندی ی اسرائیل درآمد و با عنوان افسر اطلاعات به کار پرداخت. پس از چند سال خدمت در ارتش، برای پیگیری ی آموزشهای دانشگاهی به ایالات متحده رفت. با پایان دوره فوق لیسانس و در پی دو سال آموزش و تدریس در بخش مطالعات خاورمیانه و زبانهای سامی در دانشگاه مدیسون در ایالت ویسکونسن، برای دوره ی دکتری در رشته ی زبانها و فرهنگهای خاورمیانه، به دانشگاه کلمبیای نیویورک رفت. در آنجا در جایگاه دستیار پژوهشگر به کار پرداخت.

پژوهشش بر روی فرهنگ و ادبیات یهودیان ایران استوار گردید. در دوره دکتر، روی سروده های عمرانی، سراینده ی یهودی ی اصفهانی پژوهش کرد. سال ۱۹۸۵ به دریافت درجه ی دکتری سرفراز گشت.



יוסף כהן ז"ל زنده یاد یوسف کهن The late Yosef Cohen



עם פרוץ המהפכה האסלאמית נגד השאה יצא עו"ד יוסף כהן לארצות הברית, ושם נפטר.

נולד בטהראן. נציגם האחרון של היהודים במג'לס (בית הנבחרים) הפרסי בזמן השאה; ייצג את היהודים נאמנה בפני המג'לס והעם הפרסי. ביוזמתו הוענקו זכויות ירושה לנשים יהודיות באיראן; עד אז הנשים היו מופלות לרעה. בין פעילויותיו שיפוץ בית העלמין היהודי באספהאן וקברי אסתר ומרדכי בעיר המדאן, היא שושן הבירה.



در تهران زاده شد. آخرین نماینده ی یهودیان ایران در مجلس شورای ملی در زمان شاه بود. جامعه ی یهودیان ایران را در پارلمان و نزد ایرانیان به خوبی نمایندگی میکرد. از میان کارهای شایسته ای که انجام داد، میتوان از ترمیم گورستان یهودیان اصفهان و ترمیم آرامگاههای استر و مردخای در همدان (شهر باستانی ی شوش)، نام برد.

با بروز انقلاب اسلامی علیه حکومت شاه، یوسف کهن به ایالات متحده کوچید و در آنجا درگذشت و به خاک سپرده شد.

Born in Tehran. The last representative of the Jews in the Iranian Majlis (parliament) during the reign of the Shah, he represented the Jewish community faithfully before the Majlis and the Persian people. At his initiative, inheritance rights were granted to Jewish women in Iran (until then the women were discriminated against). Among his activities is the renovation of the Jewish cemetery in Isfahan and the graves of Esther and Mordecai in the city of Hamedan – Shushan, the capital.

At the outbreak of the Islamic revolution against the Shah, attorney Yosef Cohen went to the United States, where he died.

* מזכרונות המחבר, בן־חור עזרי.



פייר ה. לביא
 پير ه. لاوي
 Pierre H. Lavi



לזכות בפרס נובל", שתורגמו לאנגלית, למונטנגרית ולסינית. צילם וביים מספר סרטי תעודה: "הכיתה שלי" - מסע תיאטראות הבימה והקאמרי בבלקן בשנת 2015 עם ההצגה "הכיתה שלנו", "שלושה ימים בבודווה" - כנס יהדות הבלקן ואירופה בבודווה, מונטנגרו בשנת 2015, "מיוחדים במקדוניה" - מסע של ישראלים עם צרכים

מיוחדים מירושלים למקדוניה, "כרמלים במקדוניה" - תיעוד מסע הופעות של להקת בני נוער ישראלים במקדוניה, "השכפ"ץ של המדינה" - תיעוד פעילותה של יחידת הכלבנים במג"ב, ועוד. לביא אף שימש הכתב הישראלי של כתב העת האינטרנטי "Wall Street International Magazine" הפועל ממונטנגרו.



נולד בטהראן ועלה לישראל בשנת 1963. שירת בתפקיד קצין מודיעין בצה"ל; בוגר האוניברסיטה העברית בירושלים ותושב הבירה. משורר, סופר, עורך, מתרגם, צלם, מפיק, במאי ומוציא לאור, בעלים של חברת "לביא פ. אנטרפרייז בע"מ" - הוצאה לאור והפקות. בין הספרים שכתב והוציא לאור: "תחת דגל כוזב", "אורגי

החלומות מטהראן" (תורגם לאנגלית, לקרואטית, למקדונית ולמונטנגרית ומעובד לסרט קולנוע), "שירים מבושלים" (תורגם לאנגלית), "המסע מאיראן לישראל" (סיפורי בריחה ומתכונים), "הקורא בשער - סיפור הברחת יהודי איראן", ובנוסף שני ספרי ילדים עם בתו שירה: "שירה רוצה אבן מהירח" ו"שירה רוצה

משורר, סופר, עורך, מתרגם, צלם, מפיק, במאי ומוציא לאור, בעלים של חברת "לביא פ. אנטרפרייז בע"מ" - הוצאה לאור והפקות.

در تهران زاده شد و سال ۱۹۶۳ به اسرائیل کوچید. در ارتش پدافندی اسرائیل، افسر اطلاعات بود. دارای درجه ی لیسانس از دانشگاه عبری ی اورشلیم است و در پایتخت زندگی میکند. سراینده، نویسنده، ویراستار، مترجم، عکاس، تهیه کننده، کارگردان و ناشر است. یک کمپانی به نام "لاوی پ اینترپرایز با مسئولیت محدود" برپا کرده که در کار برنامه های چاپ و امور انتشاراتی و تهیه کنندگی است. از میان کتابهایی که تاکنون نوشته، میتوان از اینها نام برد: "زیر پرچم دروغ"، "رویابافان تهرانی"، "سرودهای پخته"، "سفر از ایران به اسرائیل" - ماجراهای گریز از ایران، "هشداردهنده از دروازه - ماجرای بیرون آوردن یهودیان از ایران" و نیز دو کتاب برای کودکان با نامهای "شیرا، سنگی از کره ی ماه میخواهد" و "شیرا میخواهد جایزه نوبل بگیرد"، که همراه با دخترش شیرا نگاشته است.

برخی از این کتابها به زبانهای دیگر نیز برگردانده شده اند. پبیر چند فیلم مستند نیز کارگردانی کرده به نامهای "کلاس من" - سفر تخیلی تئاترهای "هابیما" و "کامری" به بالکان در سال ۲۰۱۵ با نمایشی با نام "کلاس ما"؛ "سه روز در بودوا" - همایش یهودیان بالکان و اروپا در شهر بودوا در مونته نگرو، سال ۲۰۱۵ "آدمهای ویژه در مقدونیه" - ماجرای سفر اسرائیلیهایی که دارای نیازهای ویژه اند به مقدونیه، "کارملها در مقدونیه" - مستندی است درباره ی سفر یک گروه هنری نوجوان اسرائیلی برای اجرای برنامه ای در مقدونیه و "جدار ضد انفجار کشور" - مستندی است در باره ی فعالیتهای یکان سگداری پلیس مرزی اسرائیل و نیز آفریده های دیگر.

لاوی همچنین چندگاهی خبرنگار اسرائیلی ی رسانه اینترنتی ی "وال استریت اینترنشنال مگزین" بود. این رسانه در مونته نگرو فعال است.

Born in Tehran and immigrated to Israel in 1963. He served as an intelligence officer in the Israel Defense Forces, a graduate of the Hebrew University of Jerusalem and a resident of the capital. A poet, writer, editor, translator, photographer, producer, director and publisher, owner of "Lavi P. Enterprises Ltd." – publishing and productions. Among the books he wrote and published were: "Under False Flag," "The Dream Weavers from Tehran" (translated into English, Croatian, Macedonian and Montenegrin and adapted for a film) "The Reader at the Gate - The Story of the Smuggling of Iranian Jews," and two children's books with his daughter Shira: "Shira Wants a Rock from the Moon" and "Shira Wants to Win the Nobel Prize" translated into English, Montenegrin and Chinese. He has filmed and directed several documentaries: "My Class" – The Habimah Theater and the Cameri Theater in the Balkans in 2015 with the play "Our Class", "Three Days in Budva" – Balkan and European Jews Conference in Budva, Montenegro in 2015 Special needs from Jerusalem to Macedonia, "Carmel in Macedonia" – documentation of a tour by a group of Israeli teenagers in Macedonia, "The State's Flak Jacket" – documentation of the activity of the Border Police Unit. Lavi also served as the Israeli correspondent for the Internet journal "Wall Street International Magazine", which operates from Montenegro.



האחים ג'ק, ציון (סעיד) ודניאל (ג'ורג'י) ז"ל מאהפר (מאהגרפטה)
برادران ماهفر (ماهگرفته): ژاک، صیون (سعید) و زنده یاد دانیل (گرجی)
Brothers Jacques, Zion (Sa'id) and the late Daniel (Gorgi) Mahfar (Mahagrafteh)



לסטודנטים מגלויות שונות - ועוד ידו
נטויה; בשנת 2014 העניק לו שמעון
פרס את עיטור הנשיא.

ציון (סעיד) ממנהיגי יהדות איראן
בארצות הברית, פעיל שם בתנועת
"מכבי", נשיא קרן "מכבים" של
יוצאי איראן, ושליח קבוע של ישראל
בארצות הברית. מגיע ארצה מדי שנה

עמוס תרומות שגייס או שתרם בעצמו.

האח השלישי דניאל (גורג'י) נפטר בשנת 2018.

ילידי אספהאן. ז'ק האח הבכור החל
עבודתו במכירת תרופות ועד מהרה
התקדם וקיבל זיכיונות בלעדיים
מאירופה להפצת תרופות ברחבי
איראן. מעלליו כתובים בספרו "מנער
שליח ליזם בכיר".

בתחילת המהפכה הפיצה סוכנות
האחים מאהפר תרופות חינם אין כסף
ברחבי איראן; משרדיהם המפוארים ורכושם נותרו באיראן.

ז'ק עבר לשווייץ, והאחים ציון (סעיד) ודניאל (ג'ורג'י) - לנוי יורק.
שלושת האחים קשרו גורלם לארץ ישראל: ז'ק מגיע לארץ לעתים
קרובות ותורם בעין יפה בסתר למרפאות, לבתי כנסת ומלגות



בתחילת המהפכה הפיצה סוכנות האחים מאהפר תרופות חינם אין כסף
ברחבי איראן; משרדיהם המפוארים ורכושם נותרו באיראן.
שלושת האחים קשרו גורלם לארץ ישראל.

برادران ماهفر، زاده ی اصفهان هستند. ژاک برادر بزرگتر با فروشندگی دارو آغاز به کار کرد و توانست به خوبی پیشرفت کند. امتیاز برخی داروهای اروپایی را برای پخش در سراسر ایران به دست آورد. ماجرای زندگی اش را در کتابی به نام "از کارگری تا کارآفرینی" منتشر ساخته - در آغاز انقلاب اسلامی، نمایندگی ی برادران ماهفر، داروی رایگان در اختیار مستمندان در سراسر ایران قرار میداد.

دفاتر کار و داراییشان در ایران بر جای ماند. ژاک به سویس مهاجرت کرد و دیگر برادران به نیویورک کوچیدند. سه تن برادر سرنوشتشان به اسرائیل گره خورده است. ژاک هزار چند گاهی به این کشور میآید و با دستی گشاده و ناآشکار به بیمارستان و به کنیساها کمک میکند و به دانشجویان جوایز تحصیلی میدهد.

سال ۲۰۱۴ رئیس جمهور پیشین اسرائیل، شیمعون پرس، مدال ریاست جمهوری را به وی اعطا کرد. صیون (سعید) یکی از رهبران کانون یهودیان ایرانی تبار ایالات متحده است. در جنبش "مکابی" فعالیت میکند و در راس بنیاد "مکابیم" است که برای مهاجران ایرانی بر پا گشته - میتوان او را نماینده ی دائم اسرائیل میان ایرانیان در ایالات متحده شناخت. سالی یکبار با دستانی پر از کمک و یاری که از هممیهنان سرمایه دار گرد آورده، با داده های خویش به اسرائیل میآید. سومین برادر خانواده ماهفر، زنده یاد دانیل (گرچی)، سال ۲۰۱۸ درگذشت.

Born in Isfahan. Jacques, the elder brother, began his work selling medication and soon progressed and received exclusive European franchises for the distribution of medication throughout Iran. His exploits are written in his book "From Shorter to Senior Entrepreneur". At the beginning of the revolution, the Mahfar brothers' agency distributed free and no fee medicines throughout Iran. Their luxurious offices and property remained in Iran. Jacques moved to Switzerland, and the brothers Zion (Sa'id) and Daniel (Gorgi) - to New York. The three brothers tied their fate to the Land of Israel: Jacques often comes to Israel, generously and secretly contributes to clinics, synagogues and scholarships to students from various diasporas. He was granted the Presidential Medal from Shimon Peres and the Legion of Honor from François Sarkozy. Zion (Sa'id) is one of the leaders of Iranian Jewry in the United States. He is active in the Maccabi movement, the president of the Maccabim Foundation of Iranian immigrants, and a regular emissary of Israel in the United States. He comes to Israel every year, laden with donations he has raised or donated himself. The third brother, Daniel (Gorgi) passed away in 2018.



ג'מילה מהריאן
جميله مهريان
Jamile Mehrian



יהדות איראן במרכז תרבות עמים לנוער (בית יהודית) בירושלים, ואף תרמה מוצגים פרטיים של המשפחה למטרה זו. בין 2012-1984 פעלה באירגון נסל"י - נשים ספרדיות למען ירושלים. בשנים 1981-1986 שימשה בהתנדבות יו"ר ארגון החוג הפרסי בוויצו ירושלים וארגנה פעילויות חברה ותרבות לטובת קליטת עולי איראן בישראל. במשך השנים פעלה רבות להסברת תרבות איראן בישראל לילדי בתי הספר ולמבוגרים, בתערוכות ובפעילויות תרבות מגוונות. בשנת 2001 הוענק לה אות ראש העיר ירושלים למתנדב מצטיין.



נולדה בהמדאן בשנת 1941. עלתה לישראל בשנת 1979 עם בעלה מורד ז"ל, בנה ראמין ובנותיה רותי ורוקסאן; בת נוספת, טלי, נולדה בישראל. ג'מילה דמות מרכזית בקרב יוצאי איראן בירושלים באהבתה, בהתמדה ובמסירותה לסיוע לזולת, ומכאן דבק בה הכינוי "המלאך ג'מילה". היא מתנדבת למעלה מ-20 שנה בקליטת עולים חדשים מאיראן וליוויים בשלבים הראשונים להתאקלמותם בישראל, ופועלת בתחומים רבים נוספים כגון גיוס כספים בארץ ובחו"ל, צורכי ציבור וגיוס מצרכי מזון ובגדים. ידועה בנועם הליכותיה, בטוב ליבה ובכישרון לגייס תומכים ומתנדבים נוספים. בשנת 1983 השתתפה בארגון תערוכה של

ג'מילה דמות מרכזית בקרב יוצאי איראן בירושלים באהבתה, בהתמדה ובמסירותה לסיוע לזולת, ומכאן דבק בה הכינוי "המלאך ג'מילה".

سال ۱۹۴۱ در همدان زاده شد. سال ۱۹۷۹ همراه همسرش زنده یاد مراد و فرزندانش رامین، روتی و روکسان به اسرائیل کوچیدند. دختر دیگرشان "تالی" در اسرائیل زاده شد. جمیله یکی از فعالان میان جامعه ایرانیان اورشلیم است و همواره با مهربانی و از خودگذشتگی به یاری ی نیازمندان میپردازد. به همین سبب برخی وی را "فرشته جمیله" مینامند. وی بیش از ۲۰ سالست داوطلبانه به جذب مهاجران تازه پرداخته و در مراحل آغازین جذب در این کشور، آنها را در زمینه های گوناگون همراهی میکند. همچنین با گردآوری پول در اسرائیل و خارج از کشور، مواد خوراکی و پوشاکی فراهم میآورد و به مستمندان یاری میرساند.

با رفتار نیکش، نشان میدهد قلبی مهربان دارد و زبانزد همگان است. داوطلبان و یاری رسانان دیگر را با مهارت به کارهای اجتماعی جلب میکند. سال ۱۹۸۳ در سازماندهی ی نمایشگاه یهودیان ایرانی در کانون فرهنگی ی ملتها برای جوانان "خانه ی یهودیت" در اورشلیم شرکت جست و نیز چندین فقره کارهای هنری- شخصی ی خانوادگی اش را به نمایشگاه بخشید.

میان سالهای ۱۹۸۴ - ۲۰۱۲ در سازمان "نس لی" سازمان بانوان صفارادی برای اورشلیم فعالیت داشت. سالهای ۱۹۸۱ - ۱۹۸۶ داوطلبانه با عنوان رئیس گروه بانوان ایرانی در سازمان "ویتسو" اورشلیم فعال بود و در راستای جذب مهاجران جدید ایرانی، فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی ترتیب داد. وی سالهای دراز برای معرفی ی فرهنگ ایرانی به دانش آموزان و بزرگسالان تلاشهای به سزایی کرده و در برگزاری ی نمایشگاهها و فعالیتهای فرهنگی، کوششهای سزاواری انجام داده است. سال ۲۰۰۱ از سوی شهردار اورشلیم نشان داوطلب شایسته به وی اعطا شد.

Born in Hamedan in 1941. Immigrated to Israel in 1979 with her late husband Morad, her son Ramin and her daughters Ruty and Roxanne, another daughter Tali was born in Israel. Jamila is active among Iranian Jews in Jerusalem, her love, perseverance and devotion to helping others has earned her the title "The Angel Jamile." She has been volunteering for more than 20 years in the absorption of new immigrants from Iran and accompanying them in the early stages of their acclimatization in Israel, and is active in many other areas such as fundraising in Israel and abroad, public needs and the recruitment of food and clothing for the needy. She is known for her pleasantness, kindness and talent to recruit additional supporters and volunteers. In 1983, she participated in the organization of an exhibition of Iranian Jewry at the Youth Cultural Center (Beit Yehudit) in Jerusalem, and also contributed private exhibits of the family for this purpose. Between 1984 and 2012, she was a member of the NESALI – Sephardic Women for Jerusalem Association, and in 1981-1986 she served as Chairperson of the Persian Section in WIZO Jerusalem and organized social and cultural activities for the absorption of Iranian immigrants in Israel. Over the years, she has worked extensively to explain Iran's culture in Israel to schoolchildren and adults, in exhibitions and in various culture activities. In 2001 she was awarded the Jerusalem Mayor's Award for Outstanding Volunteer.



דוד מוטאי
داويد مطيعي
David Mutai



יליד קרמנשאה, עלה ארצה בגיל 15 בשנת 1968 ועובד בחברת "אלביט מערכות" מזה כ־35 שנים. נשוי לשושנה - ילידת הארץ שהוריה עלו מעיראק, ולזוג ארבעה ילדים ושבעה נכדים. איש ציבור ומגשר מוסמך בדיני נפשות ועבודה. בשנת 1996 הקים את הטלוויזיה בפרסית, ועד היום שידר כ־550 תוכניות בתחומים שונים. לפני כחמש שנים הקים את הטלוויזיה בעיראקית, שהתקבלה על ידי יוצאי עיראק באהדה רבה. תוכניות הטלוויזיה בשפה העברית והפרסית משודרות כמה פעמים בשבוע. דוד מוטאי משמש דובר ארגון הגג של יוצאי איראן בישראל.

בשנת 1996 הקים את הטלוויזיה בפרסית,
ועד היום שידר כ־550 תוכניות בתחומים שונים.

در کرمانشاه زاده شده و در پانزده سالگی به سال ۱۹۶۸ به اسرائیل کوچیده - افزون بر ۳۵ سال است که در کمپانی "البیت معراخوت" به کار پرداخته - همسرش شوشنا از خانواده ای است که از عراق به اسرائیل کوچیده - این زوج چهار فرزند و هفت نوه دارند. داوید، کنشگر اجتماعی است و در زمینه ی آشتیجویی و مسائل مورد اختلاف و قوانین خانوادگی دارای درجه ی کارشناسی است.

سال ۱۹۹۶ ایستگاه تلویزیونی برای پارسی زبانان اسرائیل را به راه انداخته و تاکنون ۵۵۰ برنامه در زمینه های گوناگون ساخته و پخش کرده - برنامه های تلویزیونی روی کانال ۹۹ به زبانهای عبری و پارسی پخش میشود. پنج سال پیش یک ایستگاه تلویزیونی برای یهودیان عراقی در اسرائیل برپا ساخت که از سوی این جامعه با استقبال روبرو گردید. مطبعی سخنگوی سازمان مرکزی ایرانی تباران اسرائیل است.

Born in Kermanshah, immigrated to Israel at age 15 in 1968 and has been working for "Elbit Systems" for 35 years. Married to Shoshana – born in Israel whose parents immigrated from Iraq, the couple has four children and seven grandchildren. A public figure and a certified mediator in capital cases and matters of labor. In 1996, he founded a television service in Persian, and to date has broadcast about 550 programs on various topics. About five years ago, he founded Iraqi television, which was received with great acclaim by the Iraq-born people in Israel. The Hebrew and Persian television programs are broadcast several times a week. David Mutai serves as spokesman for the umbrella organization of Iranian immigrants in Israel.



עזיזולה מוטהדה ז"ל
زنده یاد عزیزاله متحده
The late Azizola Motahede



יליד אספהאן, עלה ארצה עם רעייתו אשרף בשנת 1974, לאחר מלחמת יום כיפור. הבת שאהנאז מתגוררת בארצות הברית ומלמדת שם באוניברסיטה, והבן ביז'אן איש הייטק. עזיזולה למד בבית הספר אליאנס וסיים לימודי תיכון. בוגר לימודי משפטים באוניברסיטת אספהאן. עבר לטהראן והיה בין הראשונים שהנהיג ביטוח חיים בטהראן. בארץ עבד עם חברות הביטוח. בין השאר כתב על עיר הולדתו ב"שופר" בעריכת יוסף שערי - ירחון שיצא לאור בפרסית בניו יורק ובלוס אנג'לס והופץ לדוברי פרסית יהודים ומוסלמים ברחבי תבל. נפטר בירושלים ונקבר בה.

בוגר לימודי משפטים באוניברסיטת אספהאן. עבר לטהראן והיה בין הראשונים שהנהיג ביטוח חיים בטהראן. בארץ עבד עם חברות הביטוח.

زاده ی اصفهان است. به دنبال جنگ یوم کپور، همراه همسرش اشرف، سال ۱۹۷۴ به اسرائیل کوچیدند. دخترشان شهناز در ایالات متحده زندگی میکند و در دانشگاه به تدریس میپردازد. پسرشان بیژن در فن آوری پیشرفته (های-تک) کار میکند. عزیزالله تا پایان دوره دبیرستان در آلیانس درس خواند. دوره ی حقوق را در دانشگاه اصفهان به پایان رسانید. به تهران رفت و به کار بیمه پرداخت. از نخستین کسانی بود که به کار در زمینه ی بیمه ی عمر پرداخت. در اسرائیل نیز با کمپانیهای بیمه کار میکرد.

برای نشریه ی شوفار به سردبیری ی یوسف شاهی (ماهانامه ی پارسی زبان چاپ نیویورک) مقاله مینوشت. این رسانه به شمار بزرگی از هممیهنان پارسی زبان در سراسر دنیا فرستاده میشود. بیشتر نوشته هایش درباره ی یهودیان ایرانی، به ویژه اصفهانی بود.

Born in Isfahan, immigrated to Israel with his wife Ashraf in 1974, after the Yom Kippur War. Their daughter, Shahnaz, lives in the United States and teaches at a University, and their son, Bijan, is a high-tech man. Azizola attended the "Alliance" School and graduated high school. Graduated from the University of Isfahan. He moved to Tehran and was one of the first to introduce life insurance in Tehran. In Israel he worked with the insurance companies. Among other things, he wrote about his hometown in "Shofar", edited by Yosef Shaari – a monthly journal published in Persian in New York and Los Angeles, and distributed to Jewish and Muslim Persian speakers around the world. He died in Jerusalem and is buried there.



גבריאל מופז
گاوريل موفاز
Gabriel Mofaz



בע"מ" ופיתח מערכת ייחודית לניהול תהליכי איכות, תפעול, תיקון ותחזוקה לתעשיית החלל והביטחון, וזאת תוך שיכלול תקן בקרת האיכות ISO 9000, עדכוני אסדרה (רגולציה) והמלצות לתהליכי חדשנות בתעשיית החלל דוגמת מערכות מבוססות הטמעה מהירה, המשמשות לתכנון משאבי הארגון. הגישה הייחודית והחדשנית, השימוש במערכת אחת, בפתרון אחיד ובזמן הטמעה מהיר למערכות תוכנה העלו את

החברה על פסים של רווחיות. חברת "פנטגון 2000 תוכנה בע"מ" שותפת זהב של "מייקרוסופט" ושותפה של "אינטל". משרדי החברה ומרכז המחקר והפיתוח שלה ממוקמים בישראל. לחברה משרדי שיווק ותמיכה בניו יורק, במיאמי, בלוס אנג'לס, בדבלין ובסינגפור. גבריאל מופז מתגורר בקיסריה עם משפחתו: רעייתו אבישג ושני ילדיהם.



נולד בטהראן, עלה לישראל בשנת 1957. שירת בצה"ל בחטיבת הצנחנים והשתחרר בדרגת סגן. בשנת 1975 השלים לימודי הנדסת מכונות ואגרו-מכניקה בטכניון, ובשנת 1982 לימודי הנדסה אזרחית באוניברסיטת נורת'איסטרן בארצות הברית. שנתיים לאחר מכן התמנה למנהל מיזם פיתוח מערכות בחברת "פיטני בוואס", ובהמשך התמנה למנתח מערכות ומוביל מערכת ניהול תיקי הלקוחות הבין-

לאומית של בנק "צ'ייס". בשנת 1986 עמד בראש מיזם ניהול תיקי הלקוחות האוטומטי של חברת "אמריקן אקספרס" בניו יורק. שנתיים לאחר מכן השלים תואר במדעי המחשב באוניברסיטת פיירליי דיקינסון בניו ג'רזי. בעל תואר מוסמך במנהל עסקים מן המכון הטכנולוגי של ניו יורק. לפני למעלה משלושה עשורים גבריאל מופז יסד חברה בין-לאומית בשם "פנטגון 2000 תוכנה

יסד חברה בין-לאומית בשם "פנטגון 2000 תוכנה בע"מ" ופיתח מערכת ייחודית לניהול תהליכי איכות, תפעול, תיקון ותחזוקה לתעשיית החלל והביטחון. משרדי החברה ומרכז המחקר והפיתוח שלה ממוקמים בישראל.

در تهران زاده شده و سال ۱۹۵۷ به اسرائیل کوچیده - با درجه ی ستوانی در تیپ چتربازان ارتش پدافندی ی اسرائیل خدمت کرده - سال ۱۹۷۵ دوره ی آموزش مهندسی مکانیک و مکانیکی ی کشاورزی را در تخنیون به پایان رسانده - سال ۱۹۸۲ از دانشگاه نورت ایسترن امریکا به دریافت درجه ی مهندسی سرفراز گشته و به ریاست پروژه توسعه ی سیستمها در کمپانی ی "پیتنی باوس" به کار پرداخته است.

در جایگاه تحلیلگر سیستمها و سرپرست سیستم مدیریت اتوماتیک پرونده های مشتریان بانک بین المللی "چیس" برگزیده شد. سال ۱۹۸۶ در راس پروژه ای، اداره ی اتوماتیک پرونده های مشتریان کمپانی ی "امریکن اکسپرس"، سرگرم کار بوده و دوره ی دو ساله کامپیوتر در دانشگاه "فیرلی دیکینسون" نیوجرسی را به پایان رسانده است.

دارای درجه ی کارشناسی در مدیریت اقتصادی از انستیتوی تکنولوژیک نیویورک است. بالای سه دهه، یک کمپانی ی بین المللی با نام "پنتاگون ۲۰۰۰ نرم افزار با مسئولیت محدود"، را سازماندهی کرده که توسعه ی سیستمهای ویژه برای مدیریت روندهای کیفیتی، به کارگیری، ترمیم، نگاهداری و تعمیر صنایع فضایی - نظامی را عهده دارست. دیدگاه ویژه و نوین یک سیستم برای راه حل یگانه و در اسرع وقت برای سیستمهای این شرکت را سودآور ساخته - شایسته ی یادآوری اینکه، این کمپانی شریک کمپانیهای "مایکروسافت" و "آنتیل" است. دفتر مرکزی ی این کمپانی در اسرائیل واقع شده و دفاتر بازاریابی و سرویس آن در نیویورک، میامی، لوس آنجلس، دوبلین و سنگاپور است.

گاوریل موفاز همراه همسرش اویشاگ و دو فرزندشان در شهر کیساریا زندگی میکنند.

Born in Tehran, immigrated to Israel in 1957. Completed his studies in mechanical engineering and agro-mechanics at the Technion, and in 1982 studied civil engineering at Northeastern University in the United States. Two years later he was appointed System Development Program Manager at "Pitney Bowes", and later Systems Analyst and Project Leader of "Chase Bank". In 1986 he headed the "American Express" Automated Portfolio Management System in New York. Two years later he completed a degree in Computer Science At the Fairleigh Dickinson University in New Jersey. He holds a Master's degree of Business Administration from the New York Institute of Technology. More than three decades ago, Gabriel Mofaz founded an international company called "Pantagon 2000 Software" and developed a unique system for quality management, operation, repair and maintenance of the space and security industry, by enhancement and recommendations for innovation in the space industry, such as rapid deployment systems used to plan organizational resources. The unique and innovative approach, the use of a single system, a uniform solution and timely implementation of software systems have raised the company on a profitable track. "Pantagon 2000 Software" is a Microsoft Gold Partner and an Intel Partner, with offices and research and development centers located in Israel, with marketing and support offices in New York, Miami, Los Angeles, Dublin and Singapore. Gabriel Mofaz resides in Caesarea with his family: his wife Avishag and their two children.



שאול מופז شائل موفاز Shaul Mofaz



1982, עת מלחמת שלום הגליל, פיקד על עוצבת חירם, שלחמה במסגרת אוגדה 36. בשנת 1986 מונה למח"ט הצנחנים ושימש בתפקיד בזמן האינתיפאדה הראשונה. בשנת 1993 הועלה לדרגת אלוף והיה מפקד אוגדת איו"ש ואלוף פיקוד הדרום. בשנת 1998 מונה לרמטכ"ל ה-16 של צה"ל. בשנת 2000 ייסד את תוכנית עתידים, שמטרתה



לשלב צעירים מצטיינים מיישובי הפריפריה ושולי החברה במדינה במסודות להשכלה גבוהה (הוגה הרעיון היה תא"ל אבנר ברזני). בשנת 2002 מונה מופז לשר הביטחון. בין תפקידיו הנוספים ח"כ, סגן ראש הממשלה ושר התחבורה. בוגר המכללה לפיקוד ולמטה של הצבא האמריקני בוורג'יניה, ובעל תואר שני במנהל עסקים מאוניברסיטת בר-אילן. "אני חושב שיש בי הרבה מאבא שלי, אליהו: התמדה, איפוק, מעט סגפנות. אבא היה חזק מאוד באופי שלו אבל שתקן גדול. הוא הקנה לי משמעת עצמית ועבודה קשה, והצבא השלים את זה". "מה זה להיות חייל? איפוק, משמעת עצמית, לעשות כל דבר באופן הנכון והמדויק ביותר כי מוטלת עליך אחריות ואתה מודע לכך שלהחלטותיך יש משמעות". כיום שאול מופז עוסק בתחומי טכנולוגיה מתקדמת, מרצה בכיר ונשיא כנס הסייבר וביטחון המולדת. נשוי לאורית ולהם ארבעה ילדים.

נולד בטהראן בשנת 1948, ובן שמונה עלה עם משפחתו לישראל. משפחתו נקלטה באילת, ובה למד בבית הספר הממלכתי-דתי "ימין הרצוג" והמשיך ללימודי פנימייה בבית הספר החקלאי נהלל. בשנת 1966 התגייס לחטיבת הצנחנים. השתתף במלחמת ששת הימים ושירת במערכת הביטחון כ-40 שנה – "כי לשרת בצנחנים ולחזור ביום שישי

לנהלל בנעליים אדומות וכומתה אדומה זה להיות ישראלי". מופז סלל את דרכו לקורס קצינים לאחר שפיקד בהצלחה על מארב בבקעת הירדן ואף פיתח תורת לחימה חדשה במהלך הקרב: הכוח זיהה חוליית מחבלים שחדרה מירדן ותכננה לירות על המוצבים לאורך הגבול מתוך מחפורת; מופז פיצל את הכוח שבפיקודו, השאיר שלושה חיילים לרתק באש את המחפורת, הוביל שני חיילים באיגוף משמאל וניצח בקרב. "מארב מופז", שיטת המארב שפיתח, נלמדת בקורסי הפיקוד בצה"ל. מושג נוסף שנקשר לשמו הוא ה"מופזית" – נרתיק עשוי בד, המחזיק את מחסנית הרובה בצמוד לקת. במלחמת ההתשה היה מפקד מחלקה בגדוד 890 ואייש מוצבים בקו בר-לב בתעלת סואץ. במלחמת יום כיפור היה מפקד סיירת צנחנים ולאחר מכן סגנו של מפקד סיירת מטכ"ל יוני נתניהו. מופז פיקד על כוח במבצע אנטבה. בשנת

"מה זה להיות חייל? איפוק, משמעת עצמית, לעשות כל דבר באופן הנכון והמדויק ביותר כי מוטלת עליך אחריות ואתה מודע לכך שלהחלטותיך יש משמעות".

Born in Tehran in 1948, and at eight years immigrated to Israel with his family. His family was absorbed in Eilat, where he attended the “Yemin Herzog” religious public school and continued to study at the Nahalal agricultural boarding school. In 1966 he recruited to the Paratroopers Brigade. Participated in the Six-Day War and served in the defense establishment for 40 years - “to serve in the Paratroops and return on Friday to Nahalal in red shoes and a red beret is to be an Israeli.” Mofaz paved his way to an officers’ course after successfully commanding an ambush in the Jordan Valley and developing a new combat doctrine during the battle: the force identified a terrorist squad infiltrating from Jordan and planned to shoot at outposts along the border from a dugout; Mofaz split the force under his command, left three soldiers to set fire to the dugout, led two soldiers from the left wing and won the battle. Another concept associated with his name is the “Mofazit” - a cloth holster that holds the rifle cartridge next to the butt. In the War of Attrition he was a platoon commander in the 890 Battalion and manned positions on the Bar-Lev line in the Suez Canal, during the Yom Kippur War he was commander of the paratroopers’ reconnaissance unit and later the deputy commander of the General Staff commando unit, Yoni Netanyahu. Mofaz commanded a force in Operation Entebbe. In 1982, during the Peace for Galilee War, he commanded the Hiram Brigade, which fought in the framework of Division

36. In 1986, he was appointed Paratroop Brigade Commander and served in the position during the First Intifada, and was promoted to the rank of Major General and Commander of the Judea and Samaria Division. In 1998 he was appointed IDF Chief of Staff. In 2000, he founded the Atidim Program, which aims to integrate outstanding young people from the periphery and the margins of Israeli society into institutions of higher learning (the idea was headed by Brigadier General Avner Barazani). In 2002, Mofaz was appointed Minister of Defense. He is a graduate of the US Army Command and Staff College in Virginia and holds an MBA from Bar-Ilan University. “I think I have a lot of my father, Eliyahu: perseverance, restraint, a little asceticism. Father was very strong in his character but very quiet. He gave me self-discipline and hard work, and the army completed it.” “What is being a soldier? Restraint, self-discipline, doing everything in the most correct and accurate way because you have a responsibility and you are aware that your decisions have meaning.” Shaul Mofaz currently deals with advanced technology, a senior lecturer and the president of the cyber and homeland security conference. Married to Orit, they have four children.

نخست لبنان) بر نیروهای اضطراری در چهارچوب لشکر ۳۶، فرماندهی کرد. سال ۱۹۸۶ به فرماندهی ی تیپ چتربازان رسید و در این جایگاه در زمان نخستین شورش فلسطینیها (انتفاضه) خدمت میکرد.

سال ۱۹۹۳، به درجه ی سرلشگری در ارتش پدافندی ی اسرائیل نائل گشت و فرمانده سپاه یهودا و شمرون و نیروهای جنوب گردید. سال ۱۹۹۸، به ریاست شانزدهمین ستاد ارتش پدافندی ی اسرائیل سرفراز شد. سال ۲۰۰۰، برنامه ی "عاطیدیم" (آیندگان) را پی ریخت، که هدف این برنامه نزدیک کردن جوانان برجسته در شهرهای دور از مرکز و یا اینگونه جوانان که در حاشیه ی جامعه زندگی میکنند، به نهادهای آموزش عالی بود (این اندیشه را پیش از وی، سرتیپ اونر بارزانی مطرح کرده بود).

سال ۲۰۰۲ موفاز به وزارت پدافند در دولت اسرائیل رسید. از دیگر وظایف وی که میتوان آنها را برشمرد: نمایندگی ی پارلمان، معاونت نخست وزیر و وزیر ترابری است. موفاز، دانش آموخته ی کالج فرماندهی ی ستاد ارتش ایالات متحده در پایگاه ویرجینیا و دارای درجه ی فوق لیسانس در مدیریت بازرگانی از دانشگاه بریلان است. او میگوید:

"بسیاری نکته ها را از زنده یاد پدرم، الياهو، آموخته ام. پشتکار، خویشتنداری و کمی هم پرهیز کاری. پدرم شخصیتی توانا داشت و کم سخن بود. او انضباط فردی و انجام کار دشوار را به من آموخت و ارتش اینها را تقویت بخشید. مگر مفهوم سرباز خوب بودن چیست؟ خویشتنداری، انضباط و هر کاری را به بهترین گونه، درست و دقیق انجام دادن. زیرا بر دوشت مسوولیت گذارده شده و تو آگاهی که تصمیمت دارای مفهوم است."

این روزها شائول مفاز در زمینه های تکنولوژی ی پیشرفته کار میکند. سخنرانی برجسته و کاراست و ریاست سازمان "سایبر و امنیت میهن" را عهده دارست. با نوری پیمان زناشویی بسته و دارای چهار فرزندند.

سال ۱۹۴۸ در تهران زاده شد. در هشت سالگی همراه خانواده اش به اسرائیل کوچید و در بندر ایلات مستقر شدند. شائول، دبستان دولتی-مذهبی ی "یمین هرتسوگ" را پشت سر نهاد و آموزش را در انستیتوی شبانه روزی ی کشاورزی در موشاو "نهلل" پی گرفت. سال ۱۹۶۶ به خدمت ارتش درآمد و به تیپ چتربازان پیوست. در جنگ شش روزه (۱۹۶۷)، جنگید و چهار دهه از زندگی اش را در ارتش پدافندی ی اسرائیل گذراند، چنانچه خودش میگوید:

"خدمت در یکان چترباز و بازگشت به خانه با پوتینهای سرخ، نشانی از اسرائیلی بودن دارد"

در یکی از برنامه های عملیات تله چینی در دشت اردن، شیوه ای تازه در جنگ و گریز را بنیان نهاد که راهش را به گذراندن دوره افسری هموار کرد. در روند یک عملیات، نیروی زیر فرماندهی اش، گروهی خرابکار را ردیابی میکند که در گودالهایی کمین کرده و میخواهند به پایگاه رخنه کنند. موفاز نیرویش را در دو بخش میآراید. سه تن از سربازان درگیر میشوند تا دشمن را از پیشروی بازدارند. سه تن دیگر از زاویه ای دیگر به سوی خرابکاران یورش میبرند و کار را پایان میدهند.

شیوه "کمینگاه موفاز" ابداعیست که به نام خود وی شهرت یافته و در کورسهای فرماندهی آنرا میآموزند. بر روی نام وی واژه ی ویژه ای ساخته شده به نام "موفازیت" که میان سربازان، کاربردی گویا دارد. غرض از این واژه، یک غلاف پارچه ای است که خشاب را به تفنگ میپیوندد.

در میدان جنگ فرساینده با مصریها، موفاز، فرمانده یک گردان در هنگ ۸۹۰ بود که در پایگاهی در خط برلو، کنار کانال سوئز درگیر بودند. همچنین در جنگ یوم کیپور (۱۹۷۳)، فرمانده یکان پیشتاز چتربازان بود. در پایان این دوره، به معاونت یونی نتانياهو، فرمانده یکان پیشتاز ستاد ارتش اسرائیل برگزیده شد.

موفاز در عملیات "انته"، فرمانده بخشی از نیروهای رهاننده ی گروگانها بود. سال ۱۹۸۲، زمان جنگ "آشتی برای گالیل" (جنگ



עמנואל מנזורולה عیمانوئل منظوراله Emanuel Manzurola



השנים 1971-2004 שימש בין השאר מנהל המעבדות וראש המגמה לכימיה במכללה הטכנולוגית באר שבע, ראש המחלקה להנדסה כימית וראש המחלקה לחוזי מחקר במכללה האקדמית להנדסה בנגב ומנחה הקורס "מבוא למדעי הטבע" באוניברסיטה הפתוחה. שותף למחקרים בתחומי הכימיה השונים ומחברם או שותף לחיבורם של עשרות פרסומים.

חיבר מספר ספרים: "כימיה אנליטית", "יסודות הכימיה", "כימיה לבית הספר התיכון" ו"עקרונות הכימיה", המחזיק שני כרכים של 1500 עמודים, דן בהרחבה בתחומי כימיה שונים ומשמש את הלומדים באקדמיה. בשנת 1997 הוסמך לעורך פטנטים מטעם משרד המשפטים, ומשנת 2004 שותף במשרד "לוצאטו את לוצאטו" העוסק בקניין הרוחני - פטנטים, סימני מסחר ומדגמים.



נולד באספהאן בשנת 1946 לטובה מוטהדה ולד"ר משה חיים מנזורולה. למד בבית הספר היסודי "אליאנס" ובתיכון "אדאב", ועם סיומו בשנת 1964 עלה לארץ כדי ללמוד כימיה.

תואר ראשון בכימיה ובפיזיקה קיבל מהאוניברסיטה העברית בירושלים בשנת 1970, ובאותה שנה החל להורות כימיה במכללה הטכנולוגית בעיר באר שבע, שהתיישב בה עם רעייתו סימון; לזוג ארבעה ילדים. אוניברסיטת בן-גוריון בנגב העניקה לו תואר שני בכימיה פיזיקלית (1978), תואר ראשון בהנדסה כימית (1982), תואר דוקטור מטעם המחלקה להנדסה כימית (1984) ותעודת הוראה (1994); בעל תואר פרופסור מהמועצה להשכלה גבוהה בישראל (2003).

משנת 1969 ועד היום עוסק בהוראת הכימיה במסגרות התיכון, המכללה הטכנולוגית, המכללה האקדמית והאוניברסיטה. בין

בעל תואר פרופסור מהמועצה להשכלה גבוהה בישראל (2003).
משנת 1969 ועד היום עוסק בהוראת הכימיה במסגרות התיכון,
המכללה הטכנולוגית, המכללה האקדמית והאוניברסיטה.

سال ۱۹۴۶ در اصفهان زاده شد. فرزند طووا متحده و دکتر موشه حییم منظوراله است. دوره ی دبستان را در آلیانس و دبیرستان را در دبیرستان "ادب" گذراند. سال ۱۹۶۴ به اسرائیل کوچید و آموزش شیمی را پی گرفت. سال ۱۹۷۰ درجه ی لیسانس در رشته ی فیزیک و شیمی از دانشگاه عبری ی اورشلیم دریافت کرد. همان سال به تدریس شیمی در کالج تکنولوژی در شهر بئر شوع پرداخت. تا امروز با همسرش سیمون و چهار فرزندش در همان شهر زندگی میکند. درجه ی فوق لیسانس را در رشته ی شیمی ی فیزیکال به سال ۱۹۷۸ در دانشگاه برایلان گذراند و درجه ی مهندسی ی شیمی را سال ۱۹۸۲ دریافت کرد. دانشنامه ی دکترایش را بخش مهندسی ی همین دانشگاه در سال ۱۹۸۴ نگاشت و همان سال دیپلم آموزش و پرورش دریافت کرد. سال ۲۰۰۳ شورای عالی ی آموزشهای دانشگاهی، درجه استادی به وی پیشکش کرد.

از سال ۱۹۶۹ تاکنون در چهارچوبهای دبیرستانی، کالج تکنولوژی، کالج آکادمیک و دانشگاه به تدریس شیمی میپردازد. از سال ۱۹۷۱ تا ۲۰۰۴ از جمله مقامهای ریاست آزمایشگاهها و رییس بخش شیمی در کالج تکنولوژی در بئر شوع، ریاست بخش مهندسی شیمی، ریاست بخش پیمانهای پژوهشی در کالج مهندسی در جنوب کشور را، عهده دار بوده - وی همچنین مربی ی کورس مقدمات علوم طبیعی در دانشگاه آزاد اسرائیل شناخته شده و در پژوهشهای گوناگون شرکت کرده است.

دهها مقاله ی پژوهشی نوشته و چندین کتاب آموزشی نگاشته مانند: "شیمی ی تحلیلی"، "مقدمات شیمی"، "شیمی برای دبیرستانها" و "اصول شیمی". کتاب آخری در دو جلد با ۱۵۰۰ برگ منتشر شده و به گونه ای گسترده به زمینه های گوناگون دانش شیمی میپردازد. این نوشته برای کسانی سودمندترست که در رده های دانشگاهی سرگرم آموزشند. سال ۱۹۹۷ از سوی وزارت دادگستری به عنوان کارشناس ثبت پاتنت (اختراعات) برگزیده شد. از سال ۲۰۰۴ در دفتر "لوتساتو و لوتساتو" سهیم شده که به کارهای مربوط به دارایی روحانی، پاتنت، نشانه های بازرگانی و نیز نمونه برداریها میپردازد.

Born in Isfahan in 1946 to Tova Mutahede and Dr. Moshe Haim Manzurola. He studied at the "Alliance" elementary school and at the "Adab" high school, and immigrated to Israel in 1964. He received his Bachelor's degree in Chemistry and Physics from the Hebrew University of Jerusalem in 1970, and in that same year he began teaching chemistry at the Technological College in Beer Sheva, where he settled with his wife Simon; The couple have four children. Ben-Gurion University of the Negev awarded him a Master's degree in Physical Chemistry (1978), a Bachelor's degree in Chemical Engineering (1982), a PhD from the Department of Chemical Engineering (1984) and a Teaching Certificate (1994); He holds a Professor's designation from the Council for Higher Education in Israel (2003). Since 1969, he has been teaching chemistry at the high school, the technological college, the college and the university. From 1971 to 2004 he served as director of the laboratories and head of the chemistry department at the Technological College of Beer Sheva, head of the department of chemical engineering and head of the research contracts department at the Negev College of Engineering. He is a partner in various chemical research projects and is the author or co-author of dozens of publications. He has authored several books: Analytical Chemistry, Fundamentals of Chemistry, Chemistry for the Middle School, and Principles of Chemistry, which holds two volumes of 1,500 pages, discusses extensively in various fields of chemistry and serves the students in academia. In 1997, he was certified as a patent attorney by the Ministry of Justice, and since 2004 he has been a partner in the Luzzatto & Luzzatto firm, which deals with intellectual property – patents, trademarks and designs.



משה מנשהוף
 موشه منشه اف

Moshe Menasheof



וערך והוציא לאור את הביטאון "דנשג'ו" ("סטודנט"). כתב ביקורות ספרים בעיתון "כותרת ראשית" והגיש פינות בתוכנית הרדיו של קול ישראל "רגע של עברית".

בשנת 2008 ייסד את הוצאת "כתב". יצירותיו: ספרו הראשון, "אופוריה" בהוצאת כנרת, זמורה-ביתן (1994); משירי המשורר היהודי יליד איראן נתן שאוליאן בתרגום

לעברית; "הכפיל הווירטואלי", רומן מדע בדיוני פילוסופי (2008); "עמוס - גואל הגורל", רומן תקופתי פסיכולוגי ו"סיפור המטמון באי-ודאות", מחזור שירים (2011); "שירת רומי", תרגום שירים ופרקים בהגותו של ג'לאל א-דין רומי (2012); "האחרים", רומן מדע בדיוני העוסק בעולם פוסט-אפוקליפטי ובוחן סוגיות פילוסופיה (2014); "חלום וזיכרון: מסה על תפיסה, זיכרון, שינה וחלום" (2016). מאמריו: "הגורם הבסיסי לשינוי בפילוסופיה של ויטגנשטיין" ו"האם הכרחי להניח את קיום הלא-מודע?".



נולד באספהאן בשנת 1958, למד בבית הספר "אתהאד" של "אליאנס". עלה לישראל בשנת 1979.

בעל תואר ראשון בפילוסופיה ובמחשבת ישראל מן האוניברסיטה העברית בירושלים. בין השאר היה תלמידו של פרופ' ישעיהו ליבוביץ ונמנה עם החוג המצומצם שפקד את ביתו מדי מוצאי שבת. סיים לימודי

תואר שני בהיסטוריה של המזרח התיכון באוניברסיטת תל אביב עם תזה בנושא "יחסם של האיראנים אל היהודים ערב המהפכה האסלאמית באיראן".

בלימודי התואר השלישי שב לעסוק בפילוסופיה; נושא עבודת המחקר שלו, שלא הוגשה בסופו של דבר, היה "תפיסה וזיכרון", והוא ממשיך לעסוק בנושאים אלה שנים רבות. במהלך לימודיו באוניברסיטה ייסד את ארגון הסטודנטים יוצאי איראן בישראל

בעל תואר ראשון בפילוסופיה ובמחשבת ישראל מן האוניברסיטה העברית בירושלים.
 בין השאר היה תלמידו של פרופ' ישעיהו ליבוביץ ונמנה עם החוג המצומצם שפקד את ביתו מדי מוצאי שבת.

سال ۱۹۵۸ در اصفهان زاده شد و در مدرسه ی آلیانس درس خواند. سال ۱۹۷۹ به اسرائیل کوچید. دارای درجه ی لیسانس در رشته ی فلسفه و اندیشه ی یهود از دانشگاه عبری ی اورشلیم است. یکی از دانشجویان پروفیسور لیووویچ بود و شنبه شبها همراه گروه کوچکی در محفل این استاد نامدار شرکت میجست.

درجه ی فوق لیسانس را در رشته ی تاریخ خاورمیانه از دانشگاه تل آویو دریافت کرد. تز فوق لیسانس وی درباره ی "مناسبات ایرانیان با یهودیان در آستانه ی انقلاب اسلامی" است.

در دوره ی دکترا، بار دیگر به سوی فلسفه بازگشت. به پژوهشی پیرامون "برداشت و خاطره" پرداخت، که سرانجام ارائه نشد. سالهاست که این گونه موضوعها وی را مشغول ساخته - در دوره ی تحصیل در دانشگاه، سازمان دانشجویان ایرانی تبار را برپا ساخت و سردبیری ی بولتن "دانشجو" را به عهده داشت.

در روزنامه ی "کوئرت راشیت" (عنوان نخست) نقد ادبی مینوشت و برای برنامه رادیویی ی "یک لحظه عبری" در صدای اسرائیل، برنامه میساخت. از سال ۲۰۰۸ سازمان انتشاراتی "کتاو" را برپا ساخته - آفریده هایش به زبان عبری، بدین قرارند: نخستین کتابش "عالم هپروت" که آنرا از طریق سازمان انتشاراتی "کینرت، زمورا - بیتان" سال ۱۹۹۴ منتشر کرده - کتاب سروده های شاعر یهودی ی ایرانی، ناتان شاولیان، که آنرا از پارسی به عبری برگردانید. کتاب "بدل مجازی" که یک رومان فلسفی- تخیلی است و آنرا سال ۲۰۰۸ به چاپ رساند. کتاب "عاموس - رهاسازنده ی سرنوشت" که یک رومان روانشناسی است و کتاب "ماجرای گنج در جزیره واقعیت" (به سبب بازی با واژگان میتوان نام این کتاب را "ماجرای گنج در عدم واقعیت" نیز خواند). کتاب "مجموعه سروده ها" را در سال ۲۰۱۱ منتشر کرد. کتاب "شعر رومی" که ترجمه ی سروده های مثنوی از مولاناست و نیز جستاریست در اندیشه جلال الدین رومی را سال ۲۰۱۲ به چاپ رساند. کتاب "دیگران" که یک رومان علمی- تخیلی است و در فضای جهان پسااپوکالیپسی (پس از آخرالزمان) به چندین مقوله فلسفی میپردازد. آنرا در سال ۲۰۱۴ به چاپ رساند. کتاب "رویا و خاطره" - درباره ی برداشت خاطره ی خواب و رویا است و آنرا سال ۲۰۱۶ منتشر کرده - دو مقاله نیز سال ۲۰۱۷ منتشر کرد: یکی "عامل دگرگونی در فلسفه ی ویتگشتاین" - و دیگری "آیا ناگزیریم که که بپذیریم ناخودآگاه وجود دارد؟".

Born in Isfahan in 1958, he studied at the "Alliance" School. Immigrated to Israel in 1979. He holds a Bachelor's degree in Philosophy and Jewish Thought from the Hebrew University of Jerusalem. Among other things, he was a student of Prof. Yeshayahu Leibowitz and a member of the small circle that visited his home every Saturday evening.

He completed his Master's degree in Middle Eastern history at Tel Aviv University with a thesis on "The attitude of the Iranians to the Jews on the eve of the Islamic revolution in Iran." In his Doctoral studies he returned to philosophy; The subject of his research, which was not submitted in the end, was "perception and memory," and he has been dealing with these issues for many years.

During his studies at the university, he founded the Association of Iranian Students in Israel and edited and published the journal "Daneshjo" ("Student"). Wrote reviews of books in the newspaper "Koteret Rashit" and served on the Kol Israel radio show "A Moment of Hebrew". In 2008 he founded the "Ktav" publishing house. His works: his first book, "Euphoria" published by Kinneret, Zmora-Bitan (1994); Hebrew translation of poems by the Iranian-born Jewish poet Natan Shaulian; "The Virtual Double", a philosophical science fiction novel (2008); "Amos - Redeemer of Destiny", a periodical psychological novel and "The Treasure in Uncertainty", cycle of poems (2011); "Rumi's Song," a translation of poems from the book of Mathnawi and chapters in Jalal a-Din Rumi's contemplation (2012); "The Others," a science fiction novel that deals with a post-apocalyptic world and examines philosophy issues (2014); "Dream and Memory: Essay on Perception, Memory, Sleep and Dream" (2016); Two articles: "The fundamental cause of change in Wittgenstein's philosophy" and "Is it necessary to assume the existence of the unconscious?" (2017).



מורין נהדר مورين نهادار Maureen Nehedar



שמה לה למטרה להמשיך את המורשת ההולכת ונעלמת, וכותבת לחנים משלה בסולמות פרסיים עתיקים ("דאסטגאה") לפיוטים ולטקסטים מן המקורות היהודיים. לחנים אלה משולבים בהופעותיה יחד עם פיוטים עממיים-פרסיים בעיבודים מודרניים כדי לקרב רבים לשמוע אותם ולהתחבר אליהם מחדש. הלחינה שירי משוררים, וביניהם יהודה עמיחי, אורי צבי גרינברג, אמיר גלבוז, רבי יהודה הלוי, אבן גבירול



וחביבה פדיה. שיתפה פעולה עם אומנים ישראלים רבים, וביניהם אתי אנקרי, אהוד בנאי, ברי סחרוף, רונה קינן, שאנן סטריט, דניאלה ספקטור, דין דין אביב ושלמה בר. ב-15 השנים האחרונות הופיעה בארץ ובעולם עם ההרכב שלה, עם הרכבים שהתארכה בהם ועם תזמורות בפסטיבלי מוזיקת עולם, מוזיקה קלאסית-מערבית ומוזיקה בת-זמננו. הופיעה מספר פעמים עם התזמורת הפילהרמונית הישראלית, עם סימפונט רעננה ועם הסינפונייטה הישראלית באר שבע. נמנית עם רשימת האומנים היוקרתית של ה-BBC, שבשנת 2012 הוציא אלבום כפול של מוזיקה מרחבי תבל, והיא מבצעת בו שיר ערש עממי-פרסי בעיבודה. הפיוט "תפילה לשלום" בהלחנתה זכה להופיע באירופה בתקליטור לציון 100 שנים לפרס נובל. בשנת 2014 זכתה ב-Talent Award בפסטיבל המוזיקה היהודית הבינלאומי באמסטרדם. באותה שנה הגיע "ישנה בחיק ילדות" למקום השלישי בדירוג עיתון הארץ לאלבומים הטובים ביותר שיצאו בישראל. על פועלה הרב ועבודתה בחר בה עיתון "נשים" מבית "מקור ראשון" בשנת 2015 לאחת מ-50 הנשים מעוררות ההשראה בישראל.

ילידת אספהאן ובהיותה תינוקת עלתה לארץ. זמרת, חוקרת, מלחינה, יוצרת, מפיקה מוזיקלית ופייטנית ישראלית, שהחיתה את מסורת השירה והפיוט היהודי-פרסי וגאלה אותו משכחה. נשואה ואם לילד. בשנת 2014 הוציאה לאור את אלבום הפיוטים "ישנה בחיק ילדות", אסופת לחנים ממסורת יהודי איראן לצד לחנים מקוריים משלה בעיבודים חדשים, שזכה לשבחי הביקורת. בשנת 2016 הוציאה לאור את האלבום "פרח החיטה",

אסופת קלאסיקות עממיות-פרסיות בעיבודים חדשים. בשנת 2018 היא עתידה להוציא לאור את אלבום הפיוטים "למה תעמוד רחוק", המשך למחקר מורשת הפיוט של יהודי איראן, לצד לחנים מקוריים. בילדותה הצטרפה למקהלת הילדים "אנקור" והופיעה עמה ברחבי העולם בתחרויות למקהלות ילדים ונוער. למדה בתיכון האקדמיה למוסיקה ולמחול בירושלים. את שירותה הלאומי עשתה במחלקה לקשרי חוץ בבית המשפט העליון. בוגרת האקדמיה למוסיקה ולמחול בירושלים, וסיימה בהצטיינות שני תארים במחלקה הווקאלית ובמחלקה לקומפוזיציה, חינוך מוסיקלי וניצוח מקהלות. למרות הכשרתה בתור זמרת מבצעת בתחום השירה הקלאסית-אירופית, הצטרפה בגיל 17 לאנסמבל אספהאן, שביצע מוזיקה פרסית קלאסית ושירה עממית פרסית. לאחר מספר שנים הקימה אנסמבל משלה. במקביל להופעותיה החלה לחקור באופן עצמאי ובמימון עצמאי משנת 2000 ועד היום את מסורת הפיוטים של יהדות איראן, על לחניהם וסולמותיהם, ובכך גאלה פיוטים רבים מן השכחה. מורין נהדר היא הפייטנית החלוצה הראשונה המבצעת את מסורת השירה והפיוט היהודי-פרסי ומחייה אותה. היא אף

Born in Isfahan and when she was a baby immigrated to Israel. Singer, researcher, composer, Israeli musical producer and poet, who revived the tradition of Jewish-Persian poetry and piyyut, and gave it new life. Married and mother of a child. In 2014, she published the piyyutim album "Sleeping in the Lap of Childhood," a collection of melodies from the tradition of Iranian Jewry alongside her own original tunes in new arrangements, which was critically acclaimed. In 2016 she published the album "The Wheat Flower," a collection of popular folk classics in new arrangements. In 2018 she plans to publish the piyyutim album "Why do you stand afar", a continuation of the study of the piyyut heritage of Iranian Jewry, alongside original melodies. As a child she joined the "Ankor" children's choir and performed with it throughout the world in competitions for children and youth choirs. She studied at the Jerusalem Academy of Music and Dance high school. She served in the Foreign Relations Department of the Supreme Court. She graduated from the Jerusalem Academy of Music and Dance with honors with degrees in the Vocal Department and the Composition Department, Music Education and Choir Conducting. Despite her training as a performer in the field of classical European singing, she joined the Isfahan Ensemble at the age of 17, performing classical Persian music and Persian folk singing. After a few years she set up her own ensemble. In parallel with her performances, she began to research independently and finance independently the piyyutim of Iranian Jewry, their tunes and keys, from 2000 to the present, and thus chanted many piyyutim from oblivion. Maureen Nehedar is the pioneer and first woman

poet who performs the tradition of Jewish-Persian poetry and piyyut. She has also set a goal of continuing the disappearing heritage, writing her own melodies on ancient Persian scales ("Dastgah") for piyyutim and texts from Jewish sources. These melodies are combined with folk-Persian liturgical poems in modern arrangements in order to bring many to hear and re-connect with them. She composed songs by poets, among them Yehuda Amichai, Uri Zvi Greenberg, Amir Gilboa, Rabbi Yehuda Halevy, Ibn Gvirol and Haviva Pedaya. She collaborated with many Israeli artists, including Eti Ankri, Ehud Banai, Berry Sakharof, Rona Kenan, Sha'an'an Street, Daniela Spector, Din Din Aviv and Shlomo Bar. In the last 15 years she performed in Israel and abroad with her ensemble, ensembles and orchestras in world music festivals, classical-western music and contemporary music. She has performed several times with the Israel Philharmonic Orchestra, the Raanana Symphonette and the Israeli Sinfonietta Beer Sheva. She is a member of the BBC's prestigious artists list, which in 2012 released a double album of music from all over the world, and performs a folk-Persian lullaby in its adaptation. The piyyut "Prayer for Peace" was composed in Europe on a CD commemorating the 100th anniversary of the Nobel Prize. In 2014 she won the Talent Award at the International Jewish Music Festival in Amsterdam. In the same year, "Sleeping in the Lap of Childhood" came in third place in the ranking of Ha'aretz newspaper for the best albums that were published in Israel. For her work, the "Women" newspaper of "Makor Rishon" chose her in 2015 as one of the 50 most inspiring women in Israel.

زاده ی اصفهان است. در نوزادی همراه خانواده به اسرائیل کوچید. خواننده و آهنگساز و پژوهشگر هنری است و در کار برنامه های موسیقی و سروده های فولکلوریک ایرانی - یهودی. سروده های بومی - سنتی یهودیان ایرانزمین را نوحوانی میکند. ازدواج کرده و دارای یک فرزند است. سال ۲۰۱۴، آلبوم تازه اش را با نام "در آغوش کودکی میخوانم"، به بازار هنر رساند که مجموعه ای بود از ترانه های سنتی - بومی یهودیان ایرانی، کنار ساخته ها و تنظیمهای تازه اش، که از سوی نقادان هنری شایان ستایش ارزیابی شده اند.

سال ۲۰۱۶، آلبوم دیگری به نام "گل گندم" را ساخت که همچنان یادآور ترانه های فولکلوریک ایرانی با تنظیمی تازه بود. سال ۲۰۱۸، قرارست آلبوم تازه ای از او پخش شود. این کار تازه نیر دنباله ی همان دو کار گذشته درباره ی هنر آواز و ترانه های فولکلوریک ایرانی - یهودی خواهد بود.

مورین در دوران کودکی به گروه کودکان هنرمند "آنکور" پیوست و همراه این گروه در مسابقات کودکان و نوجوانان که هر ساله با نمایندگانی از سراسر جهان برپا میشود، شرکت میکرد. در دبیرستان آکادمی ی موزیک و رقص اورشلیم آموزش دید. خدمت ملی را در چهارچوب بخش پیوندهای خارجی ی دیوانعالی ی کشور گذراند. دو درجه ی دانشگاهی با نمرات عالی در بخش صدا و در بخش کمپوزیسیون، آموزش موسیقی و رهبری گروههای موسیقی دریافت کرد. دوره خوانندگی به شیوه ی کلاسیک اروپایی را گذرانده و از هفده سالگی به گروه "آنسامل اصفهان" پیوست که موسیقی ی کلاسیک پارسی و ترانه های فولکلوریک ایرانی را اجرا میکنند. سالها پس از آن، خودش یک آنسامل پدید آورد.

همزمان با اجرای برنامه هنری ی موسیقی، از سال ۲۰۰۰، بطور مستقل و با هزینه ی شخصی، به پژوهش درباره ی سنت موزیک فولکلوریک یهودیان ایرانی پرداخته و بدینگونه توانسته آهنگهای فراوانی را که در معرض فراموشی بوده اند، نوحوانی کند و به سخنی دیگر، زنده شان کند. او هنرمندی برجسته در اسرائیل و جهان است که آهنگهای سنتی یهودیان ایران را اجرا میکند. وی این هدف را

پی میگیرد که برای سروده های قدیمی و آهنگهایی که آرام آرام رو به فراموشی اند، اجراهای تازه پرورده و آنها را روانی تازه بخشد. خودش در دستگاه های ایرانی برای سروده های سنتی و متنهای مذهبی، آهنگ میسازد. این آهنگها را همراه با سروده های فولکلوریک ایرانی که با تنظیمهای نوین ساخته، در برنامه های هنری اش به مردم عرضه میکند تا بیشتر با این گونه آهنگها آشنا شده و به آنها پیوندند. روی سروده های سرایندهگان اسرائیلی و یهودی، آهنگهایی ساخته - مانند: یهودا عمی حی یا اوری صوی گرینبرگ، امیر گیلپوعه، ربی یهودا هالوی، ابن گویرول و خویوا پدایا. مورین با هنرمندان اسرائیلی همکاریها داشته - هنرمندانی مانند: اتی آنکری، اهود بنای، بری ساخاروف، رونا کینان، شانن استریت، دانیلا اسپکتور، دین دین آویوو شلومو بر.

در پانزده سال گذشته مورین همراه یاران گروه خودش در اسرائیل و بیرون از اسرائیل برنامه اجرا کرده و در فستیوالهای موسیقی کشورها، موسیقی کلاسیک غربی و موسیقی مدرن شرکت میجوید. همکاریهایی با ارکستر فیلامونیک اسرائیل، با سیمفونت رغانا و سیمفونیتای بئرشوع داشته - سال ۲۰۱۲، یک آلبوم دوتایی به بازار هنر ارزانی داشته که شامل موسیقی ی کشورهای گوناگون است با یک ترانه ی زیبای لایی لایی ی ایرانی که آهنگ آنرا خودش تنظیم کرده - با این کار، شبکه ی بی بی سی مورین را در لیست هنرمندان صاحب وجهه جای داد. دیسکی به مناسبت صدمین سالگرد جایزه نوبل در باختر منتشر شد به نام "نیایش برای صلح" که آهنگش از ساخته های اوست. در فستیوال بین المللی ی موزیک یهودی که سال ۲۰۱۴ در آمستردام انجام شد، مورین جایزه ی استعدادها در هنر موزیک را دریافت کرد. همان سال، آلبومش "در آغوش کودکی میخوابم"، سومین جایگاه را در روزنامه "هارتص" به دست آورد. روزنامه ی "زنان" وابسته به "ماکور ریشون" سال ۲۰۱۵، او را یکی از ۵۰ زن الهام برانگیز در اسرائیل، شناخت.



נסרין נמדר נסרין نامدار Nasrin Namdar



וכאן הכירה את בעלה. בארץ עסקה במשך שנים רבות בהוראת אנגלית בבתי ספר. היום היא גמלאית, תושבת העיר מודיעין, סבתא לנכדים. עוסקת בכתיבה וציור. את ספרה הראשון "מטבעות הזהב של סנובר חנום" כתבה בשלוש שפות: פרסית, עברית ואנגלית. הספר זכה בפרס מטעם משרד התרבות והספורט. ספרה השני לקראת סיום כתיבתו והיא מקווה שהספר יזכה להערכה כקודמו.

נולדה בשנת 1953 בעיר משהד לקהילה המכונה "אנוסי משהד". בגיל שנתיים, בעקבות עיסוקי אביה ולאחר שרוב היהודים עזבו את העיר, עברו לטהראן. גדלה בבית של ארבעה אחים ואחות אחת, שעודד לפתיחות המחשבה וללימודים. למדה בבתי ספר חילוניים. את לימודיה האקדמיים בשפה וספרות אנגלית סיימה לפני המהפכה. לאחר המהפכה ולפני סגירת הקו האווירי יצאה מאיראן. רוב אחיה היגרו לארצות הברית, ואילו היא הגיעה לישראל,



سال ۱۹۵۳ در شهر مشهد، در جامعه ی معروف به "آنوسی مشهد" زاده شد. در دو سالگی به دنبال کارهای بازرگانی ی پدرش، پس از آنکه بیشتر یهودیان مشهد این شهر را ترک کردند، با خانواده اش راهی ی تهران شد.

همراه با چهار برادر و یک خواهر در خانواده ای بزرگ شد که اندیشه و آموزش را تشویق میکرد. در مدارس غیرمذهبی درس خواند. تحصیلات دانشگاهی اش را در رشته زبان و ادبیات انگلیسی، پیش از انقلاب اسلامی در ایران به پایان رساند. پس از انقلاب و پیش از بسته شدن خطوط هوایی از ایران بیرون آمد. خواهر و برادرانش به امریکا رفتند و او به ایسرائل آمد و در این کشور همسرش را شناخت. در ایسرائل سالها آموزگار زبان انگلیسی در مدارس بود. اکنون بازنشسته است. در شهر مودیعین زندگی میکند و دارای چند نوه است.

به نوشتن و نقاشی میپردازد. نخستین کتابش "سکه های طلای صنوبر خانم" را به سه زبان پارسی، عبری و انگلیسی نگاشت. این کتاب، برنده ی جایزه ی وزارت فرهنگ و ورزش شد. کتاب دومش در آستانه انتشار است. وی امیدوارست که از این کتاب نیز مانند کتاب نخست، به خوبی استقبال شود.

Born in 1953 in the city of Mashhad to a community known as the Marranos

of Mashhad. At age two after most of the Jews left the city, the family moved to Tehran in order for her father to further his career. She grew up in a house of four brothers and one sister, who encouraged openness of thought and study. She studied in secular schools. She finished her academic studies in English language and literature before the revolution. After the revolution and before the closure of the airline routes she left Iran. Most of her brothers immigrated to the United States, and she came to Israel, and here met her husband. For many years she taught English in schools. Today she is retired, a resident of the city of Modi'in and a grandmother. She is engaged in writing and painting. Her first book, "The Golden Coins of Sanobar Chanum," was written in three languages: Persian, Hebrew and English. The book received an award by the Ministry of Culture and Sport. Her second book is towards the end of its writing, and she hopes that the book will be as well received as its predecessor.



ששון נעים
ساسون ناعيم
Sasson Naim



הגליל למשקיעים פוטנציאליים בחוץ לארץ;
קרן נשיא ישראל - רואה חשבון כבוד;
לשכת רואי חשבון בישראל ולשכת מבקרי
הפנים בישראל; נשיא מועדון "ליונס"
ירושלים; נשיא לשכת הר ציון, ירושלים של
"הבונים החופשיים"; נגיד "היכל ארון הברית
העליון"; נשיא סניף ירושלים של זהב"י -
האגודה למשפחות ברוכות ילדים; בני ברית



- נשיא סניף ירושלים; בתי הכנסת הספרדיים ע"ש רבן יוחנן בן
זכאי; התאחדות ארצית של יהודי כורדיסטאן האיראנית בישראל;
התאחדות עולמית של דוברי ארמית; ציוני איראן בישראל - חבר
הנהלה וממייסדי העמותה. נשוי ולו ארבעה ילדים, שמונה נכדים
וגין אחד.

נולד בעיר סקזו בכורדיסטאן האיראנית
בשנת 1934. שירת בצה"ל בשנים 1953-1956.
בוגר האוניברסיטה העברית בירושלים בחוג
לאנגלית ולימודים איראניים-ארמניים; דובר
עברית, אנגלית, פרסית וארמית. רואה
חשבון ומנהל חשבונות מדופלם, חבר לשכת
רואי החשבון בישראל ובבריטניה ולשכת
מבקרי הפנים בישראל. רואה חשבון עצמאי

ובין תפקידיו בעבר מבקר עיריית אילת, חשב רשות השידור,
בתי המלון "דיפלומט" ו"גני שולמית" ומדור הבנייה בבית החולים
הדסה, ומנהל ביקורת ראשי במשרד מבקר המדינה. במשך שנים
רבות ממלא תפקידים מרכזיים באגודות ובעמותות, ביניהם "חבל
שנות אלפיים בגליל" מייסודו של פרופ' אפרים קציר - לפיתוח
תוכניות עתירות מדע בגליל: רואה חשבון כבוד ומקשר בין נציגי

רואה חשבון ומנהל חשבונות מדופלם, חבר לשכת רואי
החשבון בישראל ובבריטניה ולשכת מבקרי הפנים בישראל.

سال ۱۹۳۴ در شهر سقز کردستان زاده شد. میان سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۵۶، در ارتش ایسرائل خدمت کرد. رشته ی انگلیسی و پژوهشهای ارمنی - ایرانی را در دانشگاه عبری ی اورشلیم پشت سر نهاد و به دریافت درجه ی لیسانس سرفراز گردید. زبانهای عبری، پارسی، انگلیسی و آرامی را به خوبی میداند. حسابدار و دارای پروانه ی حسابرسی است. عضو دفتر حسابرسان ایسرائل و بریتانیا و عضو دفتر بازرسان ایسرائل است. اکنون هم در دفتر شخصی ی خویش به کار حسابداری میپردازد.

در گذشته نزد سازمانها و نهادهایی چون بازرسی ی شهرداری ی ایلات، دستگاه رادیو تلویزیون ایسرائل، بیمارستان هداسا و هتل‌های "دیپلومات" و "گانی شلومیت"، کارکرده - همچنین در اداره ی بازرسی کل کشور، سمت بازرس داشته - شایسته ی یادآوری اینکه در سازمانها و کانونهای گوناگون تلاشگر بوده - از جمله: سازمان توسعه ی دانش در حوزه ی گالیل، حسابدار افتخاری در بنیاد ریاست جمهوری، ریاست باشگاه لاینز اورشلیم، ریاست لژ هرصیون در سازمان فراماسونری ی ایسرائل، عضو اتحادیه ی یهودیان کردستان، عضو اتحادیه ی جهانی ی آرامی زبانان و عضو هیئت رئیسه ی سازمان صیونستهای ایرانی در ایسرائل است. ساسون دارای چهار فرزند، هشت نوه و یک نبیره است.

Born in the city of Saqeez in Iranian Kurdistan in 1934. Served in the IDF from 1953 to 1956. He is a graduate of the Hebrew University of Jerusalem in the Department of English and Iranian-Armenian Studies and is fluent in Hebrew, English, Persian and Aramaic. A certified accountant, member of the Institute of Certified Public Accountants in Israel and Britain and a member of the Internal Auditor Branch and the State Comptroller's Office. An independent accountant, among his past positions are accountant of the Israel Broadcasting Authority (IBA), the Diplomat and Ganei Shulamit hotels and the construction department at Hadassah Hospital, and the Chief Audit Officer of the State Controller's Office. For many years he held senior positions in organizations such as "The Thousand Years of Galilee" founded by Israel's President Prof. Ephraim Katzir, for the development of scientific programs (Honorary Accountant), President of the Lions Club in Jerusalem, President of the Mount Zion Branch (Jerusalem) of the Freemasons, the "Supreme Hall of the Ark", the president of the Jerusalem branch of "Zehavi" - the Association for Large Families; B'nai Brith - President of the Jerusalem branch, the Rabban Yohanan Ben Zakai Sephardic Synagogues, the National Association of Iranian Jews in Israel, the World Association of Aramaic Speakers, the Iranian Zionists in Israel, the Board of Directors and one of the Founders of the Association. He is married, with four children, eight grandchildren and one great-grandson.



אמנון נצר ז"ל
زنده یاد امنون نتصر
The late Amnon Netzer



חוקרים אחרים שאת אספהאן, הנקראת גם "יהודייה", הקימו יהודים שהוגלו לבבל לאחר כיבוש בית המקדש הראשון והחרבתו; היהודים בחרו באספהאן משום שאדמתה ומזג האוויר שבה הזכירו להם את ירושלים. שליטתו המוחלטת בשפות פרסית, עברית, ערבית ואנגלית, סיוריו ומחקריו ברחבי איראן הפכו את פרופ' נצר לחוקר בעל שם עולמי, ומחקריו מובאים בספרים רבים. בשנת 2002 יצא לגמלאות מן האוניברסיטה העברית והמשיך ללמד עד לשנת 2007; נסע לקליפורניה מפאת מחלתו ונפטר בשנת 2008 בעודו ממתין להשתלת כבד. על פי צוואתו הובא למנוחות בארץ ונקבר בראשון לציון.

יליד ראשת, 1934; השלים את לימודי התיכון בעיר הולדתו. עלה לישראל בשנת 1950, נשלח לקיבוץ אפיקים ומשם הגיע לתל אביב. שירת בצה"ל בחיל האוויר. לאחר שחרורו מהצבא למד לימודי המזרח התיכון והשתלם באוניברסיטת קולומביה, ניו יורק. שנים רבות לימד בחוג ללימודי איראן באוניברסיטה העברית בירושלים, שהוא נמנה עם מייסדיו בשנת 1970. ספרו הראשון "שירי משוררים יהודים איראנים" יצא לאור בשנת 1973 בטהראן. בארץ הוציא לאור את שירי "שאהין ועמראני" ובין ספריו ספר לימוד פרסית לדוברי עברית. בשנת 2000 שימש פרופסור אורח באוניברסיטה בקליפורניה. במחקרו קבע גם על סמך ממצאי

שנים רבות לימד בחוג ללימודי איראן באוניברסיטה העברית בירושלים, שהוא נמנה עם מייסדיו בשנת 1970. ספרו הראשון "שירי משוררים יהודים איראנים" יצא לאור בשנת 1973 בטהראן.

سال ۱۹۳۴ در شهر رشت زاده شد. دوره ی دبیرستان را در زادگاهش به پایان رساند. سال ۱۹۵۰ به اسرائیل کوچید. ابتدا در کیبوتص افیکیم زندگی میکرد و از آنجا به تل آویو نقل مکان کرد. در نیروی هوایی ی ارتش پدافندی ی اسرائیل به خدمت ارتش درآمد. پس از پایان دوره ی سربازی به آموزش در رشته شرقشناسی در دانشگاه عبری ی اورشلیم پرداخت.

به امریکا رفت و از دانشگاه کلمبیای نیویورک به دریافت درجه ی دکترا در این رشته سرفراز شد. سالهای درازی در بخش ایرانشناسی ی دانشگاه عبری ی اورشلیم به تدریس در این رشته پرداخت که سال ۱۹۷۰ یکی از پایه گذاران این رشته ی دانشگاهی بود.

نخستین کتابش با نام "اشعار شاعران یهود ایران" سال ۱۹۷۳ در تهران به چاپ رسید. در اسرائیل هم کتاب اشعار شاهین و عمرانی، سراینندگان یهودی را به چاپ رساند. در میان دیگر کارهایی که از او به چاپ رسیده، میتوان از کتاب آموزش زبان پارسی برای عبری زبانان یاد کرد.

سال ۲۰۰۰، به عنوان استاد میهمان در دانشگاه کالیفرنیا به پژوهش پرداخت. در یکی از پژوهشهایش که بر یافته های دیگر پژوهشگران نیز استوار بود، اعلام کرد شهر اصفهان "یهودیه" را یهودیانی برپا ساخته اند که پس از تسخیر و ویرانی ی معبد اول یهودیان از اورشلیم به بابل تبعید شده بودند.

یهودیان، اصفهان را از آن جهت برای زندگی برگزیدند که خاک و آب و هوایش اورشلیم را به یادشان میآورد. تسلط کامل پروفیسور نتصر به زبانهای پارسی، عبری و انگلیسی و نیز سفرهای علمی و پژوهشهایش در گوشه و کنار جهان، وی را به پژوهشگری نامدار مبدل ساخت که حاصل پژوهشهایش در کتابها و نشریه های علمی بسیاری در سراسر جهان نقل قول میشود.

وی در سال ۲۰۰۲ بازنشسته شد، ولی تا سال ۲۰۰۷ به تدریس در دانشگاه عبری ی اورشلیم ادامه داد. در پایان آن سال گرفتار بیماری شد و برای درمان به کالیفرنیا رفت و در حالی که در انتظار پیوند کبد بود، سال ۲۰۰۸ درگذشت. بر پایه ی وصیتنامه ای که بر جای گذاشته، پیکرش به اسرائیل آورده شد و در آرامگاه شهر ریشون لتسیون به خاک سپرده شد.

Born in Rasht in 1934. He completed his high school studies in his hometown. He immigrated to Israel in 1950, was sent to Kibbutz Afkim and from there came to Tel Aviv. In the IDF he served in the Air Force. After his army service he studied Middle East studies and continued at the Columbia University, New York. For many years he had taught at the Hebrew University of Jerusalem's Department of Iranian Studies, which he helped found in 1970. His first book, "Poems of Iranian Jewish Poets," was published in 1973 in Teheran. In Israel he published the songs of "Shahin and Amrani", and among his books is a tutorial Persian book for Hebrew speakers. In 2000 he was a Visiting Professor at the University of California. In his research he confirmed the findings of other researchers, that Isfahan, which was also known as "Yehudyie", was established by Jews who were exiled to Babylon after the conquest The First Temple and its destruction. He determined that the Jews chose Isfahan because its soil and weather reminded them of Jerusalem. Prof. Netzer's fluent mastery of Persian, Hebrew, Arabic and English, his tours and researches throughout Iran made him a world-renowned researcher, and his research is presented in many books. In 2002 he retired from the Hebrew University and continued to teach until the end of the year 2007. At the end of that year he traveled to California to receive treatment for an illness and died in 2008 while waiting for a liver transplant. In accordance with his will, he was laid to rest in Israel and was buried in Rishon LeZion.



דוד סולימני
 داويد سليمانى
 David Solimany



במפגש המרגש. לאחר השירות הצבאי שבנו לטהראן ושם נולדה בתנו. פתחתי מרפאה פרטית שזכתה להערכה רבה על היותי בעל תואר רפואה מישראל. בעקבות מהפכת 1979 שבנו לישראל, ונולדו לנו שני ילדים נוספים. בארץ גויסתי לצבא לתפקיד קצין רפואה בחיל האוויר. התיישבנו בפתח תקווה והייתי רופא שיניים בפתח תקווה ובבני ברק.

אני מטפל באוכלוסייה מגוונת ותורם מזמני לטפל בילדים, במוסדות רווחה וכן בניצולי שואה.

בשנים האחרונות נפל בחלקי לטפל בקביעות בידידי ומכובדי מאיר עזרי ז"ל; מלבד הטיפולים, נפנינו בשעות של חברותא לשיחות נפש, ולא מעט נעזרתי בחוכמתו ונועצתי בו. לעתים נקבע לו תור במרפאה, וכאשר הגיע התברר שאין צורך בטיפול ורצה להיות בחברתי ולשוחח. פעמים רבות אני חוזר בדמיוני לרגעים עברו, והוא חסר לי מאוד.

נולדתי בעיר קרמאן; אבי היה הרב הראשי של העיר. בשנת 1965 עליתי ארצה בתור נער בודד. למדתי עברית באולפן ושנת מכינה באוניברסיטה העברית בירושלים. בשנת 1967 התחלתי ללמוד בבית הספר לרפואת שיניים של האוניברסיטה העברית והדסה. לפרנסתי עבדתי בספרייה הלאומית, במכס וכן בתור אח בהדסה. נישאתי למירב

ברוכים, בשנת 1972 נולד בנו ושנה לאחר מכן סיימתי את חוק לימודי וקיבלתי תואר ד"ר לרפואת שיניים. באותה השנה נאלצתי לחזור עם משפחתי לאיראן כדי לבקר את אבי שהיה חולה מאוד. בהגיעי לטהראן נלקח ממני הדרכון וכדי לקבלו נדרשתי לשרת בצבא איראן. גויסתי ובתחילה נשלחתי לזהדאן, שם הייתה תקופה לא קלה בגלל ענייני דת וכשרות. לאחר כשלושה חודשים הועברתי לשיראז ובאותו הזמן נפטר אבי ז"ל. בשיראז הייתי רופא שיניים בצבא בדרגת סרן ונודע לי שלאוניברסיטת שיראז הגיעה משלחת רופאים מישראל, שכללה רופאים שהיו מורים שלי, ובראשם פרופ' שאקי, מייסד בית הספר בהדסה. הקשרים חודשו

בארץ גויסתי לצבא לתפקיד קצין רפואה בחיל האוויר. התיישבנו בפתח תקווה והייתי רופא שיניים בפתח תקווה ובבני ברק. אני מטפל באוכלוסייה מגוונת ותורם מזמני לטפל בילדים, במוסדות רווחה וכן בניצולי שואה.

در شهر کرمان زاده شدم. پدرم راو بزرگ شهر بود. سال ۱۹۶۵ که نوجوانی بیش نبودم، به تنهایی به اسرائیل کوچیدم. زبان عبری را در اولپان آموختم و یکسال نیز دوره ی آمادگی ی دانشگاه عبری ی اورشلیم را گذراندم. سال ۱۹۶۷ به آموزش دندانپزشکی در دانشگاه عبری و هداسا پرداختم. برای گذراندن زندگی در کتابخانه ی ملی و اداره گمرک کار کردم و نیز در بیمارستان هداسا به کار پرستاری پرداختم.

با همسر مراو بروخیم، پیمان زناشویی بستم و در سال ۱۹۷۲ پسر ارشدمان زاده شد. یکسال پس از آن تحصیلاتم به پایان رسید و دانشنامه دکتری در دندانپزشکی را دریافت کردم. در همان سال ناگزیر برای دیدار پدرم که به سختی بیمار بود به ایران سفر کردم. هنگامیکه به تهران رسیدم، گذرنامه ام را مصادره کردند و برای بازدریافت آن ناگزیر شدم به خدمت در ارتش ایران بپردازم.

پس از آغاز خدمت، مرا به زاهدان فرستادند. دوران سختی را به خاطر مسائل مذهبی و کثروت پشت سر گذاردم. پس از سه ماه به شیراز انتقال یافتم و در آن هنگام زنده یاد پدرم درگذشت. در شیراز با درجه ستوانی در مقام دندانپزشک خدمت کردم.

در آن زمان آگاه شدم که یک گروه پزشکی از اسرائیل به دانشگاه شیراز آمده که در میان گروه پزشکان، چند تن از استادان من به چشم میخوردند که در راس آنها پروفیسور شاکي، پایه گزار دانشکده ی دندانپزشکی در بیمارستان هداسا قرار داشت. طی یک دیدار مهیج، مناسباتمان دوباره برقرار شد. پس از پایان خدمت در ارتش به تهران بازگشتم و دخترمان زاده شد.

یک کلینیک خصوصی ی دندانپزشکی گشودم که با استقبال روبرو شد. به دنبال انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ به اسرائیل بازگشتم و دو فرزند دیگرمان زاده شدند.

در اسرائیل وارد ارتش پدافندی شدم و مقام افسر پزشکی در نیروی هوایی به من اعطا شد. در شهر پتخ تیکوا ساکن شدیم و در این شهر و در شهر بنی براک، کار دندانپزشکی را دنبال کردم. گروههای گوناگون مردم را درمان کردم. بخشی از وقتم را به کمک به کودکان و موسسان نیکوکاری و نیز بازماندگان قربانیان نازیها اختصاص دادم.

در سالهای اخیر این فرصت نصیب شده که دوست گرامی ام زنده یاد متیر عزری را درمان کنم. جز درمان در ساعات آزادی که باهم داشتیم به گفتگوی دوستانه پرداختیم و بسیار از اندرزهها و رایزنیهایش آموختم. گهگاهی نوبت برایش تعیین میشد و گهگاهی که به کلینیک میآمد، که کمی باهم باشیم و گفتگو کنیم روشن میشد که هیچ نیازی به درمان ندارد. تنها به این سبب به کلینیک میآمد که کمی باهم باشیم و گفتگو کنیم. بسیاری اوقات که غرق رویا میشوم گذشته ها با متیر به سویم بازمیگردند و کمبود وی را به شدت احساس میکنم.

I was born in the city of Kerman; My father was the chief rabbi of the city. In 1965 I immigrated to Israel alone. I studied Hebrew at the ulpan and completed a preparatory year at the Hebrew University of Jerusalem. In 1967, I began studying at the Hebrew University and Hadassah Dental School. I worked for the National Library, customs office, and as a nurse at Hadassah. I married Merav Baruch, and in 1972 our son was born. A year later, I completed my studies and received a Doctor Dentistry degree. That same year I had to return with my family to Iran in order to visit my father, who was gravely ill.

When I arrived in Tehran, my passport was taken away and I was required to serve in the Iranian army. I was drafted and at first sent to Zahedan. After three months I was transferred to Shiraz and my father died at the same time. In Shiraz I was a dentist in the army with the rank of captain. I learned that a delegation of doctors from Israel had come to Shiraz University, including doctors who were my teachers, headed by Prof. Shaki, the founder of the Hadassah school. My connections were renewed at the moving meeting. After my military service we returned to Tehran, where our daughter was born. I opened a private clinic and I was highly respected for having a medical degree from Israel. Following the Islamic Revolution in 1979 we returned to Israel, where we had two more children. In Israel, I was drafted into the army as medical officer in the air force. We settled in Petah Tikva and I was a dentist in Petah Tikva and Bnei Brak. I treat a diverse population and contribute my time to caring for children, welfare institutions and Holocaust survivors.

I had the privilege of treating my friend the late Meir Ezri, with whom I had many years of friendship and important conversation. Sometimes, he would book an appointment at my clinic and when he arrived, it became clear that there was no need for treatment, all he wanted was to be with me and to talk. I think back to those special moments with Meir and I miss him very much.



דניאל סולימני
 دانييل سليمانى
 Daniel Solaimani



צבא ארצות הברית באיראן, ובמהלכו חיבר מילון פרסי-אנגלי. בעשור האחרון סולימני חבר הסגל האקדמי ומרצה לשפה הפרסית באוניברסיטת חיפה. בין שאר פועלו בישראל שימש מתורגמן מן השפה הפרסית לאנגלית בעבור ארגון האו"ם, היה מרצה לשפה הפרסית בשגרירות ארצות הברית

בישראל, ותרגם מספר ספרים מפרסית לאנגלית, לצד הקמת משרד לתרגומים בניהולו.



בעל תואר ראשון באנגלית ותואר שני בפסיכולוגיה ייעוצית מארצות הברית וכן תואר עמית בתרגום מן השפה הפרסית לאנגלית מאוניברסיטת טהראן. באיראן שימש מרצה וחבר הסגל האקדמי באוניברסיטאות ומתורגמן רשמי למשרד המשפטים האיראני. חיבר ספר לימוד

דקדוק אנגלית בשפה הפרסית. בשירותו הצבאי שימש קצין ומתורגמן מן השפה הפרסית לאנגלית בעבור צוות הייעוץ של

בשירותו הצבאי שימש קצין ומתורגמן מן השפה הפרסית לאנגלית בעבור צוות הייעוץ של צבא ארצות הברית באיראן, ובמהלכו חיבר מילון פרסי-אנגלי. בעשור האחרון סולימני חבר הסגל האקדמי ומרצה לשפה הפרסית באוניברסיטת חיפה.

او دارای درجه لیسانس در زبان انگلیسی و درجه فوق لیسانس در روانشناسی ی مشورتی از ایالات متحده است. دارای پروانه ترجمه پارسی-انگلیسی از دانشگاه تهران است. در ایران مدرس و عضو گروه استادان بوده و از سوی وزارت دادگستری ایران عنوان مترجم رسمی به وی اعطا شده است. کتاب آموزش دستور زبان انگلیسی را به زبان پارسی نگاشته - دوره ی خدمت در ارتش را با درجه افسری در مقام مترجم مستشاران نظامی امریکایی در ایران گذرانده است. در آن زمان، یک فرهنگ واژگان پارسی-انگلیسی فراهم ساخت و به چاپ رساند.

در دهه ی گذشته به گروه آکادمی ی دانشگاه حیفا پیوسته و مدرس زبان پارسی در این دانشگاه است. میان کارهایی که در اسرائیل انجام داده، میتوان از اینها نام برد: کار ترجمه از زبان پارسی به عبری برای کارمندان سازمان ملل متحد، تدریس زبان پارسی به کارمندان سفارت ایالات متحده در اسرائیل، ترجمه ی چند کتاب از پارسی به انگلیسی. افزون بر این او دارای دفتر ترجمه در اسرائیل است.

Holds a Bachelor's degree in English and a Master's degree in Counseling Psychology from the United States and an associated degree in Translation from Persian to English from the University of Tehran. In Iran he served as a lecturer and member of the university faculty and an official interpreter for the Iranian Ministry of Justice. He wrote an English Grammar textbook in Persian. During his military service he served as an officer and interpreter from Persian to English for the US Army Advisory Team in Iran, during which he composed a Persian-English dictionary. In the past decade, Solaimani has been a member of the academic staff and lecturer in Persian language at the University of Haifa. Among his other activities in Israel he served as a translator from Persian to English for the United Nations organization. He taught Persian at the US Embassy in Israel, and translated several books from Persian to English, along with the establishment and management of a translation office.



יוסי סיון
 یوسی سیوان
 Yosi Sivan



למען יוצאי איראן, נמנה עם הנהלת ארגון הגג של יוצאי איראן בישראל ומאז שנת 2015 משמש יו"ר העמותה לשימור מורשת יהודי איראן בירושלים. בנוסף עוסק בהתנדבות בעבודת עיתונות: בעבר היה שדרן קול ישראל בפרסית, וכיום מכין תוכניות ומשדרן בתחנת הטלוויזיה הפרסית המשרתת מישראל "Israel Pars T.V."

מתרגם לפרסית. משנת 1973 נשוי לנעמי ולהם שלושה ילדים וארבעה נכדים.

בנם של נעימה ז"ל ואברהם ז"ל, ילידי אספהאן. נולד בשנת 1948, גדל בטהראן ולמד בבית הספר היהודי "אליאנס" עד לקבלת תעודת הבגרות. עלה לארץ בשנת 1969, למד מדעי חקלאות בפקולטה לחקלאות של האוניברסיטה העברית בירושלים והתמחה בכלכלה חקלאית. שירת בצה"ל בשנים 1974-1976. עבד

במשך כארבעים שנים במשרד מבקר המדינה בירושלים ופרש לגמלאות בשנת 2015. פעיל חברתי ועוסק בפעילות התנדבות



פעיל חברתי ועוסק בפעילות התנדבות למען יוצאי איראן, נמנה עם הנהלת ארגון הגג של יוצאי איראן בישראל ומאז שנת 2015 משמש יו"ר העמותה לשימור מורשת יהודי איראן בירושלים.

فرزند زنده یادان نعیم و اوراهام، سال ۱۹۴۸ در اصفهان زاده شد. در تهران بزرگ شد و دوران دبستان و دبیرستان تا دریافت دیپلم متوسطه را در آلیانس گذراند. سال ۱۹۶۹ به اسرائیل کوچید و در دانشکده ی کشاورزی ی دانشگاه عبری ی اورشلیم، رشته ی کشاورزی را آموخت و کارشناس اقتصاد کشاورزی شد. در سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۷۶ در ارتش پدافندی ی اسرائیل به خدمت سربازی پرداخت. به درازای چهل سال در اداره ی بازرسی ی کشور کار کرده و سال ۲۰۱۵ بازنشسته شد.

یوسی، کنشگر اجتماعی است. داوطلبانه در فعالیتهای سازمان مرکزی ی ایرانیان، تلاش میکند. از سال ۲۰۱۵ در راس "انجمن پاسداری سنتهای یهودیان ایرانی در اورشلیم" قرار دارد. افزون بر این، به کار روزنامه نگاری و ترجمه ی متون به زبانهای عبری و پارسی میپردازد. در گذشته، در بخش پارسی ی صدای اسرائیل، به کار روزنامه نگاری و گویندگی پرداخته و چندین بار داوطلبانه در "اسرائیل پارس تی وی" برنامه های رادیو تلویزیونی میسازد. سال ۱۹۷۳ با همسرش ناعومی پیمان زناشویی بسته و دارای سه فرزند و چهار نوه میباشند.

Son of the late Naima and the late Avraham. Born in Isfahan in 1948, grew up in Tehran and studied at the "Alliance" Jewish school where he received his matriculation certificate. Immigrated to Israel in 1969, studied Agriculture Sciences in the Faculty of Agriculture of the Hebrew University of Jerusalem and specialized in Agricultural Economics. Served in the IDF from 1974 to 1976. He worked for 40 years in the State Comptroller's Office in Jerusalem and retired in 2015. A social activist and volunteer for Iranian immigrants, he is one of the directors of the umbrella organization of Iranian immigrants in Israel and since 2015 had served as chairman of the association for the Preservation of the Jewish Heritage of Iran in Jerusalem. In addition, he has been a volunteer journalist. In the past he was a broadcaster for Israel Radio in Persian, and is currently preparing programs for the Israeli television station "Israel Pars T.V.". A translator of Persian. Since 1973 he has been married to Naomi and they have three children and four grandchildren.



פּרִי סָנִי
پری ثانی
Pary Sany



הלשכה. הייתה יו"ר האגודה למלחמה בסרטן בעיר וזכתה במגן הוקרה מעיריית כרמיאל. על פעילויותיה זכתה בתואר יקירת הסוכנות היהודית. התנדבה כ־15 שנה בער"ן (עזרה ראשונה נפשית בטלפון), שימשה יו"ר ועד התחנה והפעילה את סניף ער"ן בכרמיאל. עם צאתה לגמלאות ובעידוד בעלה פרי חיברה את ספרה הראשון, "תרנגול פרסי",



בעריכת ד"ר אמנון ז'קונט; הספר היה מועמד לפרס ספיר ותורגם לפרסית. ספרה השני בכותרת "מכתבי אהבה מטהראן". פרי זכתה באותות הוקרה לסופרת מצטיינת איראנית בארץ מקרן מיראז' ישראל ומארגון הגג של יוצאי איראן בישראל. הקימה קבוצת סופרות יוצאות איראן בישראל לעזרה הדדית, העשרה ושיתוף פעולה. מרצה על ספריה ועל איראן ומדריכה סדנאות כתיבה יוצרת ומספרי סיפורים.

נולדה בטהראן בשנת 1946. הוריה, ציפורה ומשה לויים, נמנו עם מייסדי בית הכנסת "יוסף אבאד". פרי גילמה בגיל 14 את תפקיד אנה פרנק בטהראן בבימוי מוסלמי. ההצגה הועלתה במשך שלושה ערבים בתיאטרון טהראן, העיתונות שיבחה והעלתה על נס את משחקה של פרי, וזרי פרחים מהסוכנות היהודית, משגרירות

ישראל בטהראן וממשרד החינוך האיראני הציפו את הבמה. עם סיום לימודי התיכון משפחת לויים עלתה לישראל ופרי החלה את לימודיה בחוגים שפה וספרות ערבית ותרבות האסלאם באוניברסיטה העברית בירושלים. עם נישואיה הייתה לעובדת סוציאלית בנתניה, עיר מגוריה החדשה. הממשלה קראה ליהוד הגליל, ופרי ומשפחתה העתיקו את מקום מגוריהם לכרמיאל. פרי הייתה בין מייסדי ארגון בני ברית בכרמיאל ושימשה נשיאת

הקימה קבוצת סופרות יוצאות איראן בישראל לעזרה הדדית, העשרה ושיתוף פעולה.
מרצה על ספריה ועל איראן ומדריכה סדנאות כתיבה יוצרת ומספרי סיפורים.

سال ۱۹۴۶ در تهران زاده شد. پدر و مادرش، موشه و صیورا لوییم از پایه گذاران کنیسیای یوسف آباد تهران بودند. پری چهارده ساله بود که با بازی در نمایشنامه ی آنا فرانک که کارگردانی مسلمان آنرا هدایت میکرد، به میدان تئاتر پا نهاد. آن نمایشنامه سه شب در تئاتر تهران اجرا شد و برخی رسانه ها، نکته هایی درباره ی آن کار ارزنده نوشتند. تاجهای گل از سوی آژانس یهود، سفارت اسرائیل در تهران و وزارت فرهنگ و هنر، پیشخوان سن را پوشانده بود.

دوره ی دبیرستان تازه به پایان رسیده بود که پری همراه خانواده به اسرائیل کوچید و رشته ی زبان و ادبیات عربی و فرهنگ اسلام در دانشگاه عبری ی اورشلیم را آغازید. پس از ازدواج، به کار مددکاری در شهرداری ی شهر نتانیا پرداخت. آن روزها، دولت برای بالا بردن جمعیت یهودیان در منطقه ی گالیل، مردم را تشویق میکرد این منطقه را برای زیستن برگزینند. پری همراه خانواده اش شهرک کرمیل در گالیل را برای زندگی برگزیدند. سازمان "بنی بریت" را در این سامان پی ریخت و خود ریاست سازمان نوینیا را بر عهده گرفت. او همچنین ریاست انجمن مبارزه با سرطان را در این شهر، سالها اداره میکرد که در سپاس از گامهای سازنده اش، از شهرداری ی کرمیل، تقدیرنامه ای ویژه دریافت کرد. آژانس یهود به پاس از تلاشهای اجتماعی اش درجه ی "عزیر آژانس یهود" را به وی پیشکش کرد. او همچنین پانزده سال در انجمن "عران" (یاربهای روانی از طریق تلفن به نیازمندان)، داوطلبانه همکاری داشت و چندگاهی به ریاست این انجمن رسید.

با آغاز بازنشستگی، نخستین نوشته اش به نام "خروس ایرانی" که دکتر امنون ژکونت آنرا ویراستاری کرده، به چاپ رسید. این کتاب نامزد دریافت جایزه ی سپیر گردید. خروس ایرانی آنروزها از کتابهای پر فروش کشور اسرائیل شمرده میشد که به زبان پارسی نیز برگردانده شد. دومین کتاب پری "نامه های عاشقانه از تهران" بود. این کتاب بر پایه ی رویدادهای راستین نگاشته شده - در این نوشته، خواننده با فولکور ایرانی آشنا میشود.

بنیاد "میراژ" در اسرائیل و سازمان مرکزی ی ایرانی تباران این سرزمین، به پاس درخشش این بانوی نویسنده در آسمان ادبیات اسرائیل، نشانهای ویژه به وی دادند. پری ثانی گروه بانوان نویسنده ایرانی تبار را در راستای همیاری، بارورسازی هنری و همکاری ادبی، برپا ساخت. در زمینه ی کتابهایی که نگاشته و شناساندن فرهنگ ایرانی، در کنفرانسها و سمینارهای گوناگون سخنرانی میکند. همچنین در کارگاههای نویسندگی و رمان نویسی، به تدریس و راهنمایی ی دوستداران ادبیات میپردازد.

Born in Tehran in 1946. Her parents, Tzipora and Moshe Levim, were among the founders of the "Yosef Abad" synagogue. Pary played the role of Anne Frank in Tehran at the age of 14, directed by a Muslim. The show was performed for three evenings at the Teheran Theater, the press praised Pary's performance, and flowers from the Jewish Agency, the Israeli Embassy in Tehran and the Iranian Ministry of Education flooded the stage. After graduating from high school, the Levim family immigrated to Israel and Pary began her studies in Arabic Language and Literature and Islamic Culture at the Hebrew University of Jerusalem.

After she married, Pary became a social worker in Netanya, her new city of residence. The government called for Jewish families to move to the Galilee, and she moved with her family to Karmiel. Pary was one of the founders of the B'nai B'rith organization in Karmiel and served as its president. She was the chairman of the ICA in the city and was awarded a commendation from the Karmiel Municipality. For her activities she was awarded an honor by the Jewish Agency.

She volunteered for 15 years in Eran (mental health first aid on the phone), served as chairperson of the station committee and was active in the Eran branch in Karmiel. Upon her retirement and with the encouragement of her husband, Pary authored her first book, "A Persian Rooster", edited by Dr. Amnon Jacont; The book was nominated for a Sapir Prize and was translated into Persian. Her second book is entitled "Love Letters from Tehran." Pary received awards as an outstanding Iranian writer in Israel from the Mirage Foundation and the umbrella organization of Iranian immigrants in Israel.

She established a group of female writers from Iran in Israel for mutual help, enrichment and cooperation. She lectures on her books and Iran, and guides creative writing workshops and storytellers.



אלברט עזרי
آلبرت عزری
Albert Ezri



את המחלקה הפרסית ברדיו עד צאתו לגמלאות. התנדב בעמותת "הלום" למלחמה בסמים וסייע בהתנדבות לרבים שהגיעו לארץ וביניהם איראנים מוסלמים שבאו לקבל עזרה רפואית. אלברט איש חם ולבבי; רבים מבקשים קרבתו ונהנים משמחת החיים ומחוש ההומור שלו. הוא הכתובת לפתרון בעיותיהם, עולים כוותיקים.



נולד באספהאן בשנת 1930. בשנת 1949 עלה לישראל, נקלט בקיבוץ כנרת ולאחר מכן בקיבוץ עין גב ועסק בקליטת עולים. בהמשך שימש מזכיר עיריית קריית שמונה. בירושלים עבד בלשכה המרכזית לסטטיסטיקה, שם הכיר את רעייתו שרה ולהם ארבעה ילדים, 13 נכדים ושני נינים. משנת 1961 עיתונאי ברשות השידור, ניהל

سال ۱۹۳۰ در اصفهان زاده شد. پس از کوچ به اسرائیل در سال ۱۹۴۹ در آغاز در کيبوتص "کینزت" و سپس در کيبوتص "عین گو" زندگی کرد و به یاری ی مهاجران تازه وارد برای جذبشان در این کشور، کوشید. مدتی در سمت دبیر شهرداری کریت شموئا خدمت کرد. پس از آن به اورشلیم رفت و در دفتر مرکزی ی آمار اسرائیل به کار پرداخت. آنجا همسرش سارا را شناخت و با وی ازدواج کرد. نتیجه این زناشویی چهار فرزند و سیزده نوه و دو نتیجه است.

سال ۱۹۶۱ به عنوان روزنامه نگار در سازمان رادیوتلوویزیون اسرائیل پذیرفته شد و تا هنگام بازنشستگی، مدیریت بخش پارسای صدای اسرائیل را به عهده داشت. در انجمن غیرانتفاعی ی مبارزه با اعتیاد "هلوم"، داوطلبانه کار کرد و نیز بسیاری از بیماران، از جمله بیماران ایرانی، که برای درمان به اسرائیل میآمدند را داوطلبانه یاری میرساند.

آلبرت، انسانی خونگرم و دوست داشتنی است و بسیاری خواهان نزدیکی و دوستی با وی بوده اند. همه از شادمانی و خوش طبعی وی لذت میبرند. وی نمادی برای حل مشکلات مهاجران تازه وارد و نیز قدیمیترها محسوب میشود.

Born in Isfahan in 1930. In 1949 he immigrated to Israel, was absorbed in Kibbutz Kinneret and later in Kibbutz Ein Gev and himself became involved in absorbing immigrants. Later he served as secretary of Kiryat Shmona. In Jerusalem he worked for the Central Bureau of Statistics, where he met his wife Sarah and they had four children, 13 grandchildren and two great-grandchildren. Was a journalist with the Israel Broadcasting Authority from 1961, ran the Persian Department on the radio until he retired. He volunteered at "Halom" for the war against drugs and voluntarily assisted many who came to Israel, including Iranian Muslims who came for medical help. Albert is a warm man with a great heart, many seek his closeness and enjoy his joie de vivre and sense of humor. He is the address for solving the problems of many – both immigrants and veterans.



מאיר עזרי ז"ל

زنده یاد مئیر عزری

The late Meir Ezri

מדברי סם בן שטרית, יו"ר הפדרציה:
 "שרים ואנשי מלוכה ברחבי תבל פנו אליו בתואר 'הוד מעלתו השגריר ד"ר מאיר עזרי'. זכה לגדולות ונצורות, ואף על פי כן לא גבה ליבו ולא רמו עיניו; מידת משה רבנו הייתה מידתו: 'והאיש מאיר עניו מאוד'. בזכות נדיבות ליבו עשרות סטודנטים בני עניים זכו להשכלה גבוהה. באחת ממשלחות אישים למרוקו היה בין המכובדים והבכיר מכולם. קיימנו רבי שיח בסנאט ובפרלמנט, ואף התארחנו בבתי נכבדים וראשי קהילות. במפגשים נכחו נציגי המלך, וכולם ביקשו את קרבתו ופנו אליו ביראת כבוד."



מאיר עזרי זכה בתואר "יקיר ירושלים" על פעולותיו הרבות למען העיר. ספרו האוטוביוגרפי "מי בכס מכל עמו" יצא לאור

בעברית, באנגלית ובפרסית. בשנת 2008 יצא סרטו של יוסי אשדות "השליח", המספר את סיפורו של מאיר עזרי. עזרי הלך לעולמו בגיל 93 בחיק משפחתו ואהוביו ביום י"ג בסיוון תשע"ה.

שתיים מבין שיחות רבות עם רמי מעלה מזיכרונותיו: כשראש הממשלה דוד בן-גוריון הטיל עליי לייצג את ישראל באיראן שאלתי: "אני יליד איראן, ברצון עליתי לארץ וכעת נשלח לאיראן לייצג את מדינת ישראל - למי מהן עליי לשמור אמונים?" בן-גוריון השיב בלי היסוס: "לאיראן"; ובאותה נשימה הוסיף: "האינטרסים של איראן חשובים לנו מאוד; כל דבר שלטובתה ולטובת עמה - בעדנו". לאורך כל שירותי באיראן ליוו אותי דבריו, ובמידת האפשר נהגתי לפיהם.

בשנת 1966 התקבלתי בפעם הראשונה מני רבות אצל השאה הפרסי, שנמשכה מעבר למשוער. בין השאר שאל: "מה התרשמותך מאיראן?" - הדגשתי בהרחבה את הפיתוח הכלכלי, מפעל השיכון, זכות הנשים לבחור והיחסים המצוינים בין איראן לבין מערב ומזרח. אז שאל: "למי אתה שייך יותר, לאיראן או לישראל, ומי מהן אתה אוהב יותר?" עניתי כשם שילד נשאל: "את מי אוהב יותר - את אימו או אביו?" - השאה חייך ולא הסתיר את שביעות רצונו מן התשובה.

יליד אספהאן. עבר לטהראן והקים את תנועת "החלוץ" באיראן, ונמנה עם קבוצת הפעילים החשאית שארגנה עלייה בלתי לגאלית לארץ ישראל לאלפי יהודי עיראק דרך איראן וליהודי איראן. בשנות הארבעים של המאה הקודמת היה בין יוזמי שיפוץ הנתיב הראשי לגטו היהודי באספהאן (מהלה) - נתיב שהיה בשימוש דיירי הגטו, עוברי אורח, מוסלמים ובעלי מלאכה ורוכלים זעירים שעברו בו ברגל או בעגלה. ביחד עם קבוצת בני נוער מתנדבים השיפוץ יצא לדרך: חומרי בניין נתרמו, הנתיב יושר ורוצף והפעילות הסבה נחת ליושבי המקום והייתה דוגמה ומופת ליהודי אספהאן ולתושביה המוסלמים. בשנת 1950 עלה ארצה והיה אחראי לקליטת עולים בסוכנות היהודית. בארץ הוציא לאור עיתון,

"כוכב המזרח", ובאיראן היה מוכר תחילה בתור עיתונאי. בשליחות ראש ממשלת ישראל דוד בן-גוריון היה שליח דיפלומטי וטווה את תשתית היחסים, ובמשך 15 שנים שימש שגריר ישראל הראשון באיראן. הקים את המגבית היהודית המאוחדת וגייס תורמים לבניית מחלקות בבתי חולים, גני ילדים, בתי ספר ובתי כנסת בארץ. ביוזמתו הוזמנו מישראל לאיראן ח"כים, שרים, רבנים ראשיים, קציני צבא, ומומחים וחברות במגוון תחומים, שבפגישות עם השאה ועם אנשי מפתח בשלטון נפתח להם צוהר לעבודה באיראן. טיפח קשרים ויחסים טובים עם ראשי האסלאם באיראן, הזמין הוגי דעות ומנהיגי דת מוסלמים לישראל והפגיש עם מנהיגים רוחניים ורבנים; הזמין לאיראן חוקרים ואנשי אקדמיה ישראלים לחקר תולדות האסלאם ותרבות איראן. בשנת 1974, תום שירותו באיראן, הוענק לו עיטור מהשאה. בירושלים תרם מכספו להקמת בית ספר ממלכתי ע"ש אביו ציון עזרי ז"ל ובית כנסת ע"ש אימו חנה עזרי לבית סיני ז"ל, ועזרת נשים ע"ש אחותו אסתר עזרי ויסקינד ז"ל. הוענק לו תואר דוקטור לשם כבוד מאוניברסיטת חיפה, שבה יזם והקים את "מרכז עזרי לחקר איראן והמפרץ הפרסי". סייע להקמת הפדרציה העולמית של יהדות מרוקו, פעל לקידום מטרותיה ותרם מלגות לימודים.

Born in Isfahan. He moved to Tehran and founded “Hechalutz” Zionist movement in Iran and was part of a group of secret activists who organized the ‘illegal’ immigration to Eretz Israel of thousands of Iranians and Iraqi Jews through Iran. In the 1940s he was one of the initiators of the renovation of the main thoroughfare of the Jewish ghetto in Isfahan (Mahala) – a road used by ghetto residents, passersby, Muslims and artisans, and small peddlers who walked by foot or cart. Together with a group of volunteer youth, the renovation was launched, building materials were donated and the path was paved in a manner that was not disruptive and left a good impression of the Jews of Isfahan in the eyes of its Muslim residents.

In 1950 he immigrated to Israel and became responsible for absorbing immigrants in the Jewish Agency. In Israel, he published a newspaper, “Star of the East” (“Kochav Hamizrach”), based on his experience in Iran as a journalist. On the mission of Israeli Prime Minister David Ben-Gurion, he served as a diplomatic emissary and served as the first Israeli ambassador to Iran. Established the United Jewish Appeal and raised donations to build departments in hospitals, kindergartens, schools and synagogues in Israel. On his initiative, MKs, ministers, chief rabbis, military officers, experts and companies in various fields were invited to Iran to develop good relations with the heads of Islam in Iran, invited Muslim thinkers and religious leaders to Israel and invited Israeli Iranian scholars to study the history of Islam and Iranian culture. In 1974 he completed his service in Iran and was awarded a medal from the Shah. In Jerusalem he donated to the establishment of a public school named after his late father, Zion Ezri, his late mother Chana Ezri of the Sinai family, and the Women's Aid in the name of his sister, Esther Ezri Wieskind, of blessed memory. He received an Honorary Doctorate from the University of Haifa, where he initiated and founded the Ezri Center for Iranian and the Persian Gulf Studies, helped establish the World Federation of Moroccan Jewry, worked to promote its goals, and donated scholarships.

From the words of Sam Ben Shitrit, Chairman of the Federation: “Ministers and members of the monarchy throughout the world have addressed him as ‘His Excellency the Ambassador Dr. Meir

Ezri.’ He was praised and elevated in status, but never allowed this to inflate his ego. He followed the example of Moshe Rabbeinu: ‘And the man Meir was very humble.’ Thanks to his generosity, dozens of poor students received higher education. In one of the delegations to Morocco, he was one of the highest ranking dignitaries of all. We held a meeting in the Senate and the Parliament, and we also stayed in the houses of dignitaries and community leaders. The king’s representatives were present at the meetings, and all of them asked to be near him and turned to him in awe.”

Meir Ezri won the title of “Notable Person of Jerusalem” for his many activities on behalf of the city. His autobiographical book “Who Among You from All His People” was published in Hebrew, English and Persian. Yossi Ashdot 2008 film “The Messenger” tells the story of Meir Ezri. Ezri died at the age of 93 surrounded by family and loved ones on 31 May, 2015.

Two of his many conversations with distinguished people from his memoirs:

When Prime Minister David Ben-Gurion delegated me to represent Israel in Iran, I asked: “I am a native of Iran. I willingly immigrated to Israel and am now sent to Iran to represent the State of Israel – to whom should I be loyal?”

Ben-Gurion replied without hesitation: “Iran”. In the same breath he added: “Iran’s interests are very important to us, doing everything for its benefit and for the benefit of its people will benefit us.” Throughout my service in Iran I was inspired by his words, and as much as possible I followed them.

In 1966 I was granted my first audience, among many, with the Shah of Persia, which lasted beyond the time expected. Among other things, he asked: “What is your impression of Iran?” – I emphasized at length the impressive economic development, the housing projects, the rights of women, and the excellent relations between Iran and the outside world, east and west. Then he asked: “To whom do you belong more, to Iran or to Israel, and which of them do you love more?” I answered as a child would: “Whom does one love more – his mother or his father?” – The Shah smiled and did not hide his satisfaction with the answer.

زاده ی اصفهان است. به تهران رفت و جنبش "خلوتص" را در ایران پایه گذاری کرد. یکی از اعضای گروه فعالانی بود که بطور مخفیانه، مهاجرت غیرقانونی ی هزاران یهودی ی عراقی را از راه ایران به سرزمین اسرائیل سازمان داد. در سالهای دهه ی چهل سده بیستم میلادی، یکی از مبتکران ترمیم راه اصلی ی محله ی یهودیان اصفهان بود. از این راه، ساکنان محله ی یهودیان، رهگذران، مسلمانان، کارگران، دوره گردان، پیاده یا با گاری عبور میکردند.

همراه گروهی نوجوان که داوطلبانه کار میکردند ترمیم راه انجام شد. مصالح ساختمانی از سوی نکوکاران اهدا شد و مسیر هموار گردید و سنگفرش شد. این اقدام باعث رضایت خاطر ساکنان محله گردید و نمونه ای برای یهودیان و مسلمانان اصفهان شد.

سال ۱۹۵۰ به اسرائیل کوچید و در آژانس یهود، مسئول جذب مهاجران شد. نشریه ی "ستاره شرق" را منتشر کرد. از سوی داوید بن گوریون نخست وزیر اسرائیل، ماموریت یافت به عنوان نماینده دیپلماتیک به ایران برود و زیربنای مناسبات میان دو کشور را فراهم آورد. در آغاز خود را یک روزنامه نگار معرفی کرد. به مدت پانزده سال در مقام نخستین سفیر اسرائیل در ایران خدمت کرد. سازمان "مگبیت" را در ایران گشود و از این راه برای ساختمان بخشهای بیمارستانها، کودکانستانها، آموزشگاهها و کنیساها در اسرائیل یارپهای ارزنده گرد آورد. به ابتکار وی نمایندگان پارلمان، راههای اعظم، افسران ارتش، کارشناسان و نمایندگان کمپانیهایی که در زمینه های گوناگون دست اندرکار بودند را به دیدار از ایران واداشت.

در سایه ی دیدارهایی که میان شخصیتهای اسرائیلی با شاه و سران کلیدی ی ایران، برنامه ریزی میکرد، فرصتهای شایسته ای برای برخی داد و ستدها را فراهم میآورد. میکوشید با رهبران مذهبی ی مسلمان در ایران پیوندهای نزدیک بر قرار کند. اندیشمندان و رهبران مذهبی را به اسرائیل فرامیخواند و آنها را با راههای بزرگ آشنا میساخت. پژوهشگران و استادان دانشگاههای اسرائیلی را که در زمینه ی تاریخ اسلام و فرهنگ ایران پژوهش میکردند، به ایران دعوت میکرد. سال ۱۹۷۴، سال پایان خدمتش در ایران از سوی شاه نشان افتخار دریافت کرد. در اورشلیم، هزینه ی ساختمان یک مدرسه به نام زنده یاد پدرش صیون عزری، یک کنیسا به نام زنده یاد مادرش حنا عزری و یک عزرت ناشیم به نام خواهرش زنده یاد استر عزری-ویسکیند را پرداخت. "مرکز عزری برای پژوهشهای ایران و خلیج پارس" را در دانشگاه حیفا پایه گذاری کرد و دکترای افتخاری دریافت کرد.

به برپاسازی ی فدراسیون جهانی ی یهودیان مراکش، یاری رساند و در راستای پیشبرد هدفهای این فدراسیون بسیار کوشید و به دانش آموزان برجسته، جایزه های تحصیلی پیشکش کرد. سام بن شیطریٹ رئیس این فدراسیون، درباره ی زنده یاد مئیر عزری روزی گفت:

"وزیران و افراد وابسته به دربارهای پادشاهی در سراسر جهان، با درجه ی عالیجناب سفیر دکتر عزری، به وی روی میآوردند. به افتخار

و سربلندی نائل آمد، ولی با اینهمه مغرور و متکبر نشد. رفتارش همانند موشه سرور پیامبران بود: 'و شخص مئیر بسیار فروتن بود'.

به لطف بزرگ منشی اش، دهها جوان از خانواده های فرودست موفق شدند تحصیلات دانشگاهی داشته باشند. در یکی از هیئتهای شخصیتهای اسرائیلی که به مراکش سفر کردند، یکی از برجسته ترینها بود. در آنجا با اعضای مجالس سنا و پارلمان گفتگوهایی انجام داد و حتی به خانه ی بزرگان و رهبران جوامع دعوت شد. در این دیدارها نمایندگان پادشاه مراکش نیز شرکت داشتند و همگی مایل به نزدیکی با وی بودند و با احترام و تکریم، وی را میپذیرفتند. به خاطر کارهای نیک فراوانی که برای اورشلیم انجام داده بود، به دریافت درجه ی 'عزیز اورشلیم' مفتخر گردید."

زندگینامه ی مئیر عزری با نام "کیست از شما از تمامی ی قوم او؟" به زبانهای عبری، انگلیسی و پارسی منتشر گردید. سال ۲۰۰۸ یوسی اشدوت فیلمی ساخت با نام "فرستاده"، که در آن داستان زندگی زنده یاد مئیر عزری نشان داده میشود. در سن ۹۳ سالگی در دامان خانواده و دوستدارانش، روز سیزدهم سیوان سال عبری ۵۷۷۵، زندگی را بدرود گفت.

اینک بخشی از دو گفتگوی شنیدنی از گفتگوهایی که با شخصیتهای برجسته انجام داده، بر راستای خاطراتش را میخوانیم:

۱. "هنگامی که نخست وزیر بن گوریون مرا برگزید که نماینده ی اسرائیل در ایران باشم، از وی پرسیدم: 'من زاده ی ایرانم، به خواست خویش به اسرائیل کوچ کردم و اینک به ایران میروم که نماینده ی اسرائیل باشم. به کدامیک از این دو کشور باید وفادار باشم؟'. بن گوریون پاسخ داد: 'به ایران' - و بیدرنگ افزود: 'مصلح ایران برای ما بسیار اهمیت دارد. هرچه به سود ایران و ملتش باشد، برای ما نیز خوبست'. در تمام مدتی که در ایران خدمت میکردم، این گفته مرا همراهی میکرد و تا حد امکان بر اساس آنها رفتار میکردم."

۲. "سال ۱۹۶۶، برای نخستین بار، نزد شاه ایران حضور یافتم و این دیدار بیش از آنچه که از پیش تعیین شده بود، به طول انجامید. شاه از جمله از من پرسید:

'نگاهت نسبت به ایران چگونه است؟'

به نحو گسترده ای تاکید کردم بر توسعه ی اقتصادی، خانه سازی، حق رای که به زنان اعطا شده و پیوندهای بسیار عالی ی ایران با غرب و شرق - آنگاه پرسید:

'تو به کدامیک از این دو کشور، ایران یا اسرائیل متعلق و کدام را بیشتر دوست داری؟' پاسخی که دادم، از زبان یک کودک بود، گفتم:

'یک کودک کدام را بیشتر دوست دارد؟ پدرش یا مادرش را؟' - شاه لبخندی زد و رضایت خاطرش از پاسخ مرا پنهان نساخت."



ציון עזרי ז"ל زنده یاد صیون عزری The late Zion Ezri



בהם ביראת כבוד. לימים, כשחקרתי את תולדות יהודי איראן, נוכחתי שבביקורו באיראן בשנת 1935 בן-צבי היה אורחו של ציון עזרי באספהאן ונעזר בו רבות לצורך מחקריו. משפחת עזרי התגוררה לא הרחק ממני ברחוב בלפור בירושלים, ומעת לעת בביקוריו היה ציון מביא לי תבשילים טעימים מעשה ידי רעייתו (באותן השנים

שרר מחסור במזון בארץ).

לציון עזרי חלק נכבד בהצלחת בריחת יהודי עיראק דרך איראן למדינת ישראל, כפי שמעידים קטעים ממכתבו של ח"כ, שר המשטרה ויו"ר הכנסת שלמה הלל: "העלייה הגדולה של יהדות בבל בשנים 1949-1951 שנקראת "מבצע עזרא ונחמיה" התאפשרה במידה רבה בזכות ציון עזרי ז"ל. נאומו של שר הפנים העיראקי מסביר זאת: "נוכח גל בריחות יהודי עיראק לאיראן ומשם לישראל, שממשלתי לא הצליחה לבלום, הוחלט להתיר ליהודים הרוצים בכך לעזוב את עיראק בצורה חוקית ומסודרת".

חלק מתולדות חייו מצוינים בספר "בעוז ובאהבת ישראל, 1892-1965".

(חלק ממכתבו של פרופ' אמנון נצר ז"ל וחלק מפרסום ב"שופר" בעריכת יוסף שערי – ירחון שיצא לאור בפרסית בניו יורק ובלוס אנג'לס והופץ לדוברי פרסית יהודים ומוסלמים ברחבי תבל).

"דברים אלה אינם יוצאים מזיכרוני, אלא מליבי. על ציון עזרי, שבפי רבים נקרא האג"י ציון, שמעתי בפעם הראשונה מדודי

שלמה, שאמר לי: אם בעתיד יהיו לך קשיים, גש להאג"י ציון: הוא איש רב פעלים ואין בעיה שלא יוכל לפתור. עליתי ארצה וצורפתי לקיבוץ אפיקים; גם בקיבוץ שמעתי עליו מפי אחד המייסדים, ישראל אלנאה, שהיה שליח באיראן בעת מלחמת העולם השנייה ונעזר בו רבות. הגורל זימן אותי לעבוד בתל אביב עם בנו של ציון, מאיר עזרי, לימים שגריר ישראל באיראן. על אף הבדלי הגילים, הידידות ביני ובין ציון הלכה והתחזקה. הוא ורעייתו חנום (חנה) פתחו בפניי את ביתם וליבם. בעצותיו החכמות היה לי כמורה. היה אמיץ ומוכשר ביצירת קשרים עם רמי מעלה לטובת עבודתו הציבורית. לעיתים בצאתנו יחדיו פגשנו את הנשיא יצחק בן-צבי (עד יומו האחרון התגורר בצריף בשכונת רחביה); השניים התעכבו ושוחחו כידידים, ואני עומד בצד ומביט



Here is an excerpt from a letter by the late Prof. Amnon Netzer and from a publication in “Shofar” edited by Yosef Shaari – a monthly magazine published in Persian in New York and Los Angeles and distributed to Jewish and Muslim Persian speakers around the world:

These things do not come from my memory, but from my heart. Of Zion Ezri, who many call “Haji Zion”, I heard for the first time from my uncle Shlomo, who said to me: If in the future you encounter any difficulties, go to Haji Zion: He is a man of much action and there is no problem that he cannot solve. I immigrated to Israel and joined Kibbutz Afikim, and I heard about him from one of the founders, Israel Elnaéh, who was an emissary to Iran during World War II and received much support from Zion Ezri. In spite of the differences in age, I developed a string friendship with Zion, he and his wife Hanum (Hanna) opened their homes and hearts to me. Frequently, when we went walking together we met President Yitzhak Ben-Zvi (up until his last day he lived in a shack in the Rehavia neighborhood), and the two of them lingered and talked as friends while I stood on the side in awe. I was aware

that during his visit to Iran in 1935, Ben-Zvi had been a guest of Zion Ezri in Isfahan and was assisted by him extensively in his research. The Ezri family lived not far from me on Balfour Street in Jerusalem, and from time to time he would bring me delicious dishes made by his wife (at a time when there was a shortage of food in Israel).

Zion Ezri played a vital role in the successful flight of Jews from Iraq through Iran to the State of Israel, as chronicled in a letter from MK, Minister of Police and Knesset Speaker Shlomo Hillel: “The great rise of Babylonian Jewry in the years 1949-1951, called Operation Ezra and Nehemiah, was made possible to a large extent, thanks to the efforts of late Zion Ezri. The speech by the then Iraqi interior minister explained: “Given the wave of Iraqi Jews fleeing to Iran and from there to Israel, which my government could not stop, it was decided to allow Jews who wished to leave Iraq, do so legally and orderly.”

Some of his life stories are mentioned in the book “With courage and love of Israel, 1892-1965.

بخشی از نامه ای را که زنده یاد پروفیسور امنون نتصر نگاشته، در زیر میخوانید. این نامه در رسانه ی شوفار، به سردبیری ی یوسف شاهری در نیویورک به چاپ رسیده است: آنچه خواهید شنید، نه تنها از یادهای دوران آشنایی ام با شادروان صیون عزری است، بلکه از درونم برمیکیزد. راجع به صیون عزری که نزدیکان او را "حاجی صیون" میشناسند، برای نخستین بار از زبان عمویم شلومو شنیدم. او آنروز به من گفت اگر در آینده به اشکالی برخوردی، به صیون عزری مراجعه کن - او گره گشای همه ی دشواریهاست.

به اسرائیل مهاجرت کردم و مرا به کیبوتص اوفکیم فرستادند. در آن کیبوتص هم همان نکته را از زبان اسرائیل ایلنائه شنیدم. وی یکی از پایه ریزان کیبوتص اوفکیم بود و در دوران دومین جنگ جهانی، به عنوان (فرستاده یا نماینده) شالییح به ایران رفته و با صیون عزری آشنا شده بود. روزی که به تل آویو رسیدم، سرنوشت، مرا با پسر صیون عزری، مئیر عزری که بعدها سفیر اسرائیل در ایران شد، آشنا ساخت و از آنجا نزدیکی ی من با شادروان صیون عزری شروع شد.

در منزلشان به روی همه باز بود. به روی من بیشتر باز شد و از آنجاکه جوان تنهایی بودم، هم خودش و هم همسرش (حنا) مرا با گشاده رویی پذیرفتند. مهر فراوانشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. شادروان صیون عزری، مردی کارکشته و دلیر بود و میتوانست با مقامات بالای دولتی ارتباط دوستی برقرار کند. یادهای شیرینی از او دارم که هرگز از یادم نخواهند رفت. هر از چند گاهی که از خانه بیرون میرفتیم، به ایتسخاک بن صوی (رئیس جمهور اسرائیل)، برمیکوردیم که با زنده یاد صیون عزری همسخن میشدند، گوشه ای میایستادم و خیره ی گفتگوی گرم دوستانه شان میماندم.

سالها پس از آنروزها که به پژوهش درباره ی تاریخ ایران و اسرائیل

پرداختم، این نکته را دریافتم که بن صوی سال ۱۹۳۵، در شهر اصفهان میهمان خانواده ی عزری بوده و برای پیشرفت کارهای پژوهشی اش از صیون عزری کمکهای فراوانی گرفته - بنابراین رشته دوستیهای گرمشان باید از آن روزها آغازیده باشد.

خانواده ی شادروان عزری در خیابان بالفور اورشلیم، نزدیک خانه ی من زندگی میکردند. گاهی که شادروان صیون به دیدارم میآمد، با دستانی پر از خوراکیهای خوشمزه ی دستپخت همسرش. شایان یادآوری است که آن سالها مردم اسرائیل با کمبود مواد خوراکی دست به گریبان بودند و این کاستی در پهنه ی کشور محسوس بود.

صیون عزری، نقشی سازنده در گریز یهودیان عراقی از زادگاهشان از راه ایران به اسرائیل داشته - به عنوان گواه، بخشی از نامه ی شلومو هیلل که چندی نمایندگی ی پارلمان، ریاست پارلمان و و وزارت پلیس اسرائیل را عهده دار بوده، در زیر میآورم:

میتوانم بگویم که کوچ بزرگ یهودیان عراق و ایران به اسرائیل در سالهای ۱۹۴۹ - ۱۹۵۱، که به نام "عملیات عزرا و نحمیا" معروف شد، به میزان گسترده ای در پرتو یاریهای ارزنده ی زنده یاد صیون عزری امکانپذیر شده بود. سخنان وزیر کشور عراق در آنروزها، روشنگر همین رخداد است که گفته بود:

"به دنبال موج گریز یهودیان عراقی به ایران و از آنجا به اسرائیل که دولت عراق نتوانست از آن جلوگیری کند، ما ناگزیر شدیم تا تصمیمی اتخاذ کنیم مبنی بر اینکه یهودیان عراقی حق دارند، به صورت قانونی کشور زادگاهشان را ترک کنند."

بخشی از زندگینامه ی زنده یاد صیون عزری در کتاب "با دلیری از دلی آکنده از مهر به اسرائیل - ۱۹۶۵-۱۸۹۲"، نگاشته شده.



עמיר פוריאן عمير پوريان Amir Puriyan



באוניברסיטת בריאלין, תואר שלטון מקומי ותואר מנהל חשבונות. עבדתי במשרד הפנים בתפקיד מנהל יחידת חירום, עברתי קורסים רבים, הדרכתי וארגנתי ברשויות מוניציפליות את נושאי החירום. לאחר 21 שנות פעילות יצאתי לגמלאות. משנת 1978 התנדבתי בארגון יוצאי איראן. נשלחתי (בהתנדבות) ע"י הסוכנות היהודית לווינה

להעלות את יהודי איראן לישראל. משנת 1980 שירתתי שלוש קדנציות בתפקיד יו"ר ארגון גמלאי צה"ל בראש העין. בשנת 2016 זכיתי בתואר יקיר "צוות" ולהוקרה על התנדבותי בארגון "ליונס". בשנת 2009 נבחרתי לחבר מועצת עיריית ראש העין, ממשיך ומתנדב ועוסק בענייני הקהילה וזכיתי בתואר "איש השנה" בעיר. נשוי ולנו שלושה ילדים, עשרה נכדים – מתוכם בת ושלושה נכדים קצינים בצה"ל – ושלושה נינים.



נולדתי בקרמנשאה. למדתי שם בבית הספר "אתהאד" של "אליאנס", ובמקביל לימי מלחמת העצמאות של ישראל הקמנו בבית הספר, אחי ואני, סניף תנועת "החלוץ" ללימוד עברית, להתארגנות תרבות ולהמרצת עלייה – כל אלה בניגוד לדעת ראשי הקהילה בעיר. בימי החורף המושלגים של שנת 1951 נעה שיירת אוטובוסים עם

משפחות עולים לישראל דרך אזרבייג'ן ותורכיה, ושם לאוניית "השלום". הגענו לנמל חיפה ב־10 בפברואר 1952; זכורים לי אבי ועוד מבוגרים משתחוים ומנשקים את אדמת הקודש. לאחר שבועיים במחנה "שער העלייה" גרנו במעברת "כברי" סמוך לקיבוץ בגליל המערבי. נבחרתי לנציג תושבי המעברה במועצה האזורית "געתון". בשנת 1954 התגייסתי לצה"ל, סיימתי קורסי פיקוד, השתתפתי במלחמות ובשנת 1978 יצאתי לגמלאות בדרגת סא"ל. סיימתי לימודי תואר במדעי המדינה ותולדות עם ישראל

משנת 1978 התנדבתי בארגון יוצאי איראן. נשלחתי (בהתנדבות) ע"י הסוכנות היהודית לווינה להעלות את יהודי איראן לישראל.

در کرمانشاه زاده شدم و به مدرسه ی آلیانس رفتم. در آغاز استقلال اسرائیل همراه برادرم، جنبش خلوتص را برای آموزش زبان عبری و سازماندهی ی فرهنگی و تشویق مردم برای مهاجرت به اسرائیل، در شهرمان پیروزی کردیم. اینگونه کارها با ذائقه ی رهبران جامعه در شهرمان خوش نیامد. در یکی از روزهای برفی در زمستان ۱۹۵۱، با یک اتوبوس، همراه خانواده های کوچنده از راه آذربایجان، خود را به ترکیه رساندیم و از آنجا با کشتی ی "هشالوم"، روانه ی اسرائیل شدیم. روز ۱۰ فوریه ی ۱۹۵۲، به بندر حیفا رسیدیم.

خوب به یاد دارم پدرم و چند تن از همراهانمان همینکه رسیدیم، سر فرود آوردند و خاک مقدس را بوسه باران کردند. چندانگی در اردوگاه "شعرعلیا" بودیم تا اینکه به معبارای "کابری" در نزدیک کیبوتصی به همین نام در گالیل غربی رفتیم. از سوی ساکنان معبارا در شورای محلی ی "گاعتون" برگزیده شدم. سال ۱۹۵۴ به خدمت ارتش پدافندی ی اسرائیل درآمدم. دوره های فرماندهی را یکی پس از دیگری پشت سر نهادم. در جنگهایی شرکت داشتم و سال ۱۹۷۸ با درجه ی سرگردی بازنشسته شدم.

رشته ی علوم سیاسی و تاریخ یهود را در دانشگاه بریلان آموختم و درجه ی لیسانس دریافت کردم. در وزارت کشور در جایگاه رئیس یکان اضطراری به کار پرداختم. به آموزش و سازماندهی ی یکانهای اضطراری در شهرداریها گمارده شدم. پس از ۲۱ سال تلاش، بازنشسته شدم.

از سال ۱۹۷۸ به نام داوطلب در سازمان ایرانی تباران کشورم به تلاشهای تازه دست یازیدم. از سال ۱۹۸۰ به اینسو، در سه دوره، رئیس سازمان بازنشستگان ارتش در شهر روش هعین بوده ام. سال ۲۰۰۹ به عضویت این شورا در شهر روش هعین برگزیده شدم. سال ۲۰۱۶، در واکنش به کوششهایم در سازمان لاینز، تقدیرنامه ای ویژه دریافت کردم. همواره داوطلبانه به کارهای اجتماع میپردازم و از این رو درجه ی "مرد سال" را به من بخشیده اند.

همراه همسرم، سه فرزند و ده نوه و سه نییره داریم. دخترم و سه تن از نوه هایم، همه از افسران ارتش پدافندی ی اسرائیلند.

I was born in Kermanshah. I studied there at the "Alliance" school. During Israel's War of Independence, my brother and I established a branch of "Hechalutz" movement to teach Hebrew, organize culture activities, and encourage immigration. I immigrated to Israel during the snowy winter of 1951 on a convoy of buses with immigrant families that moved to Israel via Azerbaijan and Turkey, and from there via the "Peace" ship. We reached the port of Haifa on 10 February, 1952. I remember my father and other adults bowing and kissing the Holy Land. After two weeks in the Sha'ar Ha'Aliyah camp, we were moved to the Kabri transit camp near the kibbutz in the Western Galilee. I was elected representative of the residents of the transit camp in the Ga'aton Regional Council. In 1954 I joined the IDF, completed commander courses, participated in wars, and in 1978 retired with the rank of lieutenant colonel. I completed a degree in Political Science and Jewish History from Bar-Ilan University, a degree in Local Government and an accountant diploma. I worked in the Ministry of the Interior in the role of Emergency Unit Manager. I graduated from training courses, instructed and organized emergency matters with municipal authorities. After 21 years of professional activity, I retired. In 1978, I began to volunteer for an organization of Iranian immigrants. I was sent on a volunteer basis by the Jewish Agency to Vienna to bring the Jews of Iran to Israel. In 1980 I served three terms as the Chairman of "Tsevet" IDF Pensioners Association of Rosh Ha'ayin. In 2016 I was awarded "Notable Person" of "Tsevet" and honored for my volunteering in "Lions". In 2009 I was elected member of the Rosh Ha'ayin Municipal Council, and continue to volunteer and work in community affairs and have been awarded the title "Man of the Year" by the city. I am married, and we have three children, ten grandchildren – including a daughter and three grandchildren who are IDF officers – and three great-grandchildren.



ברוך פיקל
باروخ پیکل
Baruch Pickel



עד ה'16, והותירו אחריהם ספרי שירה בכתב העברי ובשפה הפרסית על התנ"ך, ובפרט הספר "שאהין" וספר העמראני. בשנת 2014 הוציא לאור את ספר העמראני על שני כרכיו בפרסית, על נייר מהודר ועם איורי צבע מקוריים. עסק בתרגום מילולי של ספרים אלה לעברית ובאחרונה, בעזרת שתי משוררות, החל בהעשרה ובחריזה מחדש של

הספר "שאהין" בשפה העברית – בתקווה שבחסידי היושב במרומים יעלה בידו להוציא לאור גם ספר זה.

נולד בעיר יזד בשנת 1942. לאחר השלמת לימודי התיכון עלה לארץ בשנת 1963. בשנת 1966 התקבל לעבודה בדואר ישראל בתפקיד אשנבאי, ובמשך הזמן התקדם לתפקידי ניהול בתחום משאבי אנוש בהנהלה הראשית של משרד התקשורת לאחר הקמת חברת "בזק". עם הקמת רשות הדואר התמנה למנהל תחום תקנים ודירוג, תפקיד שמילא עד צאתו לגמלאות בשנת 2006. בעשור האחרון התמסר ליצירות מאת משוררים יהודים שחיו באיראן במאות ה'14



בעשור האחרון התמסר ליצירות מאת משוררים יהודים שחיו באיראן במאות ה'14 עד ה'16, והותירו אחריהם ספרי שירה בכתב העברי ובשפה הפרסית על התנ"ך, ובפרט הספר "שאהין" וספר העמראני.

سال ۱۹۴۲ در شهر یزد زاده شد. پس از دوره ی دبیرستان در سال ۱۹۶۳، به اسرائیل کوچید. سال ۱۹۶۶ در اداره ی پست اسرائیل به عنوان کارمند فروشنده استخدام شد و از آن پس مدارج ترقی را پشت سر نهاد. پس از برپایی ی شرکت مخابراتی ی "بزک" در بخش نیروی انسانی در وزارت ارتباطات، مقام مدیریت را به دست آورد. پس از برپاسازی ی سازمان دولتی ی پست اسرائیل، به ریاست بخش استاندارد و درجه بندی برگزیده شد و تا هنگام بازنشستگی به سال ۲۰۰۶ در این مقام بود.

در دهسال گذشته به آفریده های سرایندگان یهودی-ایرانی که در سده های چهارده تا شانزده میلادی میزیسته اند، روی آورده که سروده هایشان را به نگارش زیبای عبری و زبان پارسی برای آیندگان به جا نهاده اند، به ویژه سروده های "شاهین" و "عمرانی"، پرداخته - سال ۲۰۱۴ کتاب عمرانی را در دو پوشینه به زبان پارسی با کیفیتی بالا همراه نقاشیهایی که در اصل کتاب آمده، به چاپ رساند.

همچنین به ترجمه ی این کتابها به زبان عبری پرداخت و تازگی به یاری ی دو بانوی سراینده به برگردان کتاب شاهین پرداخته که به زبان عبری و با قافیه مییاشد. امیدواریم در این کار پیروز باشد و کار نو را بزودی به دوستداران عرضه کند.

Born in Yazd in 1942. After completing his high school studies, he immigrated to Israel in 1963. In 1966, he was accepted to work in the Israeli Post in the position of teller, and over was promoted to human resources management positions at the Ministry of Communications' main management offices and with the Bezeq telecommunications corporation. With the establishment of the Postal Authority, he was appointed Director of Standards and Rating, a position he held until his retirement in 2006. Over the last decade, he devoted himself to works by Jewish poets who lived in Iran during the 14th to 16th centuries, and wrote books of poetry in Hebrew letters and Persian language on the Bible, and in particular the "Shahin" and the "Amrani" books. In 2014 he published the "Amrani" book in two volumes in Persian, on elegant paper and with original color illustrations. He engaged in the line-by-line translation of these books into Hebrew and recently, with the help of two poets, began to translate a rephrased version of the book for modern Hebrew - In hope that he will be able to publish this book as well.



אתי ציונית גושן Eti Sionit Goshen اتی صیونیت گوشن



הושג גושן, ואני נעצרנו ולאחר חקירות ועינויים נכלאנו בכלא המושמץ "אווין" ונידונו למוות. בעזרת מסמכים מזויפים שכנענו את השלטונות שאנחנו מוסלמים. לאחר חודשיים בכלא הועברנו לכלא אחר עד למשפט. שילמנו קנס וערבות ואסרו על יציאתנו מאיראן; בינתיים פיטרו אותנו מהעבודה ונאלצנו למכור רכוש כדי לשלם

למבריה, אך ניסיון הבריחה כשל. ירדנו למחתרת ונאלצנו ללוות מהמשפחה כספים כדי לברוח לפני הדיון בבית המשפט. הצלחנו להימלט ועברנו דרך אפגניסטן, פקיסטן, שווייץ, ומשם עלינו לארץ הקודש בתאריך 25 בדצמבר 1988. אני נשואה ולנו שני ילדים ושבעה נכדים. את סיפור חיינו המורכב העליתי על הכתב בספרי "תפוח אדום", שיצא לאור בפרסית ובעברית. בישראל זכינו להכרה של אסירי ציון וקיבלנו אות מופת מהנשיא.



נולדתי בעיירה טוסרכאן, ובגיל 15 עברתי לטהראן. למדתי בתיכון, ובעתודה במכללת ארט איראן. רציתי לסייע בהברחת יהודים מאיראן בעקבות המלחמה שהחלה בתקופת שלטון ח'ומייני. תחילה עזרתי לבעלי להבריח לארץ צעירים שהכריחו לחזור לצבא כדי להילחם נגד עיראק. לאחר שאנשי משטר ח'ומייני תפסו פעמיים

את בעלי החלטנו לשנות את דרך הפעולה ולזייף דרכונים. קנינו תעודות זהות והשגתי חותמות עגולות ממשלתיות. את התעודות והתמונות בזהות החדשה היינו מכינים בבית ותוך שבועיים מקבלים דרכונים רשמיים ירוקים למוסלמים (ליהודים הנפיקו דרכונים אדומים). השיטה פעלה בהצלחה והברחנו מעל 30 צעירים נוספים שהיו מועמדים לגיוס ואנשים שמנעו מהם לצאת מן המדינה בשל יהדותם. הלשינו עלינו ל"קומיטה" (השב"כ באיראן בזמן שלטון ח'ומייני) והשיטה נחשפה; בעלי,

את סיפור חיינו המורכב העליתי על הכתב בספרי "תפוח אדום", שיצא לאור בפרסית ובעברית. בישראל זכינו להכרה של אסירי ציון וקיבלנו אות מופת מהנשיא.

در شهرک تویسرکان زاده شدم و در پانزده سالگی به تهران نقل مکان کردم. دوره ی دبیرستان و کالج ارت را به پایان رسانیدم و در رابطه با جنگ هشت ساله ایران و عراق، دوست داشتم به یهودیان یاری برسانم تا از ایران بگریزند.

نخست همراه با همسر کمک کردیم که جوانانی را که ناگزیر بودند خدمت سربازی را در ارتش بگذرانند و به جبهه ی جنگ اعزام شوند، از ایران بگریزانیم. پس از آنکه همسر را دو بار بازداشت کردند، تصمیم گرفتیم راهکارمان را تغییر دهیم و به جعل گذرنامه روی آوردیم.

چندین شناسنامه و مهر دولتی به دست آوردیم. مدارک با عکسهای جدید را در خانه فراهم میکردیم و در عرض دو هفته، گذرنامه های جدید سبزرنگ که برای مسلمانان صادر میشد را به دست میآوردیم (گذرنامه ی یهودیان سرخ رنگ بود).

این شیوه موفقیت آمیز بود و توانستیم بیش از سی تن از جوانان را که باید به خدمت سربازی میرفتند و همچنین به دلیل یهودی بودن، خود به خود ممنوع الخروج شده بودند، به بیرون از ایران بفرستیم.

سرانجام ما را به "کمیته" (یکی از دستگاههای امنیتی ی رژیم) لو دادند و شیوه ی کارمان بر ملا شد. مرا همراه با همسر، هوشنگ گوشن، بازداشت کردند و پس از بازجویی و شکنجه در زندان بدنام اوین، حکم اعدام برایمان صادر شد.

با کمک مدارک جعلی، مقامات را متقاعد ساختیم که ما مسلمانیم. پس از دو ماه ما را تا آغاز محاکمه به زندان دیگری منتقل کردند. مبالغی به عنوان جریمه و ضمانت پرداختیم و خروجمان از کشور ممنوع شد. در این میان از کار نیر برکنارمان کردند و ناگزیر شدیم دار و ندارمان را بفروشیم و دارائیمان را به یک قاچاقچی بسپاریم تا ما را از ایران بگریزند. اما این تلاش با شکست روبرو شد.

سرانجام توانستیم بگریزیم و از راه افغانستان، پاکستان و سوئیس، روز ۲۵ دسامبر ۱۹۸۸ خود را به سرزمین مقدس رساندیم.

دارای دو فرزند و هفت نوه ی هستیم. داستان زندگی ی پرماجرایم را به نگارش در آورده ام و با نام "سیب سرخ"، به زبانهای پارسی و عبری به چاپ رسیده است. در ایسرائل به عنوان "به بند افتادگان به خاطر صیون"، شناخته شده ایم و از رئیس جمهور، نشان ممتاز دریافت کرده ایم.

I was born in the town of Tuserkan, and at the age of 15 I moved to Tehran. I studied in high school and in the ORT Iran College. I wanted to help smuggle Jews out of Iran following the war that began during Khomeini's rule. First I assisted my husband smuggle young people who had forced to return to the army to fight against Iraq. After the Khomeini regime arrested my husband twice, we decided to change tactics and use forged passports. We bought identity cards and obtained governmental stamps. We prepared the documents and photographs of the new 'identity' at home and within two weeks received official green passports for Muslims (Jews were issued red passports). The method worked successfully and we smuggled over 30 other young people who were candidates for recruitment and people who were prevented from leaving the country because of their Jewishness. We were informed upon to the "Komiteh" (part of the Security Forces in Iran during the Khomeini regime) and our new method revealed to the authorities. My husband, Hushang Goshen, and I were arrested, interrogated, tortured, imprisoned in the "Avin" prison and sentenced to death. With forged documents we convinced the authorities that we were Muslims. In prison, we were transferred to another prison until trial. Eventually we were released on bail and denied exit from Iran, and were fired from work. We sold our property to pay for an attempted smuggling, but the escape attempt failed. We went into hiding and had to borrow from the family in order to try and escape before the court hearing. We managed to escape and passed through Pakistan, Switzerland, and from there to the Holy Land on 25 December, 1988.

I am married and we have two children and seven grandchildren. Our complex life story I wrote in my book "Red Apple", published in Persian and Hebrew. In Israel we won the recognition as Prisoners of Zion and received an award from the President.



יצחק רבני (מולא יצחק) ז"ל זنده یاد ایتسخاک ربانی

The late Yitzchak Rabbani (Mola Yitzchak)



יליד אספהאן, היה קרוי בפי יהודי העיר "מוסיו יצחק". היה בין הרבנים המקלים (בית הלל) והנהיג את צאן מרעייתו בדרך הקלה; רובם המכריע של יהודי אספהאן זוכרים אותו לטובה. עלה ארצה דרך אתונה בשנת 1980. נפטר ביום ד' בחשוון תשנ"ח, 4 בנובמבר 1997 והובא למנוחת עולמים למחרת בירושלים.

در اصفهان زاده شد. یهودیان این شهر وی را "موسیو اسحاق" مینامیدند. از راهای رهگشا محسوب میشد (مکتب بیت هیلل) و مریدانش را به شیوه ی راه ساده هدایت میکرد.

بیشتر یهودیان اصفهان از وی به نیکی یاد میکنند. سال ۱۹۸۰ از راه آتن به ایسرائل کوچید. روز چهارم حشوان سال عبری ۵۷۵۶ برابر با چهارم نوامبر ۱۹۹۷ درگذشت و فردای آنروز در اورشلیم به خاک سپرده شد.

Born in Isfahan, he was called by the city's Jews "Musiu (Beloved) Yitzchak". He was known to follow the path of Beit Hillel and led his flock in a lenient legal way. The vast majority of the Jews of Isfahan remember him favorably. He immigrated to Israel via Athens in 1980. He died on 4 November, 1997 and was brought to his rest the next day in Jerusalem.



ג'נט רוטשטיין יהודיאן
 ژانت روتشتاین یهودایان
 Jeanette Rotstain Yehudayan



החולים הדסה. בעקבות שליחות בעלי, איתן רוטשטיין, שהיתי בליבריה עמו ועם בתי הבכורה, וביקשתי מאחי יוסף יאסאן ז"ל שישלח לי קלטות בפרסית. האזנתי, שרתי עם הקלטות ודמעתי בלי הרף.

בשובי ארצה עזבתי את בית החולים הדסה לאחר שבע שנות עבודה והתמסרתי למוזיקה. ארגנתי קבוצת נגנים והקמתי את

אנסמבל "שיראז". בשנת 1989 העליתי בתיאטרון ירושלים מופע מוזיקה פרסית קלאסית, פולקלוריסטית ויהודית. הייתה הרמת גבה קלה, אבל לבסוף תגובות מדהימות. מאז המשכתי להופיע בפסטיבלים בין-לאומיים באירופה ובארץ. מחלת הסוכרת מרתקת אותי כמעט כמו האומנות. אם מטפלים בה כפי שמשקים, עודרים, גוזזים ומלטפים צמח רגיש, אפשר לנהל ביחד עם נוכחותה חיים נורמליים. אני מנהלת קליניקה לטיפול בחולי סוכרת וממשיכה ללמוד ריפוי בתזונה. אשר למוזיקה, כיום אני שוקדת על חומרים משלי. השיר "חדרי הלב", שהלחנתי למילותיו של יענקל'ה רוטבליט, מושמע מדי פעם ברדיו. אם לשלוש וסבתא לשניים, לכולם נטייה למוזיקה.



נולדתי בטהראן לפני כחמישים שנים. אבי היה חזן, ואני זוכרת עצמי שרה מילדות. שכננו היה כנר בתזמורת רשות השידור הפרסית. בוקר אחד נקש על דלתנו ואמר: "אני שומע את הילדה שלכם שרה בחצר, יש לה קול יפה ואני רוצה לקחת אותה למקהלת הילדים של הרדיו הממלכתי..." אבי הטיל וטו: לא יאה לילדה יהודייה לשיר ברדיו!

בתור ילדה סקרנית, תאבת ידע וכבר עם נפש של אומן, ידעתי שמקומי אינו באווירה השמרנית באיראן. ביקשתי לעלות לארץ במסגרת עליית הנוער, ולאחר מאבק עם הנוגעים בדבר הצלחתי "לברוח" בהיותי בת 15, זאת בתנאי שאתחנך במסגרת דתית. על המילה ציונות קראתי בראשונה בספר עב כרס שהיה בביתנו, ובבית הספר שמעתי על "מנורה", מועדון יהודי ציוני בצפון טהראן. עליתי ארצה ונשלחתי לפנימייה בכפר הנוער הדתי "כפר חסידים". המשכתי לאוניברסיטה העברית והשלמתי בה תואר ראשון ברוקחות, תואר שני בתזונה קלינית ותואר שלישי בחקר סוכרת. במהלך לימודי התואר השני התחלתי לעבוד בבית

ארגנתי קבוצת נגנים והקמתי את אנסמבל "שיראז".

אני מנהלת קליניקה לטיפול בחולי סוכרת וממשיכה ללמוד ריפוי בתזונה.

אשר למוזיקה, כיום אני שוקדת על חומרים משלי.

I was born in Tehran about fifty years ago. My father was a cantor, and I remember singing from childhood. Our neighbor was a violinist in the Persian Broadcasting Orchestra. One morning he knocked on our door and said, "I hear your child singing in the yard. She has a beautiful voice and I want to take her to the children's choir of the state radio." My father vetoed the idea, it was inappropriate for a Jewish girl to sing on the radio!

As a curious, inquisitive, and already arts-minded child, I knew that my place was not in the conservative atmosphere in Iran. I read the word Zionism first in a thick book that was in our home, and at school I heard about "Menorah", a Jewish Zionist club in northern Tehran. I wanted to immigrate to Israel as part of Youth Aliyah, and after a struggle with those involved, I managed to "escape" when I was 15 on condition that I agree to be educated in a religious framework. I immigrated to Israel and was sent to a boarding school in the religious village Kfar Hasidim. I continued studies at the Hebrew University and completed my undergraduate degree in Pharmacology, a Master's degree in clinical nutrition and a PhD in Diabetes Research. During my graduate studies I started working at

Hadassah Hospital. When my husband, Eitan Rotstain, was sent as an emissary, I moved to Liberia with him and my eldest daughter. I asked my late brother Yosef Yasan to send me music tapes in Persian, listened, sang with the recordings and constantly shed tears. When I returned to Israel, I left Hadassah Hospital after seven years of work and devoted myself to music. I organized a group of musicians and established the "Shiraz" Ensemble. In 1989, I performed classic Persian, folkloristic and Jewish music at the Jerusalem Theater. At first the reaction was mixed, but eventually, the style of music was warmly received. Since then, I have continued to perform at international festivals in Europe and in Israel. Diabetes fascinates me almost as much as art. If treated like a watering, sowing and pruning sensitive plant, it is possible to conduct a normal life with Diabetes. I manage a clinic for diabetics and continue to study Nutrition Therapy. As for music, I now work on my own materials. The song "The Rooms of the Heart," which I composed to the lyrics of Yankele Rotblit, is occasionally played on the radio. I am a mother of three and a grandmother of two, all with a tendency to music.

حدود پنجاه سال پیش در تهران زاده شدم. پدرم خزان کنیسا بود. به یاد دارم که از زمان کودکی میخواندم. همسایه مان نوازنده ویولون در دسته ی ارکستر رادیو ایران بود. یکروز صبح در خانه ما را زد و گفت: "من صدای بچه شما را که در حیاط میخواند، شنیدم. صدای خوبی دارد و من مایلیم او را به ارکستر کودکان ببرم."

پدرم به شدت مخالفت کرد و گفت:

"شایسته نیست که یک دختر یهودی در رادیو بخواند!"

دختر کنجکاوای بودم. میل فراوان به هنر داشتم و این خواسته در درونم موج میزد. میدانستم جای من در محیط محافظه کارانه ی ایران نیست. درخواست کردم در چهارچوب مهاجرت نوجوانان، به اسرائیل بگویم. به دنبال مبارزه ای که کردم، موفق شدم در سن پانزده سالگی از ایران "بگریزم"، مشروط بر اینکه در یک محیط مذهبی درس بخوانم. با واژه ی صیونیزم برای نخستین بار در کتاب قطوری که در خانه داشتیم، آشنا شدم. در دبستان هم در باشگاه "منورا" چیزهایی شنیده بودم. این باشگاه یهودی - صیونیستی در شمال تهران بود.

پس از مهاجرت به اسرائیل، مرا به آموزشگاه شبانه روزی ی نوجوانان مذهبی در "کفار حسیدیم" فرستادند. پس از آن در دانشگاه عبری اورشلیم داروسازی خواندم و درجه ی لیسانس دریافت کردم. دوره کارشناسی را هم در رشته ی تغذیه به پایان رساندم و دانشنامه دکترایم را با پژوهشی درباره ی بیماری ی قند (دیابت) به پایان رساندم.

در گیر و دار دوره ی کارشناسی در بیمارستان هداسا مشغول کار شدم. به دنبال یک دوره ماموریت با همسر "ایتان روتشتاین" به

خارج از کشور همراه دختر کوچکم چندی در لیبری زندگی کردیم. آن زمان از برادرم زنده یاد یوسف یاسان خواهش کردم که کاستهای موسیقی ایرانی را برایم بفرستد. همراه با موسیقی ی ایرانی که گوش میکردم، خودم هم میخواندم و بدون وقفه اشگ میریختم. هنگامی که به کشور بازگشتم، پس از هفت سال کار در بیمارستان هداسا، از کار کناره گرفتم و تنها به موسیقی پرداختم.

یک گروه نوازنده سازمان دادم و گروه هنری ی "آنسامبل شیراز" را برپا کردم. سال ۱۹۸۹ در تاتر اورشلیم، برنامه موسیقی ی اصیل و فولکلوریک ایرانی و نیز موسیقی ی یهودی را به صحنه آوردم. در آغاز، این امر شگفتی ی برخی را برانگیخت. ولی سرانجام با واکنشهای بسیار سازنده روبرو شدم. از آن هنگام، بارها در فستیوالهای هنری بین المللی و نیز در اسرائیل ظاهر شده ام.

بیماری ی قند تقریباً همانند کار هنری، بسیار توجه مرا به خود جلب میکند. چنانچه به این بیماری همانگونه که به یک گیاه حساس توجه میکنیم، آنرا آبیاری میکنیم. خاکش را زیر و رو میکنیم. شاخ و برگش را میزنیم. میتوان همراه با حضور بیماری ی قند نیز یک زندگی معمولی داشت.

یک کلینیک برای درمان بیماران قند را اداره میکنم و در زمینه ی درمان به کمک تغذیه همچنان میآموزم. در زمینه ی موسیقی هم اکنون روی مواد شخصی ی خودم کار میکنم.

آهنگ ترانه "اطاقهای دل" را که بر سروده یانکاله روتبلیت ترانه سرای اسرائیلی ساخته ام، گاهگاهی از رادیو پخش میشود. مادر سه فرزند و دو نوه هستم که همگی به موسیقی کشش نشان میدهند.



דוד רוקני
داويد ركنى
David Rokni



34 שנים, ובמילואים בהדרכה עד לגיל 85 בשנת 2016. בין השאר בשנים האחרונות פיקדתי על הטקס המרכזי בהר הרצל בערב יום העצמאות ושחררתי בדרגת אלוף משנה. נוסף על המלחמות שהשתתפתי בהן במשך הזמן זכור לי מקרה של חייל שהובא אליי לשיפוט; בשיחה עמו הרגשתי שהוא על סף התאבדות. ביקשתי מהסגל הזוטר שהביא אותו אליי לשיפוט לשים אליו לב באופן מיוחד במהלך הלילה, ואכן החייל בלע מספר כדורים רב כדי להתאבד – מיד פינו אותו לבית החולים הקרוב וחיו ניצלו.



נולדתי בקרמנשאה בשנת 1932. שבע שנים ראשונות חייתי באהואז – אחת הערים החמות באיראן, ואחר כך עברנו לטהראן והתגוררתי בה עד לגיל 18. באמצע שנות החמישים עליתי לארץ באופן בלתי ליגאלי עם משפחה עיראקית. בארץ שהיתי במשך כ-15 חודשים בקיבוץ אשדות יעקב, ואז התגייסתי לצה"ל. שירתתי בגולני במשך 14 שנים; לאחר קורסי מ"כים וסמלים עברתי קורס קציני חבלה ומוניתי למפקד מחלקת החבלה. בשנת 1963 ניצלתי ימי חופשה שצברתי ושבתי לאיראן לבקר את הוריי. נישאתי לרונית וחזרנו ארצה; לנו שלושה ילדים וחמישה נכדים. בסה"כ שירתתי בצה"ל

בין השאר בשנים האחרונות פיקדתי על הטקס המרכזי בהר הרצל בערב יום העצמאות ושחררתי בדרגת אלוף משנה.

سال ۱۹۳۲ در شهر کرمانشاه زاده شدم. هفت سال نخست زندگی ام را در اهواز که یکی از شهرهای گرم ایران است، گذراندم و سپس به تهران نقل مکان کردم و تا ۱۸ سالگی همانجا بودم. در میانه ی دهه ی پنجاه سده بیستم میلادی همراه خانواده ای عراقی بطور غیرقانونی به اسرائیل کوچیدم.

پانزده سال را در کیبوتص اشدوت یعکوو گذراندم و آنگاه به خدمت ارتش در آمدم. چهارده سال در یکان گولانی سرگرم خدمت بودم. به دنبال دوره های سرچوخی و گروهبانی به دوره ی افسری راه پیدا کردم و در رشته ضد خرابکاری به مقام فرماندهی رسیدم.

سال ۱۹۶۳ برای دیدار پدر و مادر و خانواده به ایران بازگشتم. با همسر رونیت آشنا شدم و پس از زناشویی، باهم به اسرائیل برگشتیم. اکنون سه فرزند و پنج نوه داریم. رویهرفته ۳۴ سال در ارتش اسرائیل خدمت کرده ام. تا سال ۲۰۱۶ در سن ۸۵ سالگی در مقام مربی در نیروی ذخیره ارتش خدمت میکردم. در سالهای پایان خدمت در نیروی ذخیره فرمانده مراسم مرکزی شب سالروز استقلال در کوه هرتصل بودم. با درجه ی سرهنگی بازنشسته شدم.

افزون بر آنکه طی دوران خدمت نظامی در جنگها شرکت داشتم، به یاد دارم که روزی سربازی را برای محاکمه نزد من آوردند. در گفتگویی که با وی داشتم، این برداشت را داشتم که در آستانه ی خودکشی است. از درجه داری که وی را نزد من آورده بود، خواستم همه ی شب را به وی توجه مخصوص داشته باشد. سرباز یادشده آنشب با خوردن مشتق قرص خواسته بود خودش را بکشد، ولی به بیمارستانش رسانده و از مرگ نجاتش دادند.

I was born in Kermanshah in 1932. For the first seven years of my life I lived in Ahwaz, one of the warmest cities in Iran, and then moved to Tehran until the age of 18. In the mid-1950s I immigrated illegally to Israel with an Iraqi family. I spent 15 months in Kibbutz Ashdot Yaakov before being drafted into the army. I served in the Golani Brigade for 14 years, and after completing sergeant and officer's training, I was appointed commander of the search and destroy division. In 1963, I utilized vacation days that I had accumulated and travelled to Iran to visit my parents. I married Ronit and returned to Israel, we have three children and five grandchildren. In total, I served in the IDF for 34 years and in reserve duty until the age of 85 in 2016. In recent years, I commanded the central ceremony on Mount Herzl on the eve of Independence Day and was discharged with the rank of colonel. From my time in the army, I have many memories, especially those connected with the wars I fought in. Standing out in my memory is the case of a soldier brought before me for disciplinary action. From my conversation with the young man I felt certain that he was on the brink of suicide. I asked the junior staff officer who brought him to me to pay special attention to him during the night. My instincts proved correct, and indeed the soldier swallowed a large number of bullets in an attempt to end his life. He was immediately evacuated to the nearest hospital and thus was saved.



שלמה רוקני ז"ל
 زنده یاد شلومو رکنی
 The late Shlomo Rokni



רפת, לול, מספוא, גן ירק, פלחה וענפי תעשייה: מחצבה, מפעל לבלוקים ומתפרה. בשנים הראשונות ריכז את ענף המחצבה והסיקול בעבודה פיזית מבוקר עד ערב. לאחר סגירת המחצבה עבר לרכז את ענף הפלחה במשך עשור, הקים כרם ומטע ובמקביל סיים לימודי חקלאות ברחובות. בשנת 1966 נשלח מטעם תנועת "החלוץ" להדריך נוער באיראן; בתנועת הנוער הכיר את בדרי ונישא לה. בשנת 1968 שב הזוג הצעיר לישראל, לקיבוץ מלכיה. לזוג ארבעה ילדים. שלמה מונה לאחראי למכבסה, יצא



נולד בקרמנשאה בשנת 1929 לשמעון ולרזאלה (זרגרוף) רוקני, אח לציון, יצחק, דוד ואסתריד רוקני. גדל באיראן בבית ציוני. היה תלמיד מצטיין, החל לימודי רפואה ולאחר מלחמת השחרור הגיע לעירו חייל ישראלי, מדריך מטעם תנועת "החלוץ", שסחף אחריו את צעירי העיר. שלמה עלה לארץ, ויחד עם חבריו ייסד גרעין הכשרה בקיבוץ אשדות יעקב. בעקבות הפילוג בין "הקיבוץ המאוחד" ל"אחדות העבודה" התפורר הגרעין וחלק מחבריו חיפשו משק צעיר להתיישב בו; כך הגיעו לקיבוץ

ללימודי תברואה ועסק בתחום בשנותיו האחרונות. נפטר ביום ו בשבט תש"ס, 13 בינואר 2000 ונטמן באדמת הקיבוץ שאהב.

מלכיה בגליל העליון. הפילוג הגיע בהמשך גם למלכיה וגרם לעזיבה. במלכיה נשארו 40 חברים לתפעל משק גדול שכלל

היה תלמיד מצטיין, החל לימודי רפואה ולאחר מלחמת השחרור הגיע לעירו חייל ישראלי, מדריך מטעם תנועת "החלוץ", שסחף אחריו את צעירי העיר. שלמה עלה לארץ, ויחד עם חבריו ייסד גרעין הכשרה בקיבוץ אשדות יעקב.

سال ۱۹۲۹ در کرمانشاه زاده شد. پدر و مادرش، شیمعون و غزاله (زرگروف) بودند. شلومو دارای چندین برادر به نامهای صیون، ایتسحاک، داوید و استرید بود. او در ایران در خانواده ای صیونی پرورش یافت و همواره دانش آموزی برجسته بود. آموزش پزشکی را در ایران آغازید - ولی پس از جنگ استقلال اسرائیل، یکی از جوانان اسرائیلی که از فعالان جنبش "خلوتص" بود، برای گسترش برنامه ها به ایران آمد و جوانان یهودی را هیجان زده کرد.

شلومو به اسرائیل کوچید و دست در دست گروهی از دیگر جوانان یک هسته آمادگی در کيبوتص "اشدوت یعکوو" برپا ساخت. سپس، در پی جدایی ای که میان جنبشهای کيبوتصی "همعوخاد" و "اخدوت هعوودا" پدید آمد، گروهی از آنان به کيبوتص "ملکيه" واقع در گاليل علیا پیوستند. گسستنها در زندگی ی کيبوتصی پیگیر بود و به کيبوتص ملکيه نیز رسید. در این کيبوتص چهل تن از یاران ماندند تا واحد کشاورزی آن را که شامل گاوداری، مرغداری، تولید علوفه، سبزیکاری و نیز بخشهای فنی، مانند استخراج سنگ معدن، کارخانه آجرسازی و کارگاه خیاطی بود، اداره کنند.

سالهای نخست کار در استخراج سنگ معدن که مستلزم کار دشوار بدنی از بام تا شام بود را به عهده گرفت. ولی آن جا هم بسته شد. یک دهه روی برنامه های کشاورزی کار کرد و تاکستان و باغ میوه ی کيبوتص را پرورش داد. همزمان به آموزش در دانشکده ی کشاورزی پرداخت. سال ۱۹۶۶، شلومو به نمایندگی از سوی جنبش خلوتص برای رهنمایی ی نو جوانان یهودی به ایران رفت. با بدری آشنا شد و پیمان زناشویی بستند. سال ۱۹۶۸، به اسرائیل بازگشتند و در کيبوتص ملکيه جای گرفتند. دارای چهار فرزند شدند. شلومو آنروزها سرپرست لباسشویی ی کيبوتص بود و پس از آن به آموزش دانش بهداشت پرداخت که تا پایان زندگی در همین زمینه کار کرد. روز ششم ماه شواط سال عبری ی ۵۷۶۰، برابر با سیزدهم ژانویه ی ۲۰۰۰ درگذشت و پیکرش در کيبوتص دوست داشتنی اش به خاک سپرده شد.

Born in Kermanshah in 1929 to Shimon and Razala (Zergerof) Rokni, a brother to Zion, Yitzhak, David and Esterid Rokni. He grew up in Iran in a Zionist home. He was an outstanding student and had begun medical studies. After Israel's War of Independence, an Israeli soldier, a counselor from "Hechalutz" movement, came to his town and excited the city's young people. Shlomo immigrated to Israel and together with his friends founded a training group at Kibbutz Ashdot Yaakov. Following the split between Hakibbutz Hameuhad and Ahdut Ha'avoda, the nucleus disintegrated and some of its members sought a young farm in which to settle. This was how they reached Kibbutz Malkia in the Upper Galilee. The split later reached Malkia and once more caused leaving. In Malkia 40 members remained to operate a large farm that included cowshed, chicken coop, fodder, vegetable garden, field crops and industrial branches: a quarry, a block factory and a sewing workshop. In the early years he concentrated the quarry and the stonework industry in physical work from morning to evening. After the closure of the quarry he moved to the agricultural industry for a decade, established a vineyard and plantation and at the same time finished agricultural studies in Rehovot. In 1966 he was sent on behalf of "Hechalutz" movement to train youth in Iran. In the youth movement he met Badri and they married. In 1968 the young couple returned to Israel, to Kibbutz Malkia. The couple has four children. Shlomo was appointed chief of the laundromat, went on to study sanitation and worked in this field in his final years. He died on 13 January, 2000, and is buried in the kibbutz land he dearly loved.



אברהם (חמיד) רושן קשני ז"ל
 زنده یاد اوراهام (حمید) روشن کاشانی
 The late Avraham (Hamid) Roshan Kashani



בחוליית מחבלים שחדרה לארץ בדרכה לבצע פיגוע טרור במעלות. אבי וחבריו הצליחו לחסל את החוליה ומנעו אסון כבד מתושבי מעלות, שכבר חוו אירוע טרור רצחני מספר שבועות קודם לכן. בשנת 1977 הוסר הלוט מעל "כיכר השלושה" במעלות על שם שניים מחבריו של אבי שנפלו עימו בקרב ואבי עצמו. שימש

בהתנהגותו מופת למשפחתו ולסביבתו, ושפע טוב לב ואהבה. נטמן בבית העלמין הצבאי הר הצל בירושלים. בן 20 בנפלו.



אבי נולד באיראן בשנת 1954, בן בכור. עלה בגפו לארץ במסגרת עליית הנוער בגיל 16 וכעבור שנה הצטרפה אליו משפחתו. למד בכפר הנוער "הדסים" במגמה הריאלית וסיים את לימודיו בהצטיינות. בשנת 1972 התקבל לטכניון ללימודי הנדסת אוויר (אווירונאוטיקה) ועשה חיל בלימודיו. במקביל, באותה

השנה גויס לצה"ל במסגרת העתודה האקדמית, השלים טירונות והמשיך בלימודיו. ביום י"ז באלול תשל"ד, ארבעה בספטמבר 1974, במהלך שירות מילואים פעיל, נפל בקרב בעת היתקלות

ביום י"ז באלול תשל"ד, ארבעה בספטמבר 1974, במהלך שירות מילואים פעיל, נפל בקרב בעת היתקלות בחוליית מחבלים שחדרה לארץ בדרכה לבצע פיגוע טרור במעלות.

اوی فرزند ارشد سارا و زنده یاد شموئل ، سال ۱۹۵۴ در ایران زاده شد. در شانزده سالگی در چهارچوب علیت هنوعر (مهاجرت نوجوانان) به اسرائیل کوچید. خانواده اش نیز پس از چندی به او پیوستند. در دهکده ی نوجوانان هدسیم، در رشته ی ریاضی درس خواند و تحصیلاتش را با نمرات عالی به پایان رساند. سال ۱۹۷۲ از سوی دانشکده فنی ی تخنئون برای آموزش مهندسی ی هوایی (آئروڈینامیک) رفت و آنجا نیز بسیار موفق بود. همان سال در چهارچوب بسیج نیروهای جوانان در ارتش، دوره ی مقدماتی خدمت در ارتش پدافندی ی اسرائیل را انجام داد و همزمان تحصیلات دانشگاهی اش را پی گرفت.

روز هفدهم الول ۵۷۳۴ برابر با چهارم سپتامبر ۱۹۷۴ هنگام خدمت در چهارچوب نیروهای ذخیره، در جریان نبرد با یک واحد خرابکار که از مرزها گذشته و در راه انجام عملیات تروریستی در شهرک معلوت بود، جان باخت. اوی و یارانش موفق شدند واحد خرابکار را نابود کنند و بدین ترتیب از بروز یک فاجعه ی سنگین علیه مردم معلوت جلوگیری کنند.

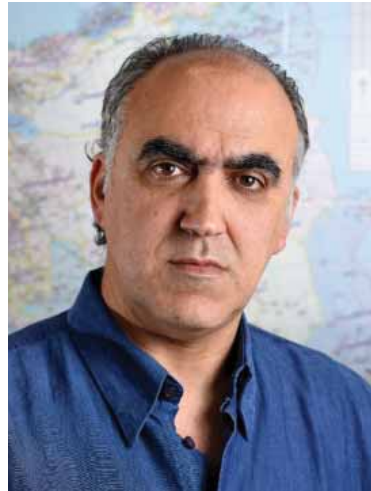
شاپان یادآری است که اوی و دوستان هم‌رزمش چند هفته پیش از آن، یک رویداد خونین را پشت سر گذارده بودند. سال ۱۹۷۷ "میدان سه یار" در معلوت به نام اوی و دو تن از یارانش که در نبرد با خرابکاران جان باخته بودند، نامگذاری شد.

وی در رفتار و کردارش یک نمونه برای خانواده و اطرافیانش بود و همواره نیکی و مهربانی میپراکند. پیکر بی جاننش در گورستان نظامی کوه هرئصل در اورشلیم به خاک سپرده شد. هنگامی که جان باخت، تنها بیست سال داشت.

Avi was born in Iran in 1954, the eldest son of Sarah and Shmuel. Immigrated to Israel alone as part of Youth Aliyah at the age of 16 and a year later his family joined him. He studied at "Hadassim" Youth Village in the science-oriented track and graduated with honors. In 1972 he was accepted to the Technion for Aeronautic Engineering studies and succeed in his studies. That same year, he was drafted into the IDF as part of the academic reserve, completed basic training and continued his studies. On 4 September 1974, during an active reserve service, he fell in battle when encountering a terrorist squad that infiltrated Israel on its way to carry out a terrorist attack in Ma'alot. Avi and his comrades succeeded in destroying the terror cell and prevented a major disaster from befalling the residents of Ma'alot, who had already experienced a murderous terror attack a few weeks earlier. In 1977, the "Square of the Three" was inaugurated in Ma'alot in honor of two of Avi's fellow fallen comrades and Avi himself. The manner in which Avi conducted himself was exemplary, be it with his family, his studies or his military bravery. Whenever Avi went, he spread kindness and love. He is buried at the Mount Herzl Military Cemetery in Jerusalem. He was 20 years old.



סולי שאהוור
سلي شاهور
Soli Shahvar



שני העמים, פעל ופועל ליצירת גשר איראני-ישראלי, הקים את TEHTEL - אתר אינטרנט על ישראל בשפה הפרסית שפעל בשנים 2012-2016, וכן משמש העורך והיועץ האקדמי ל"סדרת תרבות איראן" - סדרה של יצירות מופת מתרבות איראן בתרגום לעברית, ובמסגרתה ראו אור עד כה (2017) חמישה ספרים. עקב מחסור חמור בצעירים

דוברי פרסית במערך הביטחון והמודיעין בישראל, היה מיוזמי הקמת המגמה "איראן: מודיעין ובטחון" בתיכון "בן-גוריון פיינברג" בפתח תקווה להעמקת הידע על אודות השפה, התרבות, ההיסטוריה והפוליטיקה של איראן, להכשרת סגל מומחים בענייני איראן הן לשירות הצבאי והביטחוני הן לאקדמיה. חבר בכמה אגודות אקדמיות מקצועיות בארץ ובעולם, קורא מעריך לאוניברסיטאות ולכתבי עת מקצועיים, יועץ בענייני איראן והמזרח התיכון ופרשן לענייני איראן והמזרח התיכון בתקשורת בשפות העברית, האנגלית והפרסית.



נולד באבדאן למשפחה שמוצאה מאספהאן. מנהל "מרכז עזרי לחקר איראן והמפרץ הפרסי". חוקר ומומחה בלימודי איראן בחוג ללימודי המזרח התיכון באוניברסיטת חיפה. בעל תואר ראשון ותואר שני בהצטיינות מאוניברסיטת תל אביב, ודוקטורט מבית הספר ללימודי המזרח ואפריקה (SOAS) שבאוניברסיטת לונדון. מלמד באוניברסיטת

חיפה, ולימד לימודי איראן גם באוניברסיטה העברית בירושלים, באוניברסיטת בן גוריון בנגב ובאוניברסיטת תל אביב. פרסומיו עוסקים בעיקר באיראן בעת החדשה; בין ספריו האחרונים "המפרץ הפרסי: כיוונים חדשים במחקר אינטרדיסציפלינרי" (עם ערן סגל), "הבהאים של איראן, הקווקז וטרנסקספיה (מרכז אסיה) - שני כרכים באנגלית, ו"בתי הספר הנשכחים: הבהאים והחינוך המודרני באיראן, 1899-1934" (באנגלית, ובנוסף גם גרסה מורחבת בפרסית). כתב מאמרים רבים לכתבי עת מקצועיים וערכים ב"אנציקלופדיה איראניקה". הודות לאהבתו לאיראן ולישראל ולצורך לקרב בין

חבר בכמה אגודות אקדמיות מקצועיות בארץ ובעולם, קורא מעריך לאוניברסיטאות ולכתבי עת מקצועיים, יועץ בענייני איראן והמזרח התיכון ופרשן לענייני איראן והמזרח התיכון בתקשורת בשפות העברית, האנגלית והפרסית.

در شهر آبادان، در یک خانواده ی اصفهانی زاده شد. رئیس "مرکز عزری برای پژوهش ایران و خلیج فارس" میباشد. پژوهشگر و کارشناس رشته ی ایرانشناسی در بخش مطالعات خاورمیانه در دانشگاه حیفاست. لیسانس و فوق لیسانس را با درجه ی عالی در دانشگاه تل آویو به پایان رسانده و دانشنامه ی دکترایش را از دانشکده ی مطالعات شرقی و افریقایی در دانشگاه لندن (SOAS) دریافت کرده است.

دکتر شاهور در گذشته در دانشگاههای عبری ی اورشلیم، بن گوریون و تل آویو به تدریس در رشته ی ایرانشناسی پرداخته و امروز در دانشگاه حیفا به آموزش دانشجویان در همین رشته میپردازد. نوشته هایش بیشتر در زمینه ی شناخت ایران در دوران نوین است. شماری از کتابهایی که در این زمینه به چاپ رسانیده، این گونه اند: "خلیج پارس" - روشهای نوین در پژوهشهای اینتردیسیپلیناری (با مشارکت عران سگال)، "بهائیان ایران، قفقاز و ترانس کاسپیا" - در دو پوشینه به زبان انگلیسی، "مدارس فراموش شده - بهائیان و آموزش و پرورش نوین ایران در سالهای ۱۹۳۴-۱۸۹۹" به زبان انگلیسی و پارسی. همچنین مقاله های فراوانی در نشریه های حرفه ای و نیز دانشنامه "ایرانیکا" چاپ کرده است.

در فرازهای گوناگون کوشیده زیربنای پل فرهنگی میان ملت‌های ایران و اسرائیل را نوسازی کند. سایت اینترنتی TEHTEL را به زبان پارسی پایه گذاری کرده که میان سالهای ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ فعال بوده - وی همچنین دبیر و رایزن آکادمیک "سری فرهنگ ایران" است که آفریده های برجسته فرهنگ ایران را از پارسی به عبری برگردانده - تا سال ۲۰۱۷، پنج کتاب در این زمینه به چاپ رسیده است.

در پی کمبود جوانان پارسی زبان برای خدمت در دستگاہهای اطلاعاتی-امنیتی، وی یکی از طراحان آموزش رشته "ایران: اطلاعات و امنیت" در دبیرستان "بن گوریون فاینبرگ" در شهر پتخ نیکوا بود تا دانسته های دانش آموزان در زبان و فرهنگ و تاریخ و سیاست ایرانزمین را گسترش دهد. فارغ التحصیلان در این رشته میتوانند برای خدمت در نیروهای امنیتی و نیز پژوهش در نهادهای آکادمیک، سودمند باشند. دکتر شاهور عضو چندین کانون آکادمیک در اسرائیل و جهان است. به کار تعیین ارزش علمی برای دانشگاهها و رسانه های حرفه ای میپردازد و امور ایران و خاورمیانه را در رسانه های همگانی به زبانهای پارسی، انگلیسی و عبری، تفسیر میکند.

Born in Abadan to a family from Isfahan. Director of the Ezri Center for Iran and Persian Gulf Studies. Researcher and expert in Iranian studies at the Department of Middle Eastern Studies at the University of Haifa. He holds a Bachelor's degree and a Master's degree with honors from Tel Aviv University and a PhD from the School of Oriental and African Studies (SOAS) at the University of London. Teaches at the University of Haifa, and taught Iranian studies at the Hebrew University of Jerusalem, Ben-Gurion University of the Negev, and Tel Aviv University. His publications deal mainly with Iran in the modern era; Among his most recent books are "The Persian Gulf: New Directions in Interdisciplinary Research" (with Eran Segal), "The Bahá'í of Iran, the Caucasus and Trans-Caspia" (Central Asia) - two volumes in English, and "The Forgotten Schools: The Bahá'í and Modern Education in Iran, 1899-1934" (In English, plus an extended version in Persian). He has written many articles for professional journals and entries in the "Encyclopedia Iranica". He founded TEHTEL, a website on Israel in the Persian language, which was active in 2012-2016, and serves as the editor and academic advisor to the series "Iranian Culture" - a series of masterpieces of the Iranian culture in Hebrew translation, and in its framework so far (2017) five books have been published. Due to the severe shortage of young Persian-speaking youth in the security and intelligence establishment in Israel, he was one of the initiators of the establishment of the "Iran: Intelligence and Security" program at the Ben-Gurion Feinberg High School in Petah Tikva to deepen the knowledge of Iranian language, culture, history and politics and security for academia. He is a member of several professional academic societies in Israel and around the world, an evaluator of universities and professional journals, a consultant on Iran and the Middle East, and a commentator on Iran and the Middle East in the Hebrew, English and Persian media.



רון שגיב
رون سگيو
Ron Sagiv



החולים הדסה בירושלים במשך שנה ושירת כשנתיים בצה"ל. בהמשך התמחה בתחום רפואת נשים ומיילדות ובנוסף תתי- התמחות בתחום האנדוסקופיה הגינקולוגית בנורבגיה ודנמרק. משנת 1996 משמש רופא בכיר במחלקת נשים בבית החולים וולפסון בחולון, משנת 2005 מנהל המחלקה הגינקולוגית ובנוסף משנת 2015 סגן מנהל אגף גינקולוגיה ומיילדות. כמו כן חבר סגל

הפקולטה לרפואה באוניברסיטת תל אביב בדרגת מרצה בכיר. פעיל בתחום האקדמיה, מרצה בכינוסים ועד כה פרסם כחמישים מחקרים. נשוי ואב לחמישה.



נולד באספהאן בשם בהרוז שקיב בשנת 1960. למד בבית הספר "אליאנס" היהודי, ולאחר מכן עבר לבית ספר תיכון ממלכתי מוסלמי. עם סיום לימודי התיכון התקבל לפקולטה להנדסה אזרחית באוניברסיטת אספהאן, אך בעקבות תחילת סממני המהפכה החליט לעלות לארץ ולהצטרף לאחיו הגדולים שעלו כ-15 שנה לפניו וסיימו לימודי הנדסת חשמל בטכניון.

עלה לישראל בשלהי 1977 ולאחר כמה חודשי לימוד השפה באולפן והכנה אקדמית התקבל לפקולטה לרפואה בטכניון. סיים את לימודיו בשנת 1985, היה רופא צוער (סטאז'ר) בבית

משנת 2005 מנהל המחלקה הגינקולוגית בבית החולים וולפסון בחולון; כמו כן חבר סגל הפקולטה לרפואה באוניברסיטת תל אביב בדרגת מרצה בכיר.

سال ۱۹۶۰ در اصفهان زاده شد. نام پیشین وی "بهرز شکیب" بود. دوره ی دبستان را در آلیانس و دبیرستان را در یکی از دبیرستانهای دولتی به پایان رساند. پس از دریافت دیپلم متوسطه، از سوی دانشکده ی مهندسی دانشگاه اصفهان برای آموزش پذیرفته شد. اما با آغاز دگرگونیهای انقلابی به ایسرائل کوچید. به برادران و خانواده اش در ایسرائل پیوست که پانزده سال پیش از او به سرزمین نیاکانی کوچیده بودند. برادرانش دوره ی مهندسی ی برق را در تخنیون به پایان رسانده بودند.

در پایان سال ۱۹۷۷ پس از یک دوره ی چند ماهه در زبان عبری و گذراندن دوره ی آمادگی ی پیش دانشگاهی، در دانشکده ی پزشکی ی تخنیون پذیرفته شد و به آموزش در این رشته پرداخت. سال ۱۹۸۵ دوره ی پزشکی را به پایان رساند در جایگاه پزشکی جوان دوره ی کارآموزی در بیمارستان هداسا و دو سال خدمت در ارتش پدافندی ایسرائل را گذراند.

با دریافت درجه ی تخصصی در رشته ی زنان و زایمان، به آموزش دوره ی فوق تخصصی در زمینه ی ایندوسکوپیی زنان در کشورهای نروژ و دانمارک پرداخت. از سال ۱۹۹۶ پزشکی برجسته در بخش زنان بیمارستان "ولفسون" در شهر خولون، سرگرم خدمات پزشکی است. از سال ۲۰۰۵ مقام ریاست بخش زنان بیمارستان یادشده را به دست آورده و از سال ۲۰۱۵ معاون شعبه ی زنان و زایمان بیمارستان است.

وی همچنین با درجه ی استاد ممتاز، عضو هیئت علمی در دانشکده پزشکی ی دانشگاه تل آویو است. در زمینه های گوناگون علمی فعال است و در همایشهای پژوهشی سخنرانی میکند. تاکنون بیش از پنجاه مقاله ی علمی از وی در رسانه های پژوهشی به چاپ رسیده است. دکتر سگیو دارای همسر و پنج فرزند است.

Born in Isfahan under the name of Bahruz Shakib in 1960. He studied at the Jewish "Alliance" school, and then moved to a Muslim state high school. After graduating from high school he was admitted to the Faculty of Civil Engineering at the University of Isfahan but did not complete his degree there. Following the start of the revolution, he decided to immigrate to Israel, join his older brothers who immigrated 15 years before him and complete his studies in engineering training at the Technion. He immigrated to Israel at the end of 1977 and after a few months of studying Hebrew and academic preparation, he was admitted to the Faculty of Medicine at the Technion. He completed his studies in 1985 and was an intern at Hadassah Hospital in Jerusalem for a year and served for about two years in the IDF. He continued to specialize in obstetrics and gynecology as well as gynecological endoscopy in Norway and Denmark. In 2005 he became the Director of the Department of Gynecology at the Wolfson Hospital in Holon and since 2015 has been the Deputy Director of Obstetrics and Gynecology at the hospital. A faculty member and a senior lecturer in the Faculty of Medicine at Tel Aviv University. Active in academia, lectures at conferences and to date has published some fifty studies. Married with five children.



רותי (מהריאן) שי
 روتی (مهريان) شای
 Ruty (Mehrian) Shai



ושימוש בטכנולוגיות חדישות למחקר, לניסויים קליניים ולפיתוח תרופות חדשות. חוקרת גנטיקה ופרמקוגנטיקה של מחלות מורכבות (מחלות רב גניות) באדם. הובילה במשותף צוותי מחקר שעסקו בתכנון, בפיקוח, בביצוע ובניתוח (אנליזה) של המחקרים. יצרה שיתופי פעולה עם חוקרי מדע ועם חוקרים קליניים וסייעה לחוקרים

לגשר בין השאלות המדעיות והקליניות לבין הביוטכנולוגיה, המאפשרת לבחון אותן במהירות וביעילות. שיתופי הפעולה הניבו מאמרים בנושאי מחלות כבד, התפתחות שיניים, תאי אפיתל נאדיים, מחלת אלצהיימר, מחלות לב, וסוכרת. שימשה קוראת מעריכה למאמרים ולבקשות מענקי מחקר, והשתתפה בוועדות רבות באקדמיה. כיום חוקרת בכירה במכון להמטואונקולוגיה ילדים, עומדת בראש קבוצת חוקרים וסטודנטים, זוכה בהכרה בין־לאומית לשיתופי פעולה עם מדענים מובילים בצפון אמריקה ובעלת המצאות עם פוטנציאל יישום לפיתוח תרופות ולטיפולים פורצי דרך לילדים חולי סרטן.



נולדה בטהראן בשנת 1969 ובגיל 10 עלתה לישראל עם הוריה. בוגרת בית הספר התיכון בוויאר בירושלים. סיימה תואר ראשון בביולוגיה באוניברסיטה העברית בירושלים ותואר שני באימונוגנטיקה בבית הספר לרפואה של האוניברסיטה העברית והדסה. בשנת 1995 נישאה לעופר שי, נסעה לדוקטורט בארצות הברית, ושם נולדו

שלוש בנותיה. השלימה דוקטורט באוניברסיטת דרום קליפורניה, פוסט דוקטורט באוניברסיטת קליפורניה בלוס אנג'לס, ומונתה לפרופסור עמית באוניברסיטת דרום קליפורניה. לאחר 15 שנים, בשל הקשר העז לישראל וההחלטה לגדל כאן את בנותיה, עברה עם משפחתה לישראל ובתור חוקרת בכירה במרכז הרפואי שיבא הקימה מעבדה מולקולארית למחקר סרטן המוח. נוסף על ניהול מחקר והדרכת סטודנטים לרפואה למאסטר ולדוקטורט, ד"ר שי יו"ר פורום חוקרי שיבא, מרכזת סדנאות להעצמה ומנהיגות במחקר ומרצה בפקולטה לרפואה באוניברסיטת תל אביב בקורס "עידן חדש במחקר יישומי למחלות בילדים" – אתגרים ברפואת ילדים

זוכה בהכרה בין־לאומית לשיתופי פעולה עם מדענים מובילים בצפון אמריקה ובעלת המצאות עם פוטנציאל יישום לפיתוח תרופות ולטיפולים פורצי דרך לילדים חולי סרטן.

سال ۱۹۶۹ زاده شد و در سن ده سالگی همراه خانواده به اسرائیل کوچید. دبیرستان "بویر" را در اورشلیم پشت سر نهاد و از دانشگاه عبری اورشلیم در رشته بیولوژی، درجه ی لیسانس دریافت کرد. دوره ی فوق لیسانس را در رشته ی ایمونو ژنتیک در همان دانشگاه و بیمارستان هداسا به پایان رساند.

سال ۱۹۹۵ با همسرش عوفر شای پیمان زناشویی بست و برای گذراندن دوره ی دکترای روانه ی امریکا شد. در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی، دوره ی مزبور را پشت سر نهاد و به استادی در همین دانشگاه پرداخت. پس از پانزده سال، پیرو پیمان ناگسستی اش با سرزمین نیاکانی، همراه همسر و سه دخترش به اسرائیل بازگشت و در مرکز درمانی ی "شیبا" به کار پرداخت.

آزمایشگاه مولکولی برای پژوهش روی بیماریهای سرطان مغز را در این بیمارستان پایه نهاد و افزون بر آموزش جوانان دانشجو در این رشته، به رهبری ی گروه پژوهشگران در این رشته پرداخت. کارگاههای پیشبرد و رهبری در کار پژوهش را مدیریت میکند. در دانشکده ی پزشکی دانشگاه تل آویو، کورس "دوران نوین پژوهش عملی ی بیماریهای کودکان" (چالش در پزشکی ی کودکان و کاربرد تکنولوژی ی پیشرفته در پژوهش، آزمایشهای بالینی و تولید داروهای جدید) را آموزش میدهد.

در زمینه ی ژنتیک و فارماکولوژیک بیماریهای پیچیده (بیماریهایی که ژنهای فراوان در بروز آن نقش آفرینند) پژوهش میکند. در برنامه ریزی، نظارت و انجام و تحلیل پژوهشهای گوناگون همراه با گروههای پژوهشی دیگر سهیم بوده و همکاریهایی با دیگر گروههای پژوهشی علمی و بالینی را عهده دار است. به پژوهشگرانی که در زمینه های علمی و بالینی پیرامون بیوتکنولوژی دست اندرکارند، یاری رسان بوده - این امر به آنها این امکان را میدهد که مسائل را به فوریت و سودمندانه بررسی کنند. حاصل این همکاریها، انتشار مقالات علمی ی وی در زمینه ی بیماریهای کبد، تکامل دندانها، سلولهای اپیتل ریوی، بیماری آلزهایمر، بیماریهای قلبی و دیابت است.

مقاله های علمی را میخواند و ارزشگزاری میکند. درخواستهای جوایز پژوهشی را مورد بررسی قرار میدهد و نیز در چندین کمیسیون آکادمیک سهیم بوده است. امروز پژوهشگری برجسته در انستیتوی هماتو اونکولوژی ی کودکان است و در راس یک گروه شامل پژوهشگران و دانشجویان قرار دارد. از وجهه ی بین المللی و همکاری با دانشمندان برجسته در امریکای شمالی برخوردار است و اختراعاتی کرده که دارای پتانسیل عملی برای ساخت دارو و درمان پیشرفته برای کودکان مبتلا به بیماری ی سرطان است.

Born in Tehran in 1969 and at age 10 immigrated to Israel with her parents. Graduated from the Boyar High School in Jerusalem. She holds a Bachelor's degree in Biology from the Hebrew University of Jerusalem and Master's degree in Immuno-Genetics at the Hebrew University and Hadassah Medical School. In 1995 she married Ofer Shai, and together they went to the United States for her doctoral studies, where her three daughters were born. She completed her Doctorate at the University of Southern California, a postdoctoral fellowship at the University of California, Los Angeles, and was appointed associate professor at the University of Southern California. After 15 years, due to her strong connection to Israel and desire to raise her daughters here, she moved with her family to Israel and became a senior researcher at the Sheba Medical Center, establishing a molecular laboratory for brain cancer research.

In addition to conducting research and training medical students at the Master and Doctoral levels, Dr. Shai, chairperson of the Sheba Research Forum, conducts workshops in research leadership and is lecturer at Tel Aviv University's Faculty of Medicine, teaching a course entitled: "New Age in Applied Childhood Disease Research" – challenges in pediatric medicine, clinical trials and the development of new drugs. Researcher in genetics and the pharmacokinetics of complex diseases in humans. Co-led several teams that were involved in the design, supervision, implementation and analysis of the research studies. Collaborated with scientific researchers and clinical researchers, and helped bridge the gap between scientific and clinical questions and biotechnology, enabling them to be examined quickly and efficiently. Collaborations have led to articles on liver disease, dental development, epithelial epithelial cells, Alzheimer's disease, heart disease, and diabetes. She has been a reader and reviewer of articles and requests for research grants, and has participated in many academic committees. She is currently a senior researcher at the Children's Hemato-Oncology Institute and heads a group of researchers and students. She is internationally recognized for collaborating with leading scientists in North America and has inventions with potential for developing drugs and breakthrough treatments for children with cancer.



אברהם שמאס
 اوراهام شماس
 Avraham Shammas



בארצות הברית, ובמקביל למד מדעי המחשב באוניברסיטה. בשנת 1983 חזר לישראל עם רעייתו ושתי בנותיו ולימד מתמטיקה. בשנת 2003 יצא לגמלאות ומאז הרחיב את ידיעותיו ביהדות ובהיסטוריה של יהודי איראן ובפרט שיראז; חבר בעמותת הנצחת מורשת יהודי שיראז ושותף לארגון אירועי תרבות, מוזיקה וכינוסים. כיום עוסק בחקר יחסי יהודים והעם הפרסי הקדום. בסוף ימי הבית הראשון ותחילת הבית השני. ד"ר שמאס סבור שצדקו חז"ל בקביעתם שהמלך כורש היה יהודי בן מלכה יהודייה

נולד בשיראז בשנת 1943. לאחר סיום התיכון עלה לישראל וסיים תואר ראשון במתימטיקה ופיזיקה באוניברסיטה העברית בירושלים. לאחר כארבע שנות הוראה וניסיון מקצועי שב ללמוד באוניברסיטה העברית, ובשנת 1976 קיבל תואר שני בחוג להוראת מתימטיקה. במקביל ללימודיו היה עורך וקריין בקול ישראל בפרסית ולימד מתימטיקה באוניברסיטה. בשנת 1978 נסע לארצות הברית ללימודי התואר השלישי באוניברסיטת מינסוטה, בעיר מינאפוליס. הדוקטורט שלו עוסק במידול מתמטי



– לא אסתר אשת אחשוורוש אלא "מאנדאנה", בת המלך האחרון של מלכות מדי.

לחשיבה רציונלית של מוח האדם. עבודת הדוקטורט מציגה מודל ראשוני של בינה מלאכותית, שצומחת מאליה מתוך התנסות מול רחשי העולם, בחומרה תלת ממדית לאורך זמן. לימד מתמטיקה

כיום עוסק בחקר יחסי יהודים והעם הפרסי הקדום בסוף ימי הבית הראשון ותחילת הבית השני.

سال ۱۹۴۳ در شیراز زاده شد. پس از گذراندن دوره ی دبیرستان به اسرائیل کوچید. درجه لیسانس در رشته ریاضیات و فیزیک را از دانشگاه عبری ی اورشلیم دریافت کرد. سال ۱۹۷۶ درجه ی فوق لیسانس در رشته آموزش ریاضیات را گرفت. همزمان با تحصیل در دانشگاه، در بخش پارسی ی صدای اسرائیل، برنامه ساز و گوینده بود و نیز به تدریس ریاضیات در دانشگاه میپرداخت.

سال ۱۹۷۸ برای ادامه ی تحصیل به ایالات متحده سفر کرد و از دانشگاه مینه سوتا در شهر مینیاپولیس، دانشنامه دکتری دریافت کرد. دکترای وی پیرامون مدل‌های ریاضی در رابطه با اندیشه ی منطقی ی مغز انسان است. تز دکترای وی یک مدل نخستین عقل مصنوعی را مطرح می‌سازد که یک سخت افزار سه بعدی با کسب تجربه، در برابر فعل و انفعالات جهان برون، بارور میگردد.

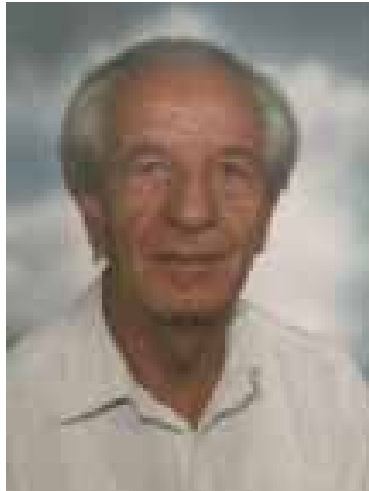
در ایالات متحده به تدریس ریاضیات پرداخت و همزمان علوم کامپیوتری را در دانشگاه فرا گرفت. سال ۱۹۸۳ همراه همسر و دو دخترش به اسرائیل بازگشت و به تدریس ریاضیات پرداخت. سال ۲۰۰۳ بازنشسته شد و از آن پس دانستنیهایش را پیرامون یهودیت و نیز تاریخ یهودیان ایران، به ویژه یهودیان شیراز، گسترش میدهد.

عضو انجمن جاودان سازی ی میراث یهودیان شیراز است و در سازماندهی ی رویدادهای فرهنگی، موسیقی و همایشهای این انجمن سهیم است. اکنون در حال پژوهش در باره ی مناسبات میان یهودیان و ایرانیان باستان در دورههای پایانی ی معبد نخستین و آغاز دوران معبد دوم است. دکتر شماس بر این باورست که دانشمندان مذهبی یهود درست گفته اند که شاهنشاه کورش هخامنشی فرزند یک شهبانوی یهودی به نام "ماندانا" دختر آخرین پادشاه دودمان ماد بوده است.

Born in Shiraz in 1943. After graduating from high school he immigrated to Israel and completed his Bachelor's degree in Mathematics and Physics at the Hebrew University of Jerusalem. After about four years of teaching and professional experience, he returned to study at the Hebrew University, and in 1976 received a Master's degree in Mathematics Teaching. In addition to his studies, he was editor and announcer of Israel Radio in Persian and taught mathematics at the university. In 1978 he went to the United States to pursue his PhD at the University of Minnesota, Minneapolis. His Doctorate deals with mathematical modeling of the rational thinking of the human brain. The Doctorate work presents an initial model of artificial intelligence, which emerges spontaneously from experience with the world, in three-dimensional hardware over time. Taught mathematics in the United States, and at the same time studied computer science at the university. In 1983 he returned to Israel with his wife and two daughters and taught mathematics. In 2003 he retired and since then has expanded his knowledge of Judaism and the history of the Jews of Iran, especially Shiraz. He is a member of the Association for the Commemoration of the Jewish Heritage of Shiraz and is a partner in organizing cultural events, music and conventions. Today he studies the relations between Jews and the ancient Persian people at the end of the First Temple and the beginning of the Second Temple period. Dr. Shamas believes that Chazal were correct in their assertion that King Cyrus was a Jew, son of a Jewish Queen, not Esther of Khasha-Yar-Sha ("Ahasuerus", "Xerxes"), but of Mandanne, daughter of the last king of the kingdom of Maddai.



ראובן שמח ז"ל
זنده یاد روبن سامیح
The late Reuven Sameach



התלהבות להגיע לציון עלה עם משפחתו לישראל והתיישב בירושלים. בארץ לא הולך כשורה בעסקים, ובעקבות המהפכה והאינפלציה אחריה הפנסיה שלו מאיראן נשחקה לפרוטות; בגיל מבוגר למד בארץ הנהלת חשבונות והמשיך לעבוד בתפקיד מנהל חשבונות בכיר. בן דור הנפילים: איש רוח וספר, משכיל, נעים הליכות, מופת של צניעות ויושר, העניק מתן בסתר ותרומה לבתי כנסת, והאמין בכל מאודו בעבודה קשה בלי קיצורי דרך. לא תמיד הסתדר עם המנטליות הישראלית, אך החום והחיוניות הצברית כבשו את ליבו והוא נותר פטריוט ישראלי עד למותו בחיק משפחתו בגיל 93 אחרי שהצביע בבחירות לכנסת. הותיר אחריו אישה, שלושה ילדים וארבעה נכדים.

נולד באספהאן בשנת 1920, בן בכור במשפחה מסורתית וקשת יום. בגיל 16 התייתם מאביו ונאלץ לשאת בעול פרנסת המשפחה ולדאוג להשכלה לאחיו. במקביל ללימודי הנדסה החל להורות בבית הספר "אליאנס" בטהראן; ממשכורתו קיים את משפחתו ומימן את לימודי הרפואה של אחיו - לימים רופא בכיר ומצליח בטהראן. לאחר סיום לימודיו עבר להתגורר באבדאן והיה מהנדס נפט בבית הזיקוק. בגיל 32 נישא לאבלין. במשך שהותו באבדאן שימש בהתנדבות ראש הקהילה היהודית וכן שליח הסוכנות היהודית הבלתי רשמי, ובני הזוג אירחו בבתם שליחים ואנשי עלייה מהסוכנות היהודית ומהסתדרות הציונית. עם פרוץ מלחמת ששת הימים ראובן חרד לקיום מדינת ישראל, וזמן קצר לאחר ניצחון צה"ל הותיר מאחוריו חיי חברה נוחים ואמידים, וחדור

בן דור הנפילים: איש רוח וספר, משכיל, נעים הליכות, מופת של צניעות ויושר, העניק מתן בסתר ותרומה לבתי כנסת, והאמין בכל מאודו בעבודה קשה בלי קיצורי דרך.

سال ۱۹۲۰ در اصفهان زاده شد. فرزند نخست خانواده ای سنتی و تهیدست بود. در شانزده سالگی، پدرش را از دست داد و ناگزیر شد برای امرار معاش خانواده و پشتیبانی از برادرانش، به کار پردازد. همزمان، دوره ی مهندسی را میگذراند و به تدریس در مدرسه آلیانس میپرداخت.

با دستمزدش زندگی ی خانواده را میچرخاند و یکی از برادرانش با پشتیبانی ی وی توانست دوره ی پزشکی را بگذراند و پزشکی برجسته شود. روین پس از پایان دوره تحصیل در دانشگاه، به آبادان رفت و همکاری با دست اندرکاران پالایشگاه نفت را آغازید. در سی و دو سالگی با همسرش، اولین، پیمان زناشویی بست.

با کانون یهودیان آبادان به همکاری پرداخت. داوطلبانه در جایگاه ریاست جامعه یهودیان خدمت میکرد. به گونه غیر رسمی، نمایندگی آژانس یهود و جنبش صیونیزم را در این شهر به عهده داشت.

گروه ها و نمایندگان اسرائیل را که برای دید و بازدید به خوزستان میآمدند، در خانه ی خویش پذیرایی میکرد. در اکت و خیز جنگ شش روزه ی ۱۹۶۷، روین نگاه خوشی به فردای اسرائیل نداشت. کمی پس از پیروزی اسرائیل در این جنگ، زندگی خوب و آسوده در ایران را کنار گذارد و همراه خانواده به سرزمین صیون کوچید. در اورشلیم، خانه ای فراهم کرد و شهروند این شهر شد. به کا بازرگانی پرداخت که با کامیابی همراه نگشت. با پیدایش انقلاب اسلامی و آشفتگیهای ناشی از آن، حقوق بازنشستگی اش هم از میان رفت. از سر ناچاری به آموزش فن حسابداری و کار در این رشته پرداخت.

آدمی اندیشمند بود و بسیار مطالعه میکرد. تحصیلکرده، خوش خلق، فروتن و راستگوار بود. دور از نگاهها به مستمندان یاری میرساند. با تمام هستی اش به تلاش و کار دشوار و بدون میان بر باور داشت. از برخی ویژگیهای هممیهنان اسرائیلی گله مند بود. اما جنب و جوش زادگان این سرزمین دلش را گرم میکرد و به تپش در میآورد. به ۹۳ سالگی رسید و در دامان خانواده، چشم از جهان فرو بست. میهن دوستی بود راستین. همسر، سه فرزند و چهار نوه بر جای نهاد.

Born in Isfahan in 1920, the eldest son of a traditional and financially impoverished family. At the age of 16 he was orphaned from his father and had to bear the burden of supporting the family and caring for his brother's education. While studying engineering, he began teaching at the "Alliance" School in Tehran. From his salary, he maintained his family and financed the medical studies of his brother, who would later become a senior and successful physician in Tehran. After graduating he moved to Abadan and became an oil engineer at the refinery. At the age of 32 he married Evelin. During his stay in Abadan, he served as head of the Jewish community as well as the unofficial Jewish Agency emissary, and the couple hosted emissaries and Aliyah representatives from the Jewish Agency and the World Zionist Organization. With the outbreak of the Six-Day War, Reuven became concerned for the existence of the State of Israel, and shortly after the IDF's victory he left behind a comfortable and affluent social life, and with enthusiasm to reach Zion he immigrated with his family to Israel and settled in Jerusalem. In Israel, not everything went well in business, and following the revolution and inflation, his pension from Iran eroded. In old age he studied bookkeeping in Israel and continued to work as a senior bookkeeper. Part of a generation of giants he was a man of spirit and learning, educated, pleasant, a role-model of modesty and honesty, he believed with all his heart in hard work without shortcuts. He donated in secret to synagogues and other charities. Did not always get on well with the Israeli mentality, but the warmth and vitality of the Sabras captured his heart and he remained an Israeli patriot, voting in the Knesset elections on the day of his passing. He died in the loving arms of his family at the age of 93, survived by a wife, three children and four grandchildren.



בית הכנסת "יד שמעון"
کنیسای "یاد شیمعون"
The "Yad Shimon" Synagogue



הרב שמעון (מסיבות מובנות לא נציין את שם המשפחה) נולד בהמדאן (שושן הבירה) ונפטר באיראן. צאצאיו תרמו חלק מהתשלום לבניית בית הכנסת ברחוב פנינה 4 בשכונת תל ארזה, ירושלים. חנוכת בית הכנסת התקיימה ביום ח' בתמוז תשמ"ט, 11 ביולי 1989 בחסות ראש עיריית ירושלים טדי קולק ז"ל ובהשתתפות הראשון לציון הרב עובדיה יוסף ז"ל ומוזמנים רבים. מתפללים בו במשך כל השבוע ובמיוחד בשבתות ובחגים.

حאחא שימעון (מיתוואנימ נאם חאנואדגי י נאמברדע רא יאד כנימ), דר
המדאן (שושן) זאדע שד ו דר איראן דרגזשט. באזמאנדגאנש בختשי
אז הצינע י כניסאי קע דר חיאבאן פנינא שמהרע 4 דר קוי תל ארזא
דר אורשלימ סאכטע שדע רא, פראכטנד. אין כניסא רוצ השטת תמוז
סאל עברי 5749 בראבר בא יאזדעם זווייע י 1989 גשאיש יאפט. דר
איין גשאיש אין כניסא, שיהרדאר אורשלימ, זנדע יאד תדי קולג ו ניז
זנדע יאד האראו עוודיא יוסף, همراه בא شمار בזרגי אז מרדמ חצור
דאשטנד. דר אין כניסא ניאישגראן הר רוצ هفته בע ויזע רוצהאי שניע
ו עידעא, בע ניאיש מיפראזנד.

Rabbi Shimon (for obvious reasons, the family name is not mentioned) was born in Hamedan (Shushan HaBira) and died in Iran. His descendants contributed part of the payment for the construction of the synagogue on 4 Pnina Street in Tel Arza Neighbourhood, Jerusalem. The dedication of the synagogue took place on 11 July, 1989, under the auspices of the late Mayor of Jerusalem Teddy Kollek, with the participation of the Rishon LeZion, Rabbi Ovadia Yosef, and many invited guests. Prayers are held there throughout the week, especially on Shabbat and holidays.



אסתר שקלים
استر شكاليم
Esther Shekalim



ספרי שיריה "שרקיה" ו"מה צריכה אישה לדעת" בהוצאת כנרת, זמורה-רבית, דביר זכו לתהודה רבה; שיריה פורסמו בספרים, בכתבי עת ובמוספי ספרות והם נלמדים באוניברסיטאות, במכללות ובמערכת החינוך. בשירתה מתקיים דו־שיח מתמיד עם ארון הספרים היהודי לדורותיו, והיא עוסקת במפגש התרבויות מזרח-מערב, במורשת ובתרבות של יהודי איראן ובמעמד האישה בתרבות הפרסית והמזרחית הפטריארכלית, במסורת היהודית ובחברה הישראלית והמערבית המודרנית. בשיריה מתוארים מאבק האישה הפרסייה והמזרחית מהדרה לשוויון ולהגשמה אישית, והתהליך הארוך שעברה ממצב של קרע נפשי ובעיית זהות ושייכות אל עמדה של פיוס ושלמות הרמונית בין זהויותיה השונות, ממעמד של הרגשת נחיתות ובושה במוצאה המזרחי-פרסי לחוויה של גאווה עדתית ורצון לחקור זהות זו על היבטיה השונים ולהנחילה ברבים.

משוררת, חוקרת קהילות ישראל ואוצרת אומנות יהודית. נולדה בטהראן ועלתה לישראל בגיל ארבע. גרושה ואם לשלושה. דוקטורנטית באוניברסיטת תל אביב החוקרת את מנהגי מחזור השנה של יהודי איראן, מקורותיהם ומשמעויותיהם. בעלת תואר שני בהצטיינות מאוניברסיטת וושינגטון, תעודה במוזיאולוגיה מאוניברסיטת תל אביב ותואר ראשון ותעודת הוראה מאוניברסיטת ברי־אילן. שקלים שימשה מנהלת "המרכז למורשת קהילות ישראל" במוזיאון ארץ־ישראל תל אביב ומדריכה ארצית ומחוזית לאומנות יהודית, מורשת ותרבות ישראל במשרד החינוך. כתבה ספרים, מאמרים וערכות לימוד העוסקים במורשת קהילות ישראל במזרח ובמערב וכן בהיסטוריה ובתרבות של יהודי איראן.

شاعر، پژوهشگر در جوامع یهودی و کارشناس هنر یهودی است. در تهران زاده شده، از همسرش سوا شده و دارای سه فرزند است. در چهار سالگی به اسرائیل کوچیده و در این سرزمین پرورده شده - در دانشگاه تل آویو، سرگرم گذراندن دوره دکتری است. در زمینه ی سنتهای مربوط به گردش سال نزد یهودیان ایران، ریشه های این سنت و مفاهیمشان پژوهش میکند. استر دارای مدرک فوق لیسانس با درجه ی عالی از دانشگاه واشینگتن است. همچنین دارای دیپلم در موزیکولوژی از دانشگاه تل آویو و لیسانسیه در دوره ی آموزگاری از دانشگاه بارایلان است.

استر در موزه ی سرزمین اسرائیل در تل آویو، مقام مدیریت "مرکز میراث جوامع یهودی" را به عهده داشت. در زمینه ی هنر یهودی، میراث و فرهنگ یهود، رهنمای کشوری و استانی ی وزارت آموزش و پرورش اسرائیل است. مقاله ها و جزوه های درسی در رابطه با میراث جوامع یهودی در شرق و غرب و نیز پیرامون تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران منتشر کرده است.

کتابهای اشعارش "شرقیه" و "چیزی که زن باید بداند" که از سوی بنگاه انتشاراتی "کینرت زمورا بیتان دویلر" منتشر شدند با استقبال فراوانی روبرو گشتند. سروده هایش در کتابها، گاهنامه ها و پیوستهای ادبی، منتشر شده اند و آنها را در دانشگاه ها، کالجها و در دستگاه آموزش و پرورش میآموزند.

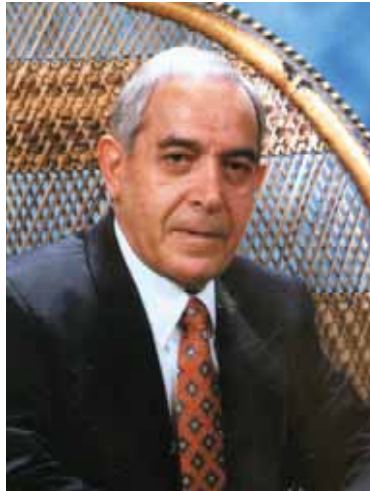
در شعر استر، یک گفتگوی همیشگی با ادبیات یهودی در همه ی دورانها انجام میشود. وی به پیوند فرهنگهای شرق و غرب، به میراث و فرهنگ یهودیان ایران و به جایگاه زن در فرهنگ پدرسالاری ایرانی و شرقی، به سنن یهودی و به جامعه اسرائیل و غرب مدرن، میپردازد.

در اشعار وی مبارزه زن ایرانی و شرقی برای جلوگیری از کنار گذارده شدن و رسیدن به برابری، توصیف میشود. همچنین شعر وی گویای روند درازمدتی است که در آن زن ایرانی و شرقی، وضع گسستگی روانی و مشکل هویت و وابستگی را پشت سر گذارده تا به جایگاه سازش و تمامیت هارمونیک برسد - از جایگاه احساس خودکمبینی و شرم به خاطر شرقی بودن به سربلندی ی اجتماعی رسیده است.

Poet, researcher of Jewish communities and curator of Jewish art. She was born in Tehran and immigrated to Israel at age four. Divorced and mother of three. A Doctoral student at Tel Aviv University who studies the customs, sources and meanings of the yearly calendar of the Iranian Jews. She holds a Master's degree with honors from the University of Washington, a Diploma in Museology from Tel Aviv University, and a Bachelor's degree and a Teaching Certificate from Bar-Ilan University. Shekalim was the director of the Center for the Heritage of Jewish Communities at the Eretz Israel Museum in Tel Aviv and a national and regional guide for Jewish art, heritage and culture in the Ministry of Education. She has written books, articles and educational kits dealing with the heritage of Jewish communities in the East and West and the history and culture of Iranian Jews. Her poetry books "Sharkyia" and "What does a Woman Needs to Know" published by Kinneret, Zmora-Bitan, Dvir received great acclaim; Her poems have been published in books, in journals and in literary volumes, and they are taught in universities, colleges and the education system. In her poetry there is a constant dialogue with Jewish literature throughout the ages. It deals with the encounter of East-West cultures, the heritage and culture of Iranian Jews, the status of women in Persian and Eastern patriarchal culture, Jewish tradition, and modern Israeli and Western society. Her poems depict the struggle of the Persian and Mizrahi women from exclusion to equality and personal fulfillment. Through her own experience, she explores the long process from a state of emotional dissonance, the struggle for identity and belonging to a position of reconciliation and harmonious wholeness among her various identities. She also reflects on a journey from a sense of inferiority and shame due to her Mizrahi-Persian origin to an experience of ethnic pride and a desire to explore this identity on its various facets and impart it to the public.



יחיאל שקלים
يحيى ال شكاليم
Yehiel Shekalim



ממרום גילי ומלימודי אוניברסיטת חיי הבנתי שאסור לאבד תקווה לעתיד טוב יותר – "ובחרתי בחיים". החיים ממשיכים, והם מאירי פנים למי שאוהב אותם... אם ליבנו אינו מלא אהבה לחיים... חיינו מתכווצים באותו היחס. לא הדברים שבעולם מטרידים אותנו, אלא הדרך שאנו שופטים אותם. כוח המחשבה יוצר את התוצאה. "מחצית חייו אדם מפסיד בכיסופיו אל העתיד, ואת החצי הנותר – בצערו על העבר". צריך להבין: "אושר יש למי שיוצר אותו, ולא למי שמחפש אותו". בתור איש רוח עשיתי מעשה: כתבתי ארבעה ספרים, כמובן גם בנושא השכול, וממשיך לכתוב את ספרי החמישי וכן להרצות.

נולדתי באספהאן בשנת 1940. בשנת 1951 עליתי לארץ עם הוריי ועם בני משפחתי. גדלתי במשפחה ברוכת ילדים ושוקקת חיים, שעשתה רבות כדי להתאקלם בארץ ולהסתגל לאורחות החיים. מהוריי למדתי צניעות, פשטות ואהבת הזולת. עבדתי ולמדתי, ובתום שירותי בצה"ל המשכתי לעבוד וללמוד וגם לקנות דעת. השתתפתי בחוגים רבים ומגוונים העוסקים בהעשרה רוחנית. התעמקתי במיסטיקה וכן בלימוד ובהבנה של התנהגות האדם מבחינות שונות – פסיכולוגית, סוציולוגית, חינוכית ופילוסופית. בתוך כך התחנתתי עם פרידה ונולדו לי ילדים מוכשרים. למגינת הלב שכלתי אחד מבניי, דרור, חייל בצה"ל בן 19 היה. אדם מגלה את הערכים היקרים ביותר רק לאחר שאיבד אותם: הנעורים והבריאות – "עד שאדם לא פוחד למות, הוא לא לומד לחיות".

سال ۱۹۴۰ در اصفهان زاده شدم. سال ۱۹۵۱، همراه پدر، مادر و دیگر اعضای خانواده ام به اسرائیل کوچیدیم. در خانواده ای پر فرزند و پر جنب و جوش بزرگ شدم. خانواده همه میکوشیدند تا در اسرائیل با خوی و سرشت مردم بومی به خوبی آشنا شوند. از پدر و مادرم فروتنی، سادگی و مردم دوستی آموختم. کار کردم و همزمان آموختم و تا پایان دوران سربازی، باز هم کار کردم و آموختم و دانستنیهایم را گسترش دادم.

کورسهای گوناگونی را پشت سر نهادم که به غنی سازی روح و روانم یاری میرساند. در پدیده های اسرارآمیز ژرف نگریستم و به آموزش رفتار آدمی از نگرشهای گوناگون روانشناسی، جامعه شناسی، تربیتی و فلسفی پرداختم. در این میان با فریده، پیمان زناشویی بستم و دارای بچه های هشیاری شدیم. شوربختانه یکی از فرزندانم (درور) را که نوزده ساله بود، و دوره ی سربازی اش را میگذراند، از دست دادم.

آدمی هنگامی به چیزهای با ارزش پی میبرد که آنها را از دست میدهد، مانند نوجوانی و تندرستی - تا آنگاه که آدمی از مرگ نهراسد، راه زندگی را نمیشناسد. در این سن و سال با آموزش در دانشگاه زندگی به این دریافت رسیده ام که نباید امید به آینده بهتر را از دست داد. بنابراین "زندگی را برگزیدم". زندگی دنباله دارد و به کسی که آنرا دوست دارد، روی خوش نشان میدهد... ولی اگر قلب کسی پر از مهر به زندگی نباشد... زندگی اش همان اندازه، کوچک و کوچکتز میشود.

چیزهایی که در دنیا هستند، ما را آزار نمیرسانند. بلکه راههایی که ما آنها را دآوری میکنیم، آزارنده میشوند. نیروی اندیشه، نتیجه را پدید میآورد: "انسان نیمی از زندگی اش را در آرزوهای آینده از دست میدهد و نیم دیگرش را در حسرت آنچه که گذشته". این موضوع را به درستی باید درک کرد. "خوشبختی از آن کسی است که آنرا پدید میآورد، نه آن کسی که آنرا دنبال میکند". به عنوان یک انسان اندیشمند، به کاری دست زدم. چهار کتاب نگاشتم، البته به داغ فرزند نیز پرداختم و اینک در حال نگارش کتاب پنجم هستم. افزون بر این، به سخنرانی در محافل گوناگون میپردازم.

I was born in Isfahan in 1940. In 1951 I immigrated to Israel with my parents and my family. I grew up in a lively family with many children, we worked hard to adapt to Israel and adjust to the ways of life here. From my parents I learned modesty, simplicity and love of others. I studied Jewish mysticism, as well as in the study and understanding of human behavior in various aspects - psychological, sociological, educational and philosophical. I married Frida and had talented children. Sadly, I am bereaved parent, I lost one of my sons, Dror, a 19-year-old IDF soldier. Often, a person discovers what is most precious only after he has lost them - youth and health, for example. "Until a person is no longer afraid to die, he does not learn to live." From the wisdom of my years and from the academic study of my life, I have come to believe that one must not lose hope for a better future - "and I chose life." Life goes on, and is enlightening to those who love... if our hearts are not filled with love for life... our lives shrink in response. It is not what happens to us in world that affects us, but rather the way we respond to it that matters. The power of thought creates the result. "Half of his life a man loses his longing for the future, and the remaining half - his sorrow for the past." One should understand: "Happiness exists for whomever creates it, and not for those who seek it." As a spiritualist, I took action: I have written four books, on the subject of bereavement as well, and am currently working on my fifth book as well as offering myself as a lecturer.



שמואל שרגא
 شموئل شراگا
 Shmuel Shraga



(FDA). הוזמן להרצאות אורח בארצות הברית, עבד במחלקת ההמטולוגיה בבית הספר לרפואה של אוניברסיטת ג'ורג'טאון בוושינגטון הבירה והרצה בבתי ספר מובילים לרפואה בניו יורק ובקליפורניה וכן בפרנקפורט, גרמניה. בעבודתו במחקר רפואי בהדסה נמנה עם חברי צוות פיתוח חיסון נגד צהבת A, ובעקבות המחקר החיסון שפיתחו הפך לתקן שניתן לתינוקות עם היוולדם.

מאז צאתו לגמלאות פעיל בשימור מורשת משפחתו, נצר לרב אור שרגא ("מולא אור") מהעיר יזד, והוציא לאור ספרים בנושא הנמסרים בלי תמורה לבתי כנסת ולציבור. נשוי למהין, ילידת טהראן, ולהם חמישה ילדים, כולם אקדמאים, ושבעה נכדים.



יליד יזד. עם גמר לימודי התואר השני באגרונומיה באוניברסיטת טהראן בשנת 1965 עלה ארצה להמשך הלימודים. עבד במחלקה לגנטיקה במכון ויצמן למדע והמשיך לבית הספר לרפואה של האוניברסיטה העברית והדסה; סיים תואר שני במדעי הרפואה בנושא אובדן פקטור גידול סרטני שעל רשת סטרומה (רקמת חיבור), למניעת העברתו מתא אחד לתא אחר.

בגיל מבוגר יחסית סיים תואר שלישי בנושא פיתוח תרופה בשימוש מקומי לטיפול בפטרת האוזניים שנערך במחלקת אף-אוזן-גרון בהדסה, ולטיפול בפטרת אצבעות היד והרגל שנערך במחלקת עור בהדסה. התרופה היא פטנט עולמי רשום ובשלבי אבחון סופי במנהל התרופות האמריקני

בעבודתו במחקר רפואי בהדסה נמנה עם חברי צוות פיתוח חיסון נגד צהבת A, ובעקבות המחקר החיסון שפיתחו הפך לתקן שניתן לתינוקות עם היוולדם.

زاده ی یزد است. پس از دریافت درجه ی فوق لیسانس در رشته ی کشاورزی از دانشگاه تهران، سال ۱۹۶۵ برای پیگیری ی آموزشهایش به اسرائیل آمد. در بخش ژنتیک انستیتوی علمی ی وایتزمن به کار پرداخت. در دانشکده ی پزشکی ی دانشگاه عبری ی اورشلیم و بیمارستان هداسا به پژوهش درباره ی از میان رفتن فاکتور غده ی سرطانی که روی شبکه ی استروما قرار دارد، پرداخت. هدف از این پژوهش، جلوگیری از عبور فاکتور غده ی سرطانی از سلولی به سلولی دیگر بود. با این پژوهش به دریافت درجه ی فوق لیسانس در علوم پزشکی سرفراز گشت.

در دوره ی دکتری در زمینه ی داروسازی و ساخت دارو، برای درمان قارچ زدگی، کار کرد. پژوهش در این زمینه برای درمان قارچ زدگی در گوش را در بخش گوش و حلق و بینی ی بیمارستان هداسا و برای درمان قارچ زدگی در انگشتهای دست و پا را در بخش پوستی هداسا انجام داد.

دارویی را که ساخت یک پاتنت ثبت شده است. این روزها مراحل شناسایی از سوی اداره داروهای امریکایی (اف. دی. ای)، را میگذراند. به عنوان استاد میهمان به بخش هماتولوژی ی دانشکده ی پزشکی دانشگاه جرج تاون در واشینگتن رفت. همچنین در دانشکده های پیشرو پزشکی در نیویورک، کالیفرنیا و فرانکفورت تدریس کرد. در پژوهش پزشکی در بیمارستان هداسا، جزو تیم تولیدکننده ی واکسن ضدبیماری ی زردیان از نوع A است. این واکسن دارویی استاندارد است، که میتوان به نوزادان بیمار، هنگامی که زاده میشوند، تزریق کرد.

از هنگامیکه بازنشسته شده، به کار نگهداری ی میراث خانوادگی میپردازد. وی از نوادگان هاراو اور شراگا (ملا اور) یزدی است. تاکنون کتابهایی در این زمینه منتشر کرده که بطور رایگان در اختیار کنیساها و مردم قرار میگیرد. همسرش مهین، زاده ی تهران است و پنج فرزند دارند که همگی فارغ التحصیل دانشگاهند. آنها دارای هفت نوه هستند.

Born in Yazd. After completing his Master's degree in Agronomy at the University of Tehran in 1965, he immigrated to Israel to continue his studies. He worked in the Department of Genetics at the Weizmann Institute of Science and continued to the Hebrew University and Hadassah Medical School. He has completed a Master's degree in Medical Science on the subject of loss of a cancerous growth factor on the Struma network, to prevent its transfer from one cell to another. At a relatively advanced age, he completed a PhD in the development of a drug for the local treatment of ear infections, at the Nose and Throat Department at Hadassah, and for treatment of hand, foot and finger fungus in the Hadassah Department of Dermatology. The drug is a registered global patent and in the final stages of analysis at the US Food and Drug Administration (FDA). He was invited as a guest lecturer in the United States, worked in the hematology department of the Georgetown University School of Medicine in Washington, DC, and lectured in leading medical schools in New York and California and in Frankfurt, Germany. In his research at Hadassah Medical Center, he was a member of the development team for a hepatitis A vaccine, and following the study, the vaccine they developed became the standard given to newborns. Since his retirement, he has been active in the preservation of family heritage, a follower of Rabbi Or Shraga ("Mola Or") from Yazd, and has published books on the subject that are donated to synagogues and the public. Married to Mahin, a native of Tehran, they have five children, all academics, and seven grandchildren.



אלי ששון
الی ساسون
Eli Sasson



והגשים את חלומו לעסוק באהבתו הגדולה – שטיחים. בגיל 47 החל לנגן בסנטור, כלי נגינה פרסי עתיק. הוא זכה לנגן בארץ ובעולם והיה סולן בין השאר עם תזמורת סימפונט רעננה, התזמורת הסימפונית ירושלים, רשות השידור ואף עם התזמורת הפילהרמונית הישראלית ביצירות שכתבו במיוחד בעבורו יוני רכטר ויחזקאל בראון.

”השילוב הנהדר של אומנות השטיחים והמוזיקה האותנטית ממלא את עולמי וגורם לי אושר רב”.



נולד באספהאן בשנת 1942 למשפחה שוחרת תרבות ואומנות. משפחת ששון הייתה המשפחה היהודית הראשונה באיראן שהקימה מפעל לעיבוד חוטים וצמר לאריגת שטיחים. משחר נעוריו טייל אלי עם משפחתו באזורים הכפריים, וכך יצר קשר עם שבטים נוודים פרסיים אשר התמחו באריגת שטיחים אתניים. הוא למד מהם

את רזי המקצוע, וכך נרקמה אהבתו לשטיחים כמו גם למוזיקה הקסומה שהיו מנגנים בעת אריגתם. בשנת 1963 עלה ארצה

”השילוב הנהדר של אומנות השטיחים והמוזיקה האותנטית ממלא את עולמי וגורם לי אושר רב”.

سال ۱۹۴۲ در یک خانواده ی دوستدار فرهنگ و هنر در اصفهان زاده شد. خانواده ی ساسون نخستین خانواده ی یهودی در ایران بودند که یک کارخانه ی نخریسی و پشم که در قالیبافی کاربرد دارد، بر پا ساختند. الی از آغاز نوجوانی همراه با اعضای خانواده اش در مناطق روستایی گردش میکرد و بدین ترتیب با طایفه های خانه به دوش ایرانی که در بافت قالیهای اصیل چیره دست بودند، پیوندی برقرار کرد.

وی از آنها رازهای حرفه ای را آموخت و اینگونه آتش مهرش به قالی ایرانی و موسیقی ی جادویی که هنگام قالیبافی مینواختند، بیشتر زبانه کشید. در سال ۱۹۶۳ به اسرائیل کوچید و به رویایش که با مهری فراوان به این هنر ایرانی بپردازد، جامه ی عمل پوشانید.

در سن ۴۷ سالگی به نواختن ساز سنتور که از ابزار باستانی ی موسیقی ی ایرانی است روی آورد. در اسرائیل و خارج از کشور در چهارچوب گروه موسیقی ی سیمفونت رعنا در ارکستر سمفونیک اورشلیم و در رادیوتلوویزیون اسرائیل به هنرنمایی پرداخت. همچنین در ارکستر فیلارمونیک اسرائیل آثاری از موزیسینهای اسرائیلی مانند یونی رخت و یخزکل براون را با سنتور نواخت. الی در این زمینه میگوید:

"هماهنگی میان هنر قالیبافی و موزیک ملی ی زادگاهم، هستی ام راغنی میسازد و احساس خوشبختی میکنم."

Born in Isfahan in 1942 to a culture and art loving family. The Sasson family was the first Jewish family in Iran to set up a factory to process yarns and wool for weaving carpets. From a very young age, Eli traveled with his family in the countryside, and thus made contact with Persian nomadic tribes who specialized in weaving ethnic carpets. He learned from them the secrets of the profession, thus creating his love for the carpets as well as the magical music they played while weaving. In 1963 he immigrated to Israel and fulfilled his dream of engaging in his great love – carpets. At the age of 47, he began to play the Santur, an old Persian music instrument. He was privileged to play in Israel and abroad and has been a soloist with the Raanana Symphonette Orchestra, the Jerusalem Symphony Orchestra, IBA, and with the Israel Philharmonic Orchestra (among many), in works written especially for him by composers Yoni Rechter and Yehezkel Braun. "The wonderful combination of carpet art and authentic music fills my world and makes me very happy."



יואב ששון ז"ל
زنده یاد یوآو ساسون
The late Yoav Sasson



כשהנסתר היה רב על הנגלה, ולחשוף זיופים. היו לו כישורים לטפל במטבעות כסף וברונזה, רכש את הידע שלו בלימוד עצמי ובעיקר מהניסיון בזכות חושיו המפותחים. ביתו בירושלים, שניהל בו את עסקיו ואוספיו, היה למעין מוסד שהתכנסו בו אספנים, חוקרים ומלומדים. היה שותף חשוב בבניית אוספים פרטיים ומוזיאליים.

חוקרים ומלומדים נהגו לבקש את עצתו, ויעקב משורר ז"ל (אוצר מחלקת המטבעות במוזיאון ישראל) הכין במו ידיו את תיבת העץ לאוסף המטבעות שלו. יואב היה אדם הגון, ישר ונדיב. הלך לעולמו ב־16 ביוני, 2009 והוא בן 88.



נולד באספהאן בשנת 1922 להוריו דוד ופרחה. בשנת 1925 עלה עם משפחתו לארץ ישראל והם התגוררו תחילה בעיר העתיקה בירושלים. אביו דוד עסק באיראן במסחר בעתיקות ובחפצי זהב וכסף, ועם עלייתו ארצה היה לפועל בניין והקים ביתו במו ידיו בפינת הרחובות ישא ברכה ובר־אילן בירושלים.

מתוך דברים לזכרו של יואב ששון באתר החברה הנומיסמטית בישראל: "יואב היה סוחר עתיקות ואספן נלהב של מטבעות היהודים. אוסף המטבעות שלו עמד בעדיפות על שיקוליו המסחריים. הוא ניחן ביכולות מופלאות לזהות מטבעות גם

ביתו בירושלים, שניהל בו את עסקיו ואוספיו, היה למעין מוסד שהתכנסו בו אספנים, חוקרים ומלומדים. היה שותף חשוב בבניית אוספים פרטיים ומוזיאליים.

سال ۱۹۲۲ در اصفهان زاده شد. پدر و مادرش داوید و فرحا بودند. سال ۱۹۲۵ با خانواده اش به سرزمین اسرائیل کوچیدند و در آغاز در بخش باستانی ی شهر اورشلیم منزل گزیدند. پدر یوآو در ایران در کار خرید و فروش عتیقه و زینت آلات سیمین و زرین بود. پس از رسیدن به خانه ی نیاکانی، به کار ساختمان پرداخت و نخستین خانه خودشان را در تقاطع خیابانهای ایسابراخا و برایلان با دستان خودش ساخت.

در مطالبی که به یادبودش در سایت انجمن کارشناسان سکه در اسرائیل منتشر شده چنین آمده: "یوآو، بازرگان عتیقه و گردآورنده ی کلکسیون سکه های یهودی با علاقه ی بسیار این کار را انجام میداد. توجه ویژه ی وی در گردآوری ی مسکوکات بر بینش بازرگانی اش میچربید. نامبرده توانایی ی شگرفی در شناخت سکه های باستانی داشته و میتوانسته سکه های ساختگی را به درستی ردیابی کند.

استعداد یوآو در تشخیص سکه های نقره و برنز تحسین برانگیز بود. این آگاهی را با خودآموزی به دست آورده بود به ویژه در تجربه و احساس نیرومند خداداده اش. خانه ای که در اورشلیم در آن میزیست، جایگاه کلکسیونهایش بود. خانه اش به موزه ای میمانست که پژوهشگران و کارشناسان در آن گرد میآمدند. در فراهم ساختن کلکسیونهای خصوصی و کلکسیونهای موزه ها همکاری میکرد. پژوهشگران و کارشناسانی بودند که پای سخنانش مینشستند و از او بسیار میآموختند.

زنده یاد یعکوو مشورر (مسئول بخش سکه های موزه ی اسرائیل) با دستان خودش جعبه ی چوبین کلکسیون سکه های یوآو را ساخته بود. یوآو آدمی شایسته؛ درستکردار و گشاده دست بود. روز شانزدهم ژوئن ۲۰۰۹ هنگامی که ۸۸ ساله بود، درگذشت."

Born in Isfahan in 1922 to his parents David and Farkha. In 1925 he immigrated with his family to Eretz Israel and they first lived in the Old City of Jerusalem. His father, David, dealt in antiquities, gold and silver objects in Iran, and when he immigrated to Israel he became a construction worker and built his home with his own hands on the corner of Yissa Bracha and Bar-Ilan streets in Jerusalem.

From remarks in memory of Yoav Sasson on the site of the Numismatic Society in Israel: "Yoav was an antiquities dealer and an enthusiastic collector of Jewish coins. His coin collection was a personal priority. He was endowed with wonderful abilities to recognize coins of hidden value, and to expose fakes. He had the skill to handle silver and bronze coins, acquired his knowledge of self-study, and through experience developed his senses. His home in Jerusalem, where he ran his businesses and collections, became a kind of institution where collectors and scholars gathered. He was an important partner in the construction of private and museum collections. Scholars and educators used to seek his advice, and Yaakov Meshorer (curator of the coins department of the Israel Museum) prepared the wooden box for his collection of coins with his own hands. Yoav was a decent, honest and generous man. He passed away in 16 June, 2009, at the age of 88."



תיאטרון יוצאי איראן בישראל

گروه تئاتر ایرانی تباران ایسرائل

The Iranian Theater in Israel



(“הגשש החיזור” הפרסי) - הוקם בשנת 1970

אילן אגאג'ני

מתאם הפעולות של קבוצת התרבות והאומנות “ניל אחתר”. יליד טהראן, לאחר סיום לימודיו בתיכון “אליאנס” בשנת 1967 עלה לארץ והחל ללמוד באוניברסיטה העברית בירושלים. מייסד ארגון הסטודנטים יוצאי איראן בישראל ויו”ר הארגון כשבע שנים. חבר הנהלת ארגון הגג של יוצאי איראן בישראל. בעל תואר ראשון בסטטיסטיקה, דמוגרפיה ופילוסופיה, עבד בבנק לאומי ולשעבר עורך בקול ישראל בפרסית. בתיאטרון החל בתנועת הנוער “החלוץ” באיראן, ולאחר עלייתו לארץ הקים עם חברו סולימן מוטהדה את תיאטרון יוצאי איראן בישראל ומאז הוא מגלם תפקידים שונים בארץ ובארצות הברית. בשנת 1992 שיחק בתפקיד חולה בסרט האמריקני “לא בלי בתי” ובשנת 2015 השתתף בסרט הישראלי “באבא ג'ון”. אוהב אדם וידיד אמת.

סולימן מוטהדה

יליד אספהאן. מילדות נמשך לתיאטרון והשתתף בהצגות ילדים. שיחק בהצגות שונות עם שחקנים נודעים וביניהם “מוהטשם” ו”קשאורז” והשתתף בתסכיתי רדיו בטהראן. חובב טיפוס הרים, כבש את כל פסגות ההרים באיראן עד לגובה 5000 מטר. בשנת 1963 עלה לישראל והשתתף בהצגות רבות. בשנת 1970 הקים עם חברו אילן אגאג'ני את תיאטרון יוצאי איראן בישראל ובו הוא משתתף בהצגות רבות ומגוונות בארץ ובארצות הברית בתור שחקן, במאי ומאפר. שיחק בכמה סרטים ובמשך שנים היה קריין בקול ישראל בפרסית.

יהודה מורדי ז"ל

נולד בהמדאן בשנת 1931. מילדות אהב תיאטרון ושיחק בהצגות בית הספר. בשנת 1950 עלה לישראל, ולאחר שירותו הצבאי השתלם בתיאטרון “הבימה”. בשנת 1961 שב לאיראן והשתתף בהצגות רבות עם שחקנים ידועי שם וביניהם “כהנמואי” ו”הזוג אוסכואי”. אחרי שחזר לארץ השתתף בהצגות שונות בין השאר עם השחקנית אורנה פורת. בשנים האחרונות לחייו הצטרף אל תיאטרון יוצאי איראן בישראל הופיע למעלה מיובל בתפקידים שונים בישראל, באיראן ובמערב. נפטר בשנת 2009.

דוד סעידיאן

יליד אספהאן. סיים את לימודי התיכון בטהראן ועלה לישראל בשנת 1970. את לימודיו האקדמיים בתחום הרנטגן עשה בירושלים. חובב ציור והשתלם בקורסים שונים בבצלאל אקדמיה לאמנות ועיצוב ירושלים. לאחר עלייתו לארץ הצטרף אל תיאטרון יוצאי איראן בישראל והופיע בהצגות רבות בארץ ובארצות הברית, ברובן גילם תפקיד המציג את קשיי העולה החדש.



ایلان آقاجانی

همآهنگ کننده ی گروه فرهنگی-هنری ی "نیل اختر"، زاده ی تهران است. پس از پایان تحصیلات دوره ی دبیرستان در آلیانس، سال ۱۹۶۷، به اسرائیل کوچید و به پیگیری ی آموزش در دانشگاه عبری اورشلیم پرداخت. پایه گذار سازمان دانشجویان ایرانی در اسرائیل است و هفت سال این سازمان را رهبری کرد. از سالها پیش، عضو هیئت مدیره سازمان مرکزی ی ایرانی تباران اسرائیل بوده - دارای درجه ی لیسانس در آمار، مردمشناسی و فلسفه است.

سالها در بانک ملی "لئومی" کار کرده و در بخش زبان پارسی صدای اسرائیل نیز گوینده و برنامه ساز بوده - بازی در تئاتر را در جنبش خلوتص ایران آغازید. پس از مهاجرت به اسرائیل، همراه با دوستش سلیمان متحده، گروه تئاتر ایرانی تباران اسرائیل را پایه گذاردند. از آن هنگام در نقشهای گوناگون، در اسرائیل و ایالات متحده، به بازیگری میپردازد.

سال ۱۹۹۲ در فیلم امریکایی ی "بدون دخترم هرگز"، در نقش بیمار به روی پرده سینما ظاهر شد و به سال ۲۰۱۵ نیز در فیلم اسرائیلی ی "باباجون" بازی کرد بسیار مردمدار و یار راستین است.

سلیمان متحده

زاده ی اصفهان است. از کودکی به کار تئاتر علاقمند بود و در نمایشهای کودکان بازی میکرد. در نمایشنامه های گوناگون با هنرمندان سرشناسی چون محتشم و کشاورز بازی کرده و در نمایشهای رادیویی نیز نقش آفرین بوده است. کوهنوردی را دوست دارد و در ایران تا قله ی ۵۰۰۰ متری را زیر پا نهاده است.

سال ۱۹۶۳ به اسرائیل کوچید. در نمایشنامه های فراوانی بازی کرد. سال ۱۹۷۰ دست در دست دوستش، ایلان آقاجانی، گروه تئاتر ایرانی تباران اسرائیل را پی ریختند و نمایشنامه های بسیاری را در اسرائیل و ایالات متحده به روی صحنه آوردند. افزون بر کار بازیگری، در کار گریم و کارگردانی تئاتر نیز چهره ای سرشناس است. چندین سال در بخش پارسی صدای اسرائیل به گویندگی پرداخته است.

زنده یاد یهودا مرادی

سال ۱۹۳۱ در همدان زاده شد. از دوران کودکی شیفته ی کار تئاتر و نمایش بود و در برنامه های کودکان نقش آفرین میشد. سال ۱۹۵۰، به اسرائیل کوچید و پس از خدمت سربازی در ارتش پدافندی ی اسرائیل، یک دوره ی آموزشی در هنرکده ی تئاتر "هابیما" را پشت سر نهاد.

سال ۱۹۶۱ به ایران بازگشت و در نمایشنامه های بسیاری با هنرمندان سرشناس تئاتر ایران مانند کهنمویی و اسکوییها به همکاری پرداخت. پس از بازگشت به اسرائیل نیز با هنرمندانی چون اورنا پورات در نمایشنامه هایی درخشید.

با گروه تئاتر ایرانی تباران اسرائیل نیز سالها همراه بود. در سالهای پایانی ی زندگی اش این همکاری گسترش یافت. بالای پنجاه سال در نقشهای گوناگون در ایران، اسرائیل و باختر نشان داد بازیگری هنرمند و کوشاست. به سال ۲۰۰۹ درگذشت.

داوید سعیدیان

زاده اصفهان است. دوره ی دبیرستان را در تهران به پایان رساند. سال ۱۹۷۰ به اسرائیل کوچید. در رشته ی رادیولوژی در اورشلیم به آموزش پرداخت و درجه ی کارشناسی دریافت کرد. به هنر نقاشی علاقمندست و چند کورس در آکادمی ی هنر و طراحی ی "بتصلل" در اورشلیم را گذرانده - پس از کوچ به این کشور، با گروه هنرمندان تئاتر ایرانی تباران اسرائیل به همکاری پرداخته - در بسیاری از نمایشهای این گروه در اسرائیل و در ایالات متحده در نقش مرد مهاجری که از ایران آمده، بازی میکند. مردی که نمیداند دشواریهای روزانه اش را چگونه در اسرائیل باید سر و سامان دهد.

The Iranian Theater in Israel

(The Persian “Hagashash Hahiver”) – established 1970

Ilan Aghajani

Coordinator of activities of the Neil Ahtar group of culture and art. Born in Tehran, after graduating from the “Alliance” high school in 1967, he immigrated to Israel and began studying at the Hebrew University of Jerusalem. Founder of the Association of Iranian Students in Israel and Chairman of the Association for Iranian Immigrants in Israel. Member of the Board of Directors of the Association of Former Iranian Immigrants in Israel. He holds a Bachelor’s degree in Statistics, Demography and Philosophy, worked at the Bank Leumi, and former editor of the Voice of Israel in Persian. In the theater he began with “Hechalutz” youth movement in Iran, and after his immigration to Israel he established with his friend Soleyman Mottahedeh the theater of Iranian immigrants in Israel and since then he has played various roles in Israel and the United States. In 1992, he played a role of a patient in the American movie “Not Without My Daughter” and in 2015 he participated in the Israeli film “Baba Joon”. Loves people and a true friend.

Soleyman Mottahedeh

Born in Isfahan. From childhood he was attracted to the theater and participated in children’s plays. He played in various plays with well-known actors including Mohtash and Keshawarz and participated in radio concerts in Tehran. A mountaineering enthusiast, he conquered all mountain peaks in Iran up to 5000 meters high. In 1963 he immigrated to Israel and participated in many plays. In 1970, together with his friend Ilan Aghajani, he founded the Iranian Theater of the Iranian Immigrants in Israel in which he participates in many plays in Israel and the United States as an actor, director and makeup artist. He played in several films and for years was a voice announcer in Kol Israel Persian radio.

The late Yehuda Moradi

Born in Hamedan in 1931. From childhood, he loved theater and played in school plays. In 1950 he immigrated to Israel, and after his army service he completed his studies at Habima Theater. In 1961, he returned to Iran and

participated in many plays with well-known actors, including “Kamanui” and “The Usquay Couple”. After returning to Israel he participated in various plays with actress Orna Porat. In recent years of his life, he joined the Theater of Iranian Immigrants in Israel. He has performed in the Middle East in various roles in Israel, Iran and the West. Died in 2009.

David Saidian

Born in Isfahan. He graduated from high school in Tehran and immigrated to Israel in 1970. He completed his academic studies in the field of x-ray in Jerusalem. He is a drawing enthusiast and has completed various courses at Bezalel Academy of Art and Design in Jerusalem. After immigrating to Israel he joined the Theater of Iranian Immigrants in Israel and performed in many plays in Israel and the United States, most of them performing a role that presents the difficulties of the new immigrant.



אמיר תרשיש (אליאסי)
 امير ترشيش (الياسى)
 Amir Tarshish (Eliasi)



הנוער "החלוץ", ובמועדון "כורש" לימדתי בני נוער ובוגרים את השפה העברית בהתנדבות. עזרתי לערוך ולתרגם את העיתון "כוכב המזרח", שהופץ ברחבי איראן וישראל. מוניתי לנציג קרן היסוד והמגבית המאוחדת באיראן, ובשנת 1968 נבחרתי לשמש ציר ונציג הנוער היהודי בקונגרס הציוני הכ"ז בירושלים. עודדתי קבוצות

פעילי ציונות שנולדו באיראן לבקר בארץ, ובסופו של דבר חלקם בחר שלא לחזור ולהישאר לצמיתות בישראל.

נולדתי בקרמנשאה למשפחה ציונית ושומרת מצוות. בתחילת המאה הקודמת אבי המנוח עלה לרגל לארץ והגיע דרך מדינות ערב; על כן כינו אותו "האג'י". סיימתי חלק מלימודי בבית הספר היהודי "אתהאד", ואת לימודי התיכון במוסדות לא יהודיים. למדתי את השפה העברית בכל הזדמנות וגם בעזרת מורים פרטיים, ובארץ

המשכתי את לימודי השפה העברית ועברתי קורס מדריכי נוער במכללה האקדמית "בית ברל". פעלתי באיראן במסגרת תנועת



פעלתי באיראן במסגרת תנועת הנוער "החלוץ", ובמועדון "כורש" לימדתי בני נוער ובוגרים את השפה העברית בהתנדבות.

در یک خانواده ی صیونی و مذهبی در کرمانشاه زاده شد. در آغاز سده ی بیستم زنده یاد پدرش از راه کشورهای عربی خود را به سرزمین اسرائیل رسانیده و بدین سبب وی را "حاجی" مینامیدند. دوره ی دبستان را در آلیانس آموخت و دوره ی دبیرستان را در مدارس غیریهودی گذرانید. در هر فرصتی زبان عبری را میآموخت و نزد آموزگاران خصوصی نیز به آموزش این زبان میپرداخت.

در اسرائیل نیز این کار را دنبال کرد و کورس رهنمایی ی نوجوانان را در کالج "بیت برل" پشت سر گذارد. در ایران در چهارچوب جنبش نوجوانان "خلوتص" فعال بود. در باشگاه کورش به نوجوانان و بزرگسالان، داوطلبانه، زبان عبری میآموخت. در ویراستاری و ترجمه نشریه "ستاره شرق" که در سراسر ایران و اسرائیل پخش میشد، دست داشت. نماینده "کرن هیصود" و سازمان "هامگیبت" در ایران بود.

سال ۱۹۶۸ به عنوان عضو و نماینده نوجوانان یهودی، در بیست و هفتمین کنگره صیونیستی در اورشلیم، برگزیده شد. گروههای فعال صیونیست ایرانی را برای سفر به اسرائیل تشویق میکرد که برخی از آنان به دنبال سفر به این کشور، اسرائیل را برای همیشه زیستن برگزیدند.

I was born in Kermanshah to a Zionist and observant family. At the beginning of the last century my late father made a pilgrimage to Israel and came through the Arab countries; That's why they called him Haji. I finished part of my studies at the "Atahad" Jewish school and taught high school in non-Jewish institutions. I studied Hebrew at every opportunity and with the help of private tutors, and in Israel I continued my studies in the Hebrew language and went to a youth counselors course at Beit Berl Academic College. I worked in Iran as part of the Hechalutz youth movement, and at the Koresh Club, I taught Hebrew to youth and adults on a volunteer basis. I helped edit and translate the newspaper Kochav Hamizrach, which was distributed throughout Iran and Israel. I was appointed as the representative of Keren Hayesod and UIA in Iran, and in 1968 I was elected as the representative and representative of the Jewish youth at the 27th Zionist Congress in Jerusalem, and I encouraged groups of Zionist activists born in Iran to visit Israel. Eventually, some of them chose not to return and to stay for good in Israel.

הספר "מפרי הבוסתן" (בוסתן - בפרסית: גן עצי פרי) מגולל בעברית, בפרסית ובאנגלית את קורותיהם של מגוון נשים וגברים ילידי איראן מכל שכבות העם - איש איש וסיפורו, זיקתו לארץ ותרומתו לחברה בישראל. בספר תמצאו כשמונים סיפורים של העוסקים בתחומים שונים ובהם רפואה, מחקר, צבא, ממשל, אקדמיה, התיישבות, ספרות ואומנות; בפני הקורא נפרסת תמונה עשירה ומגוונת של עשייה. המחבר בן-חור עזרי נולד באספהאן בשנת 1934 ועלה לארץ ישראל בגיל 14.5 בלי הוריו. הוא מתכבד להגיש את הספר "פרי הבוסתן" בשנת השבעים לעצמאות ישראל.

این کتاب "میوه ی بوستان" به زبانهای عبری، پارسی و انگلیسی، در بر گیرنده ی زندگینامه ی زنان و مردانست از رده های گوناگون در جامعه ی همکیشان یهودی و گویای خدمات هریک به سرزمین ایسرائل، همراه داستانهای شنیدنی از کوچشان به این آب و خاک. نزدیک به هشتاد زندگینامه را در چهارچوب خدمات پزشکی، پژوهشی، ارتش، اداری، دانشگاهی، آبادانی، ادبیات، هنر و دیگر رشته ها در این نوشته میخوانید. این نوشته تصویری غنی و رنگارنگ از کوشش و تلاش انسانها را در برابر خواننده میگذشاید.

نگارنده (بن هور عزری) زاده ی اصفهان (۱۹۳۴)، چهارده سالگی را پشت سر نهاده بود که به تنهایی به خانه ی نیاکانی کوچیده و خود را در این کشور ساخته - سربلندست به مناسبت هفتادمین سالگرد برپایی کشور ایسرائل، این نوشته را به هممیهنان خویش پیشکش کند.

The book "From the Fruit of the Bustan" (Bustan – in Persian: A garden of fruit trees) tells in Hebrew, Persian and English the story of a variety of Iranian-born men and women from all walks of life – each one with his story, his affinity to the country and his contribution to the society in Israel. In the book you will find about eighty stories of practitioners in various fields, including medicine, research, army, government, academia, settlement, literature and art; The reader is presented with a rich and varied picture of doing.

The author Ben-Hur Ezri was born in Isfahan in 1934 and immigrated to Israel at age 14.5 without his parents. He is honored to present the book "From the Fruit of the Bustan" in Israel's seventieth year of independence.

* הספר, במימון עצמי ולא למטרות רווח, זמין לקריאה באינטרנט.

* این کتاب با هزینه شخصی و بدون هدف سودجویی، به چاپ رسیده. کتاب را میتوان از طریق اینترنت نیز خواند.

* The book, self-financed and not for profit, is available for reading online.